

برکات سحرزی است دیدار شما،

نه نایابان؛

که گوشت و خون...

به قدر گوهرهای کائنات!

کفایت کند؛

چرخ روشنی است در شب تاریک عالم!

جیشگاه آستان نور آستان ماورائین

اصول الفقهین علی طایفه السلام!

Contents

سخن نخست	Error! Bookmark not defined.
حکمت ۲۱:	۱۱
بخشش جوانمردان	۱۱
جوانمرد کیست؟	۱۲
در برخورد با فرودستان	۱۳
چرا ببخشاییم؟	۱۵
حکمت ۲۲:	۲۲
سه اصل پیشروی	۲۲
سه اصل پیشروی:	Error! Bookmark not defined.
الف- اصل مخاطره و اقدام	۲۳
اصل مخاطره و اقدام	۲۳
چون آب، جاری باشیم	۲۵
ب- آمیختگی شرم با حرمان	۳۰
ج- بهروری از فرصت‌ها	۳۲
فرصت یا شانس؟	۳۳
نمونه‌هایی از استفاده بهینه از فرصت	۳۵
حکمت ۲۳:	۳۸
در جست‌وجوی حق خویش	۳۸

۴۴	حق ستانده شده
۴۶	بررسی معنای حکمت
۴۸	سه قانون در حقوق
۵۱	حکمت ۲۴:
۵۱	شاخصه و معیار سنجش: عمل یا نسب؟
۵۴	آیا انتساب به رسول خدا ۹ سود رسان است؟
۵۷	آیا تخفیف گناه به خاطر سیادت، تشویق به گناه نیست؟
۶۴	حکمت ۲۵:
۶۴	یاری نیازمندان؛ کفار گناهان بزرگ
۶۷	مکمل های استغفار
۶۹	تأسیس ارگان های خیریه برای گره گشایی از مشکلات جامعه
۷۰	خدمت در کنار فرهنگ سازی
۷۲	بندی به افراد عامل
	حکمت ۲۶: Error! Bookmark not defined.
	بیم از گناه در حین بارش نعمت Error! Bookmark not defined.
۷۶	اصل هوشیاری و مراقبه (إِذَا رَأَيْتَ)
۸۰	دلیل کاربرد رَبِّكَ و معنای آن
۸۱	منزه بودن پرودگار از ستم

۸۴	<u>حکمت ۲۷:</u>
۸۴	<u>رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر نهان</u>
۸۶	<u>تجلی ویژگی‌ها و پندارها بر کردار</u>
۸۷	<u>لزوم پنهان داشتن ویژگی‌های منفی</u>
۸۹	<u>آشکار نمودن ویژگی‌های نیک</u>
۹۴	<u>پوشیده داشتن ایمان به هنگام تقیه</u>
۹۵	<u>تجلی اندیشه بر نوشتار</u>
۹۷	<u>تجلی اندیشه بر امواج قلبی</u>
۹۸	<u>حکمت ۲۸:</u>
۹۸	<u>کنار آمدن با بیماری</u>
۹۹	<u>شمولیت قوانین دین</u>
۱۰۰	<u>توصیه‌ای پزشکی</u>
۱۰۳	<u>فراگیری این قانون در بیماری‌های جسمی و روحی</u>
۱۰۶	<u>حکمت ۲۹:</u>
۱۰۶	<u>بهترین زهد</u>
۱۱۳	<u>حکمت ۳۰:</u>
۱۱۳	<u>مرگ چه نزدیک است!</u>
۱۲۰	<u>حکمت ۳۱:</u>
۱۲۰	<u>بیم از گناه</u>

۱۲۲		<u>برده پوشی بر گناه بندگان</u>
۱۲۸		<u>حکمت ۳۲:</u>
۱۳۶		<u>حقیقت ایمان</u>
۱۳۷		<u>پاسخ به فراخور حال پرسشگر</u>
۱۳۸		<u>اسلام و ایمان</u>
۱۴۲		<u>الف- در اشتیاق بهشت</u>
۱۴۳		<u>چگونه می‌توان شوق به بهشت را در دل پروراند؟</u>
۱۵۰		<u>ب- ترسان از آتش قهر پروردگار</u>
۱۵۰		<u>ترس یا ادعای ترس؟</u>
۱۵۱		<u>ترس: فضیلت یا رذیلت؟</u>
۱۵۳		<u>چگونه ممکن است ترس و محبت در قلب یک بنده جمع شود؟</u>
۱۵۵		<u>چگونه ترس از دوزخ را در دل بیوریم؟</u>
	<u>Error! Bookmark not defined.</u>	<u>نخستین پایه ایمان: صبر</u>
۱۵۷		<u>ج- زهد ورزی در دنیا</u>
۱۶۰		<u>فلسفه و حکمت زهد چیست؟</u>
۱۶۰		<u>الف- کوتاهی دنیا</u>
۱۶۰		<u>ب- پستی دنیا</u>
۱۶۱		<u>ج- رابطه دنیا با آخرت، رابطه ضدیت است.</u>
۱۶۴		<u>حکمت ۳۳:</u>

..... ۱۶۷ [میان‌روی به دور از سخت‌گیری](#)

..... ۱۷۰ [حکمت ۳۴:](#)

..... ۱۷۰ [با ارزش‌ترین توانمندی](#)

..... ۱۷۵ [حکمت ۳۵:](#)

..... ۱۷۵ [سخن در مورد دیگران](#)

..... ۱۷۹ [حکمت ۳۶:](#)

[Error! Bookmark not defined.](#) [تأثیر اندیشه بر حالت‌های روحی و عملکرد](#)

..... ۱۸۳ [حکمت ۳۷:](#)

..... ۱۸۳ [تصحیح باور جامعه در برخورد با فرمانروایان](#)

..... ۱۹۱ [حکمت ۳۸:](#)

..... ۱۹۱ [چهار پند و چهار پند!](#)

..... ۱۹۳ [چهار خُلق نیکو و چهار دیگر](#)

..... ۱۹۵ [محبت‌ورزی در موعظه](#)

..... ۱۹۶ [الف- عقل: بزرگ‌ترین بی‌نیازی](#)

..... ۱۹۷ [عقل ذاتی است یا اکتسابی؟](#)

..... ۲۰۰ [علم و حکمت؛ جهل و حماقت](#)

..... ۲۰۱ [حمق: ذاتی و اکتسابی](#)

..... ۲۰۷ [معنای عجب](#)

..... ۲۰۸ [چرا خودبینی وحشتناک‌ترین تنهایی است؟](#)

۲۲۲		<u>چهار توصیه در اخلاق اجتماعی</u>
۲۲۲		<u>الف - پرهیز از دوستی با احمق</u>
		<u>ارشادی بودن امر در این فرمایش</u>
۲۲۴		<u>معیارهای دوستی</u>
۲۳۰		<u>گونه‌های حماقت</u>
۲۳۵		<u>۴- ب- پرهیز از دوستی با بخیل</u>
۲۳۹		<u>۵- ج- پرهیز از دوستی با فاجر</u>
۲۴۰		<u>دیگر بازتاب‌های دوستی با گنه‌کار</u>
۲۴۱		<u>تفاوت حکمت و علت</u>
۲۴۷		<u>د- پرهیز از دوستی با دروغگو</u>
۲۴۹		<u>دروغ سطحی و دروغ ماهرانه!</u>
۲۵۱		<u>حکمت ۳۹:</u>
۲۵۲		<u>تعارض و تراحم</u>

سخن نخست

غواص توانمند از ژرفای اقیانوس بهره بیشتری دارد و باغبان تردست بوستانی سبزتر و شاداب‌تر..

من اما، نه شناگر ماهری هستم و نه غواصی قابل و نه باغبانی تردست..

لیک زیبایی واژه‌ها و ژرفای کلام شما چنان مجذوبم کرده که بر آن شدم گلی از بهارستان واژگانتان بچینم..

اگر چه توفیق درک حضور زیبایتان را نداشتم، اما تمام دلخوشی زندگی‌ام، انس با کلمات زیبا و ناب و گرانقدر شماست..

اگر چه کمتر از آنم که در این وادی گام نهم، قلم بزنم و کتابی بنگارم؛ اما سهم من از سخنان شما، همین بضاعت مزجاتی است که تقدیمتان می‌کنم. به امید آن که این اندک را از این کمترین پذیرا باشید؛ و هم نشینی‌تان را در بهشت برین روزیمان نمایید.

کتاب پیش رو، جلد دوم شرح حکمت‌های نهج البلاغه است. شالوده اصلی آن بر اساس درس‌هایی نگاشته شده که پدر در جمع خانواده تدریس می‌کردند. در ابتدای هر حکمت واژه‌های دشوار آن مورد بررسی قرار گرفته؛ و در پایان به داستانی کوتاه

بزرگوارانی باشد که دوست دارند با تدریس حکمت‌های نهج البلاغه، گامی در
راستای نشر معارف علوی بردارند.

حکمت ۲۱:

بخشش جوانمردان

أَقْبِلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثَرَاتِهِمْ فَمَا يَعْتَرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَ يَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ؛

از لغزش‌های مردان با مروت درگذرید که هیچ یک از آنان دچار لغزش نمی‌شود، مگر آن‌که

دست خدا در دست اوست و او را بلند می‌گرداند.

مُرُوآت: جمع مُرُوَّة است. همزه مُرُوَّة گاهی به «ه» قلب می‌شود، بنا بر این «مُرُوَّة» و «مروّت» هر دو صحیح است.^۱ مروّت، به معنای کمال مردانگی و جوانمردی است.^۲

عَثَرَات: جمع عثره، و به معنای لغزش، سقوط کردن و بر زمین افتادن است.^۳

جوانمرد کیست؟

منظور از جوانمرد، شخصی است که کار خیر را تنها به دلیل نیک بودنش انجام می‌دهد؛ نه خواستار دریافت پاداش یا خدمت متقابل است، و نه در جست‌وجوی کسب احترام و شهرت و محبوبیت. قرآن کریم در اشاره به این ویژگی می‌فرماید: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا؛ ما برای خشنودی خدا به شما غذا می‌دهیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.»^۴

^۱ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۵۶.

^۲ لسان العرب، ج ۱، ۱۵۴.

^۳ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۵۴۹.

^۴ (۷۶) انسان: ۹. هر شخص باید خود را به گونه‌ای پرورش دهد که توقعی در برابر خدمت و کار خیر خود نداشته باشد؛ برای مثال چون در وادی خطابه یا تدریس، گام می‌نهد، تنها به دنبال کسب رضایت پرودگار باشد. اگر چه طرف مقابل به حکم ادب موظف است حق استاد را به جای آورد و ماتب ادب و تقدیر نیست به او عایت نماید.

هم چنان که که زمین خوردن اسب اصیل علی رغم رهواری دور از انتظار نیست، گاه این احتمال وجود دارد که جوانمرد نیز مرتکب اشتباه شود. واژه «عَثَرَاتِهِمْ» به معنای لغزش‌هاست، و جمع بستن آن ممکن است به یکی از دو دلیل زیر باشد:

✧ دَوَى الْمُرُوءَاتِ به صورت جمع ذکر شده، و واژه عَثَرَاتِ برای تناسب با آن، جمع بسته شده است.

✧ ممکن است منظور مجموعه لغزش‌ها و اشتباه‌هایی باشد که از یک فرد سر می‌زند. به عبارت دیگر منظور اشتباهات متعدد است نه معدود و انگشت شمار. این معنا نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

در برابر اشتباه این افراد، امام A ما را به اقاله فرمان می‌دهد.

در برخورد با فرودستان

یکی از دلایل سرزنش دیگران، انتظاری است که گاه فراتر از توانایی یا درک آنان است. افراد از نظر درک، باورها و ایمان در رتبه‌های گوناگونی قرار دارند. این تفاوت گاهی سبب می‌شود افراد نسبت به فرودستانی که از درک کمتری برخوردارند، دیدی تحقیر آمیز داشته باشند. این نگاه، از مصادیق عُجَب و زیر شاخه شرک خفی است که به حبط و نابودی اعمال می‌انجامد. نباید از افرادی که سهم کمتری از ایمان دارند، توقعی بیش و در سطح افرادی با ایمانی عمیق داشت.

روزی امام صادق A یکی از یاران خود را برای مأموریتی به جایی فرستادند، سپس از وی خواستند گزارش مأموریت خود را بیان کند. وی می‌گوید: سخن از گروهی به میان آمد، به امام A عرض کردم: فدایت شوم، ما از آنان بیزاری می‌جوئیم چرا که آن چه ما می‌گوییم، نمی‌گویند. حضرت A فرمود: ولایت ما را پذیرا هستند، اما چون مانند شما نیستند و آن چه شما می‌گویید، نمی‌گویند، از آنان بیزاری می‌جوئید؟ عرض کردم: بلی.

حضرت A فرمودند: آن چه نزد ماست، نزد شما نیست؛ آیا باید از شما بیزاری جوئیم؟ عرض کردم: خیر.

فرمودند: آن چه نزد خداست نزد ما نیست، آیا باید ما را به خود وانهد؟ عرض کردم: خیر به خدا سوگند. پس چه کنیم؟

حضرت A فرمودند: آنان را دوست بدارید و از آنان بیزاری نجوئید، برخی مسلمانان یک سهم از ایمان دارند، برخی دو سهم، بعضی سه، برخی چهار، بعضی پنج، عده‌ای شش و گروهی هفت سهم از ایمان دارند، شایسته نیست انتظار دو سهم را از صاحب یک سهم ایمان داشته باشی.^۱

اقله به چه معناست؟

چون گفته شود «أقله الله عثرته» بدان معناست که «وی را از لغزشش بلند کرد».^۲

^۱ الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۲؛ ص ۴۴ و ۴۵.

^۲ انظر في تفسيره في بيان التبعة في كل ما يتعلق بالآل الكبار ص ۳۵۰.

با توجه به این معنا، اقاله تنها به معنای چشم پوشی از گناه و اشتباه دیگری نیست، بلکه علاوه بر آن، باید شخص را بر ترک گناه و اصلاح اشتباه یاری کرد. یعنی نه تنها باید از خشونت، سرزنش و مقابله به مثل دوری کرد؛ بلکه باید در نقش دلسوزی اصلاح گر، خطاکار را در ترک گناه یاری کرد و زمینه هدایت او را فراهم نمود.

گرچه چشم پوشی از اشتباه، نسبت به همه عمومیت دارد، اما اختصاص آن به جوانمردان، از آن روست که آنان به بخشش سزاوارترند. در نگاه والدین، فرزند کم خطا، در مقایسه با فرزندی که اشتباه، جزئی از شاکله وجودش شده، در یک کفه ترازو قرار نمی گیرد و استحقاق بیشتری برای بخشش دارد؛ در پیشگاه خدای سبحان نیز، بنده ای که در شبانه روز مرتکب گناهانی انگشت شمار می شود، نسبت به آن که گناهانش از شمار خارج است، به بخشش شایسته تر است.

چرا ببخشاییم؟

۱- عفو و بخشش از ویژگی های پروردگار است و رحمت او همگان، حتی بندگان سرکش و نافرمان را، در برمی گیرد. یکی از جلوه های آراستگی به صفات الهی، چشم پوشی از خطای دیگران و یاری آنان در ترک گناه است.

۲- سرزنش گنهکار و یادآوری مکرر گناه از مصادیق اشاعه فحشا، و حرام است. سرزنش خطاکار نه تنها بازدارنده نیست، بلکه زمینه سرکشی را در شخص به وجود می آورد.

۳- شخصی که در برخورد با خطای دیگران، بخشنده است، به هنگام اشتباه، مورد بخشش آنان قرار می‌گیرد. حال آن که عدم چشم پوشی سبب می‌شود که مردم نیز در برخورد با اشتباهات شخص مقابل به مثل کنند و خطای وی را نادیده نگیرند؛ با این تفاوت که او تنها یک نفر را رسوا کرده، ولی با جمع زیادی روبروست که کمر به رسوایی وی می‌بندند؛ و اگر چه او با یک دست به مردم سیلی زده، اما هدف سیلی دست‌های زیادی قرار می‌گیرد.

۴- اجرای اصل عفو و بخشش، تقویت کننده صلح و آشتی در جامعه است. پیامبر اکرم ۹ می‌فرماید: «أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَثَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقُ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ؛ اگر دو مسلمان با یکدیگر قهر نموده، سه روز بر آن حال بمانند و با هم آشتی نکنند، از اسلام بیرون روند و میان آنها پیوند و دوستی دینی نخواهد بود؛ پس هر کدام که به [اصلاح رابطه و] سخن گفتن پیشی گیرد، در روز حساب زودتر به بهشت می‌رود.»^۱

۵- بخشش زنگار کینه و دشمنی را شسته، و مهربانی و دوستی را جایگزین آن می‌کند. بنا به فرموده قرآن کریم «(بدی را) با بهترین شیوه دفع کن! که ناگاه کسی که بین تو و او دشمنی است چنان شود که گویی دوست صمیمی است؛ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.»^۲

چشم پوشی از خطای دیگران، عاملی است برای جذب الطاف الهی. **لطف خدا**

دو گونه است، لطف جلی و لطف خفی.

لطف جلی لطف آشکار خداست که بنده آن را درک و احساس می‌کند. دوستی نقل می‌کرد که «روزی، بر خلاف عادت همیشگی، مقداری سکه در جیب خود گذاشتم و از منزل خارج شدم. همان روز مورد اصابت شلیک گلوله قرار گرفتم؛ گلوله به سکه اصابت کرد و از مرگ حتمی رهایی یافتم.»^۱ این جریان، نمونه‌ای از لطف جلی و آشکار پروردگار است.

لطف خفی آن است که از دید بنده پنهان می‌ماند. **خدا عزوجل** بندگان خود را از خطرات زیادی -چه مادی و چه معنوی- دور می‌گرداند؛ اما از آن جا که بنده نسبت به تقدیرات خود ناآگاه است، شاید هرگز به لطف‌های پنهان الهی پی نبرد.^۲

میزان بهره‌مندی فرد از الطاف جلی و خفی، به میزان جوانمردی او بستگی دارد؛ هرچه جوانمردی در انسانی افزون گردد، از لطف پرودگار بهره‌ی بیشتری خواهد داشت.

بنا بر این شایسته است که هر شخص، مؤسسه یا حزب بکوشد راه بازگشت را برای افرادی که ندانسته یا از روی کینه و دشمنی دست به اقدامات ناروا می‌زنند، بازگذارد. برخی والدین فرزندان

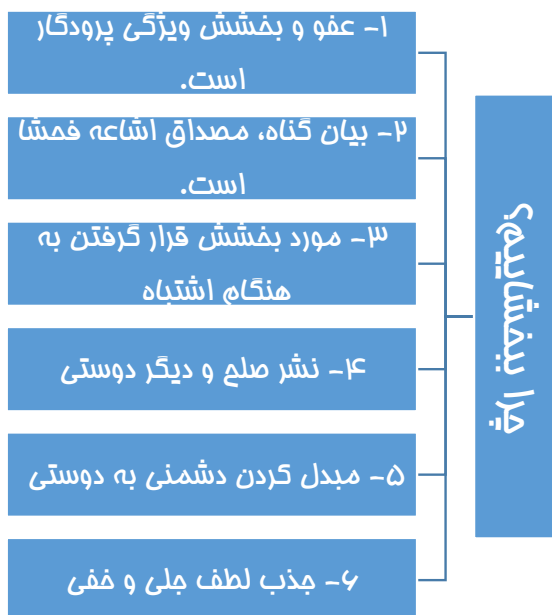
^۱ این جریان پس از سقوط صدام در کشور عراق رخ داد، زمانی که کشور

هنوز از امنیت کافی برخوردار نبود.

^۲ برای مثال از شخصی دعوت به عمل می‌آید که در مجلسی شرکت کند. خدا

عزوجل می‌داند که وی در صورت حضور در مجلس، به گناهی آلوده می‌گردد. از این رو برای آن که وی

خود را به محض مشاهده لغزش و خطا از خود می‌رانند، درحالی‌که فرزند خطاکار بیش از هر زمان دیگری به توجه و حمایت نیاز دارد. والدین باید با حکمت و دوراندیشی فرزند را در پناه خود گرفته و زمینه بازگشت او را فراهم نمایند.



شیوه مرحوم جد^۱ در برخورد با مخالفان و کارشکنان، عفو و بخشش بود، از این رو خدا

عزوجل لطف جلی و خفی خود را بارها شامل حالشان کرد. ایشان چندین بار هدف ترور دشمن

قرار گرفت، اما از تمامی این خطرات جان سالم به در برد.

در یکی از روزهایی که فشار مخالفان تشدید شده بود، یکی از دوستان به دیدارشان رفت و

از وخامت اوضاع سخن گفت، اما بر خلاف تصور، ایشان را در کمال آرامش دید. در شگفت شد

و از سختی شرایط سخن گفت؛ اما ایشان با آرامش فرمود: «به تو رازی می‌گویم که تا زنده‌ام فاش

مکن؛ در یکی از روزهای پرفشار، که عرصه زندگی بر من تنگ شده بود، در حیاط منزل قدم می‌زدم

که کبوتر سفید رنگی را دیدم؛ چون به سمتش رفتم، ایستاد و با زبان عربی فصیح به من گفت: «ای

محمد! ما با تو بودیم و هستیم و خواهیم بود؛ من فرشته‌ای از سوی خدا هستم که به نگهداری و

حفاظت از تو مأمور شده‌ام.»^۲ این را گفت و از دیده‌ام پنهان شد.

عدم بخشش = درد و رنجش و فشار روانی

اندوهم ده روز است که پایان نمی‌یابد. هیچ گاه تصورش را نمی‌کردم که دوست صمیمی‌ام، یاسر، در حضور چنان جمع بزرگی، مرا به سخره بگیرد. در این چند روز، آن صحنه مرتب در جلوی چشمانم تکرار می‌شود. از زندگی لذت نمی‌برم و آب خوش از گلویم پایین نمی‌رود.

به نظر شما مرد داستان ما آزار دیده یا خود آزاری می‌کند؟ تمام آن چه یاسر به او گفته، یک یا دو جمله و در نهایت ۵ دقیقه است. اما چه کسی مسبب ده روز درد و اندوه اوست؟

وقتی دیگران را نمی‌بخشیم، سخنان سخت آنان را فراموش نمی‌کنیم و مدام آن را با خود واگویه می‌کنیم، در واقع دچار خود آزاری شده‌ایم. کسی که ما را آزرده، تنها یکبار ما را اندوهیگن کرده، اما ما آن اندوه را بارها و بارها برای خود مرور و تجدید می‌کنیم.

برای تخلیه هیجان منفی چه کنیم؟

👉 تمرین گذشت: وقتی از کسی آسیب می‌بینیم، کفایت مرتب با خود مرور کنیم که: «می‌گذرم»؛ بدین ترتیب فضای ذهن از گذشت پر می‌شود؛ در

غیر این صورت ذهن با هیجان منفی سرچشمه گرفته از اندوه پر خواهد شد.

➤ تمرین فراموش کردن: بهتر است در همان لحظه‌ی اول مساله‌ای که ما را به خشم آورده، فراموش کنیم؛ نیازی به یادآوری و مرور خاطره تلخ نیست. ➤ به خود یادآوری کنیم که زمانی ما نیز در موقعیت خطاکار قرار می‌گیریم و چقدر زیباست دیگران ما را درک کنند و ببخشند.

در یک کادر مانند، با فونت و خط سری نکات عملی است که به این اصل موضوع متفاوت باشد.

حکمت ۲۲:

سه اصل پیشروی

قُرْنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحَرَمَانِ وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ؛

ترس با زیان و شرم با محرومیت آمیخته است و فرصت هم چون ابر در گذر است، پس فرصت‌ها را (پیش از آنکه از دست برود) دریابید.

الف- اصل مخاطره و اقدام

قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ؛

ترس با زیان آمیخته است.

الْهَيْبَةُ: ترس (از اقدام)^۱

الْخَيْبَةُ: محروم شدن؛^۲ ناامیدی و محرومیت پس از امید داشتن؛

تفاوت «خیبه» و «یأس» آن است که «خاب» زمانی کاربرد دارد که شخص به چیزی امید

دارد، اما به آن دست نمی‌یابد؛ اما «یأس» هم قبل از امیدواری را در برمی‌گیرد و هم بعد از آن را.^۳

اصل مخاطره و اقدام

این سخن به یکی از اصول مهم پیشرفت یا شکست هر فرد، گروه، امت یا دولت اشاره دارد.

شخصی که از آب هراس دارد، هرگز شنا را فرا نمی‌گیرد؛ به همان ترتیب شخصی که از اقدام بیم

دارد، هرگز به اهداف خود دست نمی‌یابد. راز پیشروی در هر زمینه‌ای -چه سیاسی، اجتماعی،

^۱ الفروق فی اللغة، ص ۱۷۸.

^۲ کتاب العین، ذیل ماده خیب.

^۳ التبیان فی کلمات القرآن الکریم، ص ۳۰۰، ۱۵۵.

اقتصادی، علمی و ...- در آن نهفته که شخص خود را به مخاطره اندازد و از روبرو شدن با خطرهای ترسی به دل راه ندهد.

همان گونه که علم فقه بر پایه اصولی استوار است و با تکیه بر آن اصول می‌توان احکام جزئی را از کلی استنباط نمود، عمل نیز ریشه در اصولی دارد که توجه بدان، هنگام اقدام ضروری است. یکی از این اصول، اصل مخاطره و بی‌باکی است. با توجه به این سخن که: «منک الحركه و منی البركه؛ از تو حرکت و از خدا برکت»^۱ فرد باید در راه رسیدن به هدف، بدون هیچ واهمه‌ای گام بردارد تا دست یاری خدا را همراه خود ببیند.

این اصل، سنتی الهی است و مذهب و کفر یا ایمان فرد تأثیری در نتیجه بخش بودن این اصل ندارد، و به فرموده قرآن: «كُلًّا تُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛ هر یک از دو گروه (دنیاطلب و آخرت‌خواه) را در این دنیا از عطای پروردگارت مدد می‌دهیم و عطای پروردگارت را هیچ‌گاه (در این دنیا از کسی) باز نمی‌دارند.»^۲

دنیا همانند میدان رزم است و در تمام ابعاد زندگی، از سیاست گرفته تا اقتصاد و اجتماع، زمام امور را افرادی در دست می‌گیرند که از اقدام، ترسی به دل راه ندهند.

^۱ انفقوا لکی تتقدموا؛ ص ۸۵. ایشان می‌نویسند معلوم نیست این سخن،

چون آب، جاری باشیم

جاری بودن ویژگی مهم و کلیدی آب است که آن را از فاسد شدن مصون می‌دارد. آب جاری هم خاصیت پاک کنندگی دارد و به اصطلاح مُطَهِّر است؛ و هم به مجرد برخورد با نجاست -مگر در صورت تغییر رنگ، بو یا مزه- نجس نمی‌شود، که در اصطلاح فقهی به آن «معتمصم» می‌گویند. در انسان نیز تحرک و پویایی، مانع از کسالت تن و جمود فکر است و زمینه‌ساز شکوفایی و بالندگی او. امام صادق A در اشاره این حقیقت می‌فرماید: «مَنْ اسْتَوَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ وَمَنْ كَانَ آخِرَ يَوْمِيهِ شَرَّهَمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ؛ هر که دو روزش با هم مساوی باشد، زیان دیده و هر آن کس که امروزش بدتر از دیروزش باشد، از رحمت الهی به دور است.»^۱

البته باید توجه داشت که خطر پذیری، لزوماً به موفقیت منجر نمی‌گردد. اقدام، یک ویژگی متعادل میان ترس و تهور است. هم چنان که ترس ناپسند است، تهور نیز مورد نکوهش قرار گرفته. **تهور** یعنی اقدام بدون تحقیق و دوراندیشی، که ممکن است عواقب پیش‌بینی نشده‌ای را در پی داشته باشد. برای مثال اگر شخصی برای آموزش شما، متهورانه خود را در وسط دریا و در میان جانداران خطرناک افکند، جان خود را به خطر انداخته است.

اقدام یعنی وارد عمل شدن پس از بررسی جوانب امر و انجام مشورت‌های لازم.

شجاعت حکیمانه و به دور از تهور، در شیر قابل مشاهده است؛ چرا که ابتدا موقعیت شکار را بررسی می‌کند، سپس به آن هجوم می‌برد؛ از این رو هرگز فکر هجوم به حیوان قوی هیکلی چون فیل را در سر نمی‌پرورد، زیرا یارای این کار را در خود نمی‌بیند.

مثال‌های زیر ما را در درک بهتر اصل اقدام، یاری می‌کند:

✧ یک سخنران موفق نه از ارتکاب اشتباه واهمه دارد و نه از مردم. بلکه با آغوش باز به استقبال خطر رفته، بدون هیچ هراسی در این مسیر گام برمی‌دارد، تا به قله‌های موفقیت دست یابد. هم‌چون کودک نوپایی که بارها می‌ایستد و زمین می‌خورد، ولی سرانجام راه رفتن را می‌آموزد.

✧ شخصی که بدون در اختیار داشتن نیروی انسانی و مالی کافی درصدد تأسیس یک

ارگان خیری است، در صورت اقدام **خدا عزوجل** و را یاری کرده و سختی‌ها را برای او هموار می‌نماید؛ اما اگر اسیر ترس و تردید شود، هرگز قله موفقیت را فتح نخواهد کرد.

✧ تاجری که از ریسک هراسی به دل راه نمی‌دهد، معمولاً پاداش جسارت خود را با دست‌یابی به ثروت کلان، خواهد یافت.

✧ ترس از شکست در ازدواج، گاه موجب می‌شود فرد تا پایان عمر تنها بماند و از تشکیل خانواده محروم گردد.

✧ رشد اندیشه «بچه کمتر، زندگی بهتر» فرد را نسبت به تأمین معاش یا تربیت فرزند نگران نموده است. چنین تفکری بر خلاف فرمایش رسول خدا⁹ است که فرمود: **تَنَاقَحُوا تَكْثُرُوا**

فَإِنَّ أَبَاهِي بِكُمْ الْيَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ؛ ازدواج کنید و دارای نسل گردید و زیاد شوید، به

راستی که من روز قیامت در مقابل امت‌های دیگر به شما مباحثات می‌کنم، ولو به بچه سقط شده.^۱ قرآن کریم در این خصوص به بندگان اطمینان خاطر داده، می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ؛ فرزندان‌تان را از بیم تهیدستی نکشید! ما به آنان و شما روزی می‌دهیم.»^۲ از نظر علمی ثابت شده خانواده‌هایی با جمعیت بیشتر، به علت بهره‌برداری از مشارکت و همکاری تمامی اعضای خانواده، آینده بهتری دارند.

✧ فراگیری زبان دوم نیازمند جسارت در سخن گفتن و پرهیز از خجالت و کم‌رویی است. یکی از دوستان ساکن در آمریکا، خاطره زبان آموزی خود را این‌گونه بازگو می‌کند: «در ابتدای هجرت به آمریکا، پیش از تسلط کامل به زبان انگلیسی، میکروفن را به دست گرفته، سخنرانی نمودم. همین جرأت و جسارت زمینه رشد و شکوفایی مرا فراهم ساخت.»

^۱ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰، باب ۱ کراهة العزوبة و

فاطمه می‌گوید: آن روز با حجاب کامل در کوچه حرکت می‌کردم. چند دختر بی‌قید و لالابالی از کنارم گذشتند و به من خندیدند. لبخندی زدم و برایشان دستی تکان دادم. در جامعه‌ای که تعداد زیادی به خاطر آن که مورد تمسخر قرار نگیرند، ارزش‌های خود را در کنج خانه می‌گذارند تا خاک بخورد، من در کوچه، مبلغ ارزش‌های دینی و مذهبی خود بودم.

ترس مانع از بیان و اظهار اندیشه است. در جامعه‌ای که دین‌مداران از اظهار ارزش‌های دینی خود ترس دارند، ارزش‌های مذهبی ابتدا کمرنگ و سپس محو خواهد شد. ترس مانند کوهی بلند در مقابل انسان سربرافراشته که چون از آن بگذرد، دشت سبز و زیبایی نمایان می‌شود.

جرأت مندی اصولی و صحیح در مسیر حق

جرأت مندی هنری است که باید در حمایت از نگرش صحیح و تبیین دیدگاه‌های دین به کار گرفته شود. چه هنگام حضور در جامعه‌ی بزرگ هم‌چون کوچه و بازار؛ و چه در جوامع کوچک چون دوره‌می‌های خانوادگی و مهمانی‌ها.

برای مثال:

➤ در دوره‌می‌های خانواده می‌توان سالن آقایان و خانم‌ها را تفکیک کرد.^۱

۱. یک کادر مانند، با فونت و خط سری نکات عملی است که به این اصل موضوع متفاوت باشد.

➤ در تاکسی می‌توان با احترام از راننده درخواست کرد که موزیک را خاموش کند.

➤ و در کوچه و بازار می‌توان با کاملترین پوشش به مقابله‌ی بی‌حجابی رفت و در ترویج فرهنگ صحیح حجاب گام برداشت.

ب- آمیختگی شرم با حرمان

ب. وَ الْحَيَاءُ بِالْحَرَمَانِ؛

شرم با محرومیت درآمیخته است.

حَيَاء: خودداری و ترک زشتی‌ها؛^۱ معنایی که در این جا مد نظر است، شرم از انجام کارهای نیک است.

حیا مفهومی است که در دو معنای مثبت و منفی کاربرد دارد. مفهوم مثبت آن، به معنای شرم از ارتکاب عمل ناپسند، یا شرم از رد کردن کار خیر است. در ویژگی‌های پیامبر اکرم^۹ روایت شده که حیایی بیش از شرم و حیای عروسان در حجله داشت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ^۹ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهِنَّ؛ از عروسان حجله با حیا تر بود»^۲ آن بزرگوار^۹ از رد سائل شرم می‌ورزید. شرمی که در این سخن مورد بحث قرار گرفته، شرم از کار خیر است که هم چون ترس، یکی از عوامل بازدارنده پیشرفت است. فرد کم رو از گفتن سخن حق، میانجی‌گری در امر خیر،

^۱ ترجمه مفردات راغب، ج ۱، ص ۵۶۸.

ایراد سخنرانی و گاه حتی تألیف و کتابت ابا می‌ورزد و بدین ترتیب خود را از انجام اعمال نیکی که خیر دنیا و آخرت را برای وی به ارمغان می‌آورد، محروم می‌نماید.

از جمله مواردی که کم‌رویی به شدت مورد نهی قرار گرفته، شرم در تحصیل دانش است؛ برخی از آموختن در محضر استادی جوان‌تر از خود، یا در کنار دانش‌آموزانی کم‌سن و سال‌تر، شرم دارند. این نگرش، برخلاف تعلیمات اسلام است که فرد را به فراگیری دانش حتی از کافران تشویق می‌کند: «خُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ حکمت را اگر چه از مشرکان فراگیر.»^۱ چرا که «جهل ابدی» بدتر از «شاگردی کفار و مشرکان» است.^۲

از دیگر مواردی که شرم ناپسند است، شرم در بیان حق است. خدای سبحان برای بیان حق، در صورت لزوم حتی از مثال زدن به موجود ناچیزی چون پشه شرم ندارد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا؛ خدا عزوجل از این که (به موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن مثال بزند شرم نمی‌کند.»^۳

^۱ مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۱۳۴، الفصل الثامن فی العلم و العالم

و تعلیمه و تعلمه و استعماله.

^۲ البته آموزش از کفار قلمرو و محدودیت خاص خود را دارد، و نمی‌توان در همه رشته‌های علمی، از آنان

آموزش دید. برای مثال، در قلمرو دین و معرفت، جز بر آستان اهل بیت علیهم السلام نباید زانو زد.

ج- بهره‌وری از فرصت‌ها

ج. وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَاَنْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ؛

فرصت هم‌چون ابر تندرو در گذر است، پس فرصت‌های نیک را دریابید.

السَّحَابُ به معنای ابرها و اسم جنس جمع است، مفرد آن سحابه و جمع آن سُحُب و سحاب است. در قرآن کریم وصفی که برای این واژه به کار رفته، گاه مفرد است مانند «وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ»^۱ و گاه جمع، هم‌چون «السَّحَابَ الثَّقَالَ»^۲.

انْتَهَازِ الْفُرْصَةَ به معنای غنیمت شمردن فرصت است.^۳

تصور کنید روزانه مبلغی معادل ۸۶۴۰۰ دلار به حساب شما واریز می‌شود که تا پایان روز فرصت دارید از آن بهره‌برداری کنید و در صورت عدم استفاده از حساب شما حذف خواهد شد. چه دقت و حساسیتی در مصرف این مبلغ به خرج می‌دهید؟

^۱ (۲) بقره؛ ۱۶۴.

^۲ (۱۳) رعد؛ ۱۲.

^۳ برداشتی از قاموس قران، ج ۳، ص ۲۳۶.

^۴ فرهنگ اصطلاحات عربی، ج ۱، ص ۱۴۲.

در ابتدای هر روز ۸۶۴۰۰ ثانیه به حساب ما واریز می‌شود، بی آن که توجه و دقت کافی در نوع مصرف این کالای پرازش داشته باشیم. این ویژگی آدمی است که نسبت به گذر بادپای عمر اهمیتی قائل نیست؛ همواره می‌اندیشد که فرصت‌های بهتر و بیشتری در آینده پیش روی اوست و تا نقطه پایان راهی طولانی باقی مانده. این گمان، حاصلی جز تباهی حال و آینده ندارد، چرا که بسیاری از فرصت‌ها تکرار شدنی نیست. امام A فرصت را به ابر تندرو تشبیه نموده که هر آن در حال تغییر مکان و موقعیت است و ثابت و ماندگار نیست.

فرصت یا شانس؟

در کتاب توضیح نهج البلاغه تعریف دقیقی از فرصت ارائه شده که تفاوت آن با شانس را بیان می‌کند.

شانس به معنای اتفاقی است که بدون دلیل و سبب رخ دهد. در دنیا هیچ رویدادی بدون علت نیست؛ البته برخی علت‌ها، مادی است و برخی غیبی، و بسیاری از علل برای آدمی روشن و آشکار نیست؛ و بشر به دلیل نا آگاهی از علل، مسائل را تصادفی تلقی می‌کند. بنابر این شانس

وجود خارجی ندارد.^۱ اما «فرصت به معنای همداستانی عوامل گوناگون کامروایی است که همیشه فراهم نیست و چون پیش آید، باید غنیمت دانست.»^۲

برخی فرصت‌ها تکرار شدنی نیست و تنها یک بار پیش می‌آید؛ و موفقیت، در گرو استفاده بهینه از آن است. دوران جوانی هم‌چون باد در گذر است، در چشم برهم زدن نیروی بدن رو به تحلیل می‌رود و ضعف و ناتوانی انسان را فرامی‌گیرد. باید پیش از آن‌که فرصت‌ها به پایان رسد، بار سفر بست و زاد و توشه سرای ابدی را فراهم ساخت.

جهد کن جهد که وقت من و تو در گذر است

سعی کن سعی که این عمر بسی مختصر است^۳

تا فرصت عمر هست، باید بهترین بهره را برد که: «آنچه بگذشت، نمی‌آید باز»^۴

برخی همواره در انتظار فرصتی مناسبند، حال آن‌که زنجیره مشکلات پایان ناپذیر است و چون شخص از مشکلی برهد، در دام مشکل دیگری گرفتار آید. باید زندگی را به گونه‌ای مدیریت کرد که علی‌رغم وجود مشکلات در راستای رسیدن به اهداف خود گام برداریم. آنان که موفقیت

^۱ این بحث بسیار مهم است و با عدل الهی در ارتباط است.

^۲ توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷. الْفُرْصَةُ: التوافق بین الاسباب التي توجب وصول الانسان الى السعادة فَأَنْتَهَزُوا فان الاسباب لاتتبعی الا نادرا.

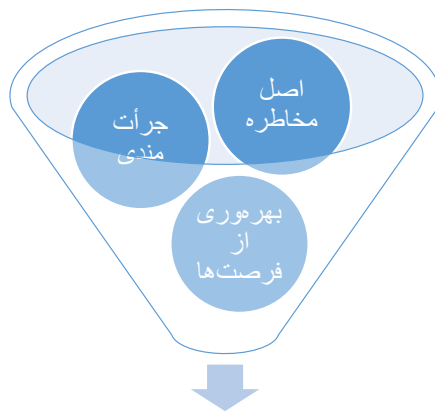
نمونه‌هایی از استفاده بهینه از فرصت

را به زمان آینده و پیش آمدن یک فرصت مناسب واگذار می‌کنند، فرصت عمر را در انتظار آرزویی بوج از دست می‌دهند، بی آن‌که به خواسته‌های خود دست یابند.

✧ استفاده از اوقات فراغت در حفظ قرآن، و ذکر پرودگار. در احوال یکی از علما نقل شده که در فرصت‌هایی که در انتظار استاد بودند، ۸ جزء قرآن کریم را حفظ کردند. فرصت‌های کم و بی‌مقدار، در صورت بهره برداری، ارزش می‌یابد، چرا که «قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود».

✧ گاه فرصت کوتاهی پیش می‌آید که می‌توان در موعظه و ارشاد دیگران از آن بهره گرفت. چنین فرصتی را باید مغتنم شمرد، چرا که ممکن است این فرصت دوباره تکرار نشود؛ یا آن که قابلیت پذیرش موعظه در آن لحظات در مخاطب ما بالا باشد.

✧ گاه شرایط زیارت طولانی مدت در حرم اهل بیت %۵ فراهم نیست، در این صورت زیارت کوتاه را نباید از دست داد، چه بسا همان مورد قبول درگاه حق قرار گیرد.



سه اصل موفقیت

روزانه **زمان کمی** را برای رشد اختصاص بده!

ما همیشه تغییرات کوچک و زمان‌های اندک را نادیده می‌انگاریم. غافل از آن که تغییرات

کوچک، در دراز مدت، تغییرات بزرگی را در زندگی ایجاد می‌کنند. برای مثال:

➤ می‌توان در لحظات انتظار (در مطب دکتر، پشت چراغ قرمز یا در مهمانی) یک

حدیث حفظ کرد.

➤ همیشه برای لحظات بیکاری برنامه ریزی داشته باشیم. کارهایی که باید مورد

رسیدگی قرار گیرد، در روزنگار خود یادداشت کرده و با شکار لحظه‌ها به

برنامه‌های عقب مانده رسیدگی کنیم.

➤ به جای وقت گذرانی غیر مفید در فضای مجازی، برنامه‌ای هدفمند و مفید برای

بهترین استفاده از فضای مجازی را داشته باشیم.

با فونت متمایز از متن مانند

حکمت ۲۳

در جستجوی حق خویش

لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السُّرَى؛

ما را حقی است که اگر به ما داده شود (می‌ستانیم)، وگرنه بر ترک شتران سوار می‌شویم، هر

چند شب‌روی به درازا کشد.

أَعْجَازَ الْإِبِلِ جمع عَجَزُ به معنای سراشیبی انتهای شتر می‌باشد که نشستن بر آن به سختی امکان‌پذیر است و هر آن احتمال فروافتادن سوار می‌رود؛ از این رو در گذشته برای سوار شدن بر روی شتر، کجاوه می‌گذاشتند. گاه اسیران و بردگان را بر شتر بدون کجاوه، و بر این سراشیبی می‌نشاندند.

السُّرَى سیر شبانگاهی را گویند^۱ و حرکت در روز را سیر نمی‌نامند. در سوره اسراء به سیر شبانگاهی رسول خدا^۹ اشاره شده، آنجا که می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^۲ پاک و منزّه است آن که شبی بنده‌اش را از مسجدالحرام به مسجد الأقصى حرکت داد.»

امام A در سخن دیگری می‌فرماید: «فَعِنْدَ الصَّاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى»^۳ آنان که در شب به حرکت و سیر خود ادامه می‌دهند، صبح هنگام (به مقصد می‌رسند، و آن گاه خدا را) شکر خواهند گفت.»

^۱ قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۶۰.

^۲ (۱۷) سوره اسراء

حقوق امام A

امام A حقوق متعدّد و بزرگی بر گردن همه، اعم از زن و مرد، حاکم و رعیت، فقیر و غنی، حاضر و غایب، آزاد و برده دارد. این حق نه تنها بر افراد، بلکه بر تک تک اعضا و جوارح هر شخص نیز حاکم است که ادای آن، از وظایف آدمی است. از جمله این حقوق می توان به موارد

ذیل اشاره کرد:

❖ حق حیات

خواست خدا در جهان این گونه است که تمام امور، چه مادی و چه معنوی، از مجرای واسطه صورت پذیرد. برای مثال، اگر چه شفا به دست اوست، اما چنین مقدر نموده که درمان از مجرای پزشک و دارو صورت بگیرد؛ و هر چند خود می تواند روح بندگان را قبض نماید، اما این مسأله را به فرشته ی مرگ، عزرائیل، موکل نموده است.^۱

به همین ترتیب، آفرینش نیز به واسطه انوار مقدس اهل بیت % صورت گرفته، چنان که امیرمؤمنان A می فرماید: «فَإِنَّا صَنَعْنَا رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَاعِ لَنَا؛ ما آفریدگان خداییم، و مردم نیز ساخته های ما هستند.»^۲

- حق رزق؛

^۱ (۳۲) سوره سجده: ۱۱. قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ؛ بگو

فرشته مرگ، که ب شما موکل است، شما را قبض خواهد کرد.

روزی نیز بر دستان آن بزرگواران جریان دارد، چنان که در دعایی اشاره شده: «يُمْنُهُ رُزْقُ

الْوَرَى وَبُجُودُهُ تَبَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ؛ و از برکتش بندگان روزی یافته‌اند و به وجودش زمین و

آسمان استوار گشته است.»^۱

-حق حکمرانی؛

آن بزرگواران ۰٪ از سوی خدا به ولایت گزینش شدند. ولایت دارای دو جنبه معنوی و مادی

است؛ جنبه معنوی آن امری تکوینی و غیر قابل مصادره است؛ اما جنبه ظاهری آن، حق حکمرانی

بر مردم است، که از جانب دشمنان غصب شد و امامان ۰٪ از بازستاندن آن ناکام ماندند.

با توجه به حقوق همه جانبه ائمه ۰٪ باید کوشید که این حق در همه جنبه‌ها و به وسیله همه

اعضا و جوارح ادا شود. مثال‌های زیر به شیوه‌هایی از ادای این حقوق توسط اعضا اشاره دارد:

-زبان: سخن گفتن در مورد فضایل آن بزرگواران علیهم السلام، بیان حقوقشان، درود و سلام

بر آنان.

-گوش: گوش فرادادن به سخنان و مناقب ایشان.

-چشم: مطالعه آثار و احادیث و زندگی‌نامه ائمه علیهم السلام، نگاه به بارگاه و ضریح ملکوتی

ایشان.

-دست: مساهمت در نشر علوم و معارف ایشان با نگاهستن.

-قلب: ایمان و معرفت قلبی به مقام و فضایل ائمه %؛ مهرورزی به ایشان، انتظار فرج و تأمل و اندیشه در عظمتشان.

علاوه بر آن هر شخص می‌تواند جنبه‌های گوناگون زندگی خود را به آن بزرگواران علیهم السلام پیوند بزند. برای مثال یک دانشمند می‌تواند دانش خود را ابزاری برای تبلیغ نام و یاد ایشان به کار گیرد. برای نمونه یکی از دوستان، کشف بزرگی برای پیش‌گیری از یک بیماری نمود، وی اکتشاف خود را با نام رمزی M.۱۴ در آمریکا به ثبت رساند که به ۱۴ معصوم اشاره دارد. این اقدام نمونه‌ای است از استفاده ابزاری از دانش در راستای تبلیغ اهل بیت %.

هر شخص در تمام ثانیه‌های زندگی، سه کار را همیشه، حتی وقتی که خواب است، انجام می‌دهد: فکر می‌کند؛ احساس دارد و رفتاری از خود بروز می‌دهد.^۱

چه خوب و زیباست که این سه فرآیند همیشه بوی اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد. سعی کنیم که همیشه فکر، احساس و رفتارمان در جهت رضایت حضرت حجت عجل الله فرجه باشد. شاید اینگونه بتوان مقدار کمی از حقوق اهل بیت علیهم السلام را ادا کرد.

فاطمه می‌گوید: فرزندم زیاد گریه می‌کند. هر بار که می‌گرید، از او می‌پرسم: آیا دلت برای امام زمان تنگ شده؟ آیا برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنی؟ بین ترتیب می‌کوشم احساس فرزندانم را به اهل بیت علیهم السلام گره بزنم. اکنون، زمانی که فرزندم بی دلیل گریه می‌کند، اگر از او بپرسم چرا گریه می‌کنی؟ در پاسخ می‌گوید: دلم برای امام زمان عجل الله فرجه تنگ شده.

شخصی به گناهی دچار بود و بارها و بارها کوشید تا خود را از دام اعتیاد به آن گناه برهاند. اما سرانجام، تنها راهی که چاره‌گر درد او شد، پیوند قلبی با اهل بیت علیهم السلام بود. وی می‌گوید: در لحظه‌ای که فکر گناه به ذهنم خطور می‌کرد، به امام حسین علیه السلام سلام می‌دادم؛ و آن سلام، شیرینی گناه را به کامم تلخ می‌کرد. بدین ترتیب با پیوند زبان و احساس به اهل بیت علیهم السلام، در آغوش پاک توبه جای گرفت.

➤ یادمان باشد: هر اندازه در ادای حق اهل بیت علیهم السلام کوتاهی کنیم، زیان می‌بینیم.

با یک فونت متمایز مثل دو کادر

حق ستانده شده

در این حکمت، سخن از حقی غصب شده و برخورد امام A در برابر آن است. به نظر می‌رسد که حق مورد نظر در این حکمت، حق حکمرانی است. امام A در رابطه با غصب خلافت می‌فرماید اگر این حق بازگردانده شود، نتیجه مطلوب محقق گشته؛ در غیر این صورت، سوار بر ترک شتر خواهیم شد، اگر چه سیر شبانه ما طولانی گردد.

در این جا لازم است سخن را از دو زاویه مورد بررسی قرار دهیم:

۱- چرا امامان % از بازستاندن حق خود فرونشتند؟

۲- این عبارت به چه معناست و امام A چه معنایی را اراده کرده‌اند؟

در پاسخ به پرسش نخست، باید به چند نکته اشاره کرد:

الف- امامان بزرگوار % در برابر ستم ستمگران سکوت ننمودند، بلکه به فراخور شرایط و

مکانات، حق خود را پیگیری نمودند. راه‌یابی علی بن یقطين به دربار خلافت و احراز پست

وزارت، شاهی بر اقدام امام کاظم A در راستای بازستانی حق اهل بیت % است.

ب- رابطه رهبر و پیرو، رابطه‌ای دو سویه است، و زمانی یک رهبر قادر به ایجاد تغییراتی

در سطح جامعه است که از تبعیت و همراهی مردم برخوردار باشد؛ اما مردم، آزادانه و آگاهانه، یاری

خود را از آن بزرگواران دریغ نمودند. چنان که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «قَوَّ اللَّهُ لَوْ تَمَّ

عَدَدُكُمْ سَبْعَةَ رِجَالٍ لَمَّا وَسِعَنِ الْقُعُودُ عَنْكُمْ؛ به خدا سوگند اگر تعداد شما به هفت تن می‌رسید، نمی‌توانستم از این حق بازنشینم.»^۱

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام نیز در پاسخ به اعتراض حجر بن عدی در مورد صلح با معاویه فرمودند: «وَاللَّهِ يَا حُجْرُ لَوْ أَنِّي فِي أَلْفِ رَجُلٍ لَّا وَاللَّهِ إِلَّا مَا تَنَى رَجُلٌ لَّا وَاللَّهِ إِلَّا فِي سَبْعٍ نَفَرٍ لَمَّا وَسِعَنِ تَرْكُهُ؛ ای حجر، به خدا سوگند اگر هزار مرد داشتم؛ نه به خدا سوگند، اگر ۱۰۰ یار داشتم؛ نه سوگند به خدا اگر تنها ۷ یار داشتم، اجازه ترک او را نداشتم.»^۲

ج- از آن جا که دنیا جایگاه آزمون است، آن بزرگواران برای رسیدن به حق خود از ولایت تکوینی استفاده نکردند؛ هم چنان که در مقابل قتل و آزار دشمنان نیز از ولایت تکوینی بهره نبردند. امیرمؤمنان A در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: «لَكِنِّي أَسْقُفْتُ إِذْ أَسْقُؤُا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا؛ لیکن چون فرو آمدند، من نیز فرو آمدم و چون پرواز کردند، پرواز نمودم».^۳

^۱ الهدایة الکبری، ص ۱۹۱.

^۲ الهدایة الکبری، ص ۱۹۱.

امامان ۵۰٪ مصداق بارز «عالم ضاع بین جهال؛ فرهیخته‌ای قدرناشناخته در میان نادانان» هستند؛ همچو استاد دانشگاهی، که به آموزش الفبا به شاگردان کلاس اول گمارده شود و ناچار بر جهل آنان صبر پیشه کند.^۱

بررسی معنای حکمت

در معنای این حکمت، سه احتمال ذکر شده که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- هم چنان که نشستن بر کوهان شتر، کاری سخت و طاقت فرساست، ما نیز -تا زمانی که حقدمان غصب شده- در تنگنا و فشاریم، هر اندازه که این دوران، به درازا بکشد.^۲ در کتاب مجمع البحرین به این معنا اشاره شده.

۲- معنای دوم، تفسیری است که شریف رضی^۳ ارائه داده، می‌فرماید: «این سخن، از سخنان لطیف و فصیح امام A است و بدان معناست که اگر حق ما داده نشود هم‌چون افراد خوار و کم ارزش خواهیم بود. بدان جهت که افرادی چون برده و اسیر و امثال آنها در ردیف (پشت سر) و قسمت آخر مرکب سوار می‌شوند.»^۴

^۱ این مثال، فقط برای تقریب ذهن است، و چنان که گفته‌اند مثال از یک زاویه مطلب را نزدیک و از زاویه‌ای دیگر دور می‌کند.

^۲ أن الركوب على أعجاز الإبل شاق، أي إن منعنا حقنا ركبتا مركب المشقة

صابرين عليها و إن طال الأمد مجمع البحرین، ج، ۴، ص ۲۴.

^۳ نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ ص ۴۷۲. قال الرضی ۶ و هذا [القول] من لطیف

الكلام فی حقه معناه أن المظلم حقا كالأنبياء فلا بد أن يدفع به كبحه عن الحق كالسوء الأ

از دیدگاه سید رضی، امام A با بیان این مثال، به زبون شدن جایگاه اجتماعی خود اشاره دارد؛ چراکه به جای در اختیار گرفتن حق حاکمیت بر مردم، خانه نشین شده، مورد توهین قرار می گیرد؛ تنها عده معدودی گرد ایشان را فرا گرفته و باوفاترین یارانشان، از جمله ابوذر و عمار، توسط حکام جور از دیارشان رانده و تبعید شده اند. در این شرایط، امام A بنا به مصلحت اسلام سکوت نموده، در حاشیه جامعه قرار گرفته، مورد بی مهری مردم واقع می شود.

لازم به اشاره است که به فرموده قرآن کریم «عزت (حقیقی) تنها از آن خدا و رسولش و مؤمنان است؛ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۱ آن که در راه کسب رضایت الهی گام بر می دارد، نه تنها خوار نیست، بلکه از جایگاه رفیعی نزد خدا برخوردار است؛ پس سخن از عزت یا خواری حقیقی نیست؛ بلکه سخن از جایگاه اجتماعی است. هم چنین این ویژگی به امام اختصاص ندارد، بلکه هر که حقش ضایع شود و توانایی بازستاندن آن را نداشته باشد، عزت خود را از دست رفته می بیند و از جایگاه واقعی خود فرو می افتد. ملت هایی که توسط حاکمان دیکتاتور، به استضعاف کشیده می شوند، اگر نتوانند خود را از زیر یوغ استبداد برهانند، به تدریج قدر و منزلت خود را از دست داده، خوار و زبون می شوند.

۳- تفسیر سوم، که در کتاب توضیح نهج البلاغه به آن اشاره شده، چنین است: امام A در این جمله در صدد تهدید است، نه در مقام بیان یک واقعیت خارجی. در واقع سخن امام A هشداری است که اگر از دادن حق ما خودداری کردید، از تلاش برای بازستانی آن باز نمی ایستیم

و تا زمان دست‌یابی به آن، به مبارزه ادامه می‌دهیم. چرا که این حق علاوه بر آن‌که حقی الهی است، با سرنوشت و آینده مردم نیز در ارتباط است؛ و اگر زمام قدرت در دستان امام قرار می‌گرفت، بهترین امکانات مادی و معنوی برای مردم مهیا می‌شد.

ایشان پس از بیان نظر خویش می‌افزاید: «خدا» به خواسته اولیای خود آگاه‌تر است؛ که نشانگر ادب ایشان است که تنها به بیان دیدگاه خود اکتفا کرده و برای نظر سید رضی⁶ احترام قائل شده و آن را رد ننموده‌اند.^۱

از میان تفاسیر فوق، تفسیر سوم، علاوه بر آن که زیباتر است، با توجه به قراین زیر، به واقع نزدیک‌تر به نظر می‌رسد:

۱- واژه (رَكِبْنَا) مبنی بر معلوم است که به میل، اراده، قصد، اختیار و جدیت در هدف اشاره دارد؛ اما معنایی که شریف رضی⁶ به آن اشاره کرده، به مبنی بر مجهول (أَرَكِبْنَا) نزدیک‌تر است.

۲- قرینه (وَإِنْ طَالَ السُّرَى) نیز بیان‌گر آن است که حتی اگر دست‌یابی به این هدف به درازا کشد، تا زمان ستاندن حق خود، به مسیر ادامه می‌دهیم.

سه قانون در حقوق

در این سخن با توجه به «لَنَا حَقٌّ... وَإِنْ طَالَ السُّرَى» می‌توان به سه قانون در حیطه حقوق

اشاره کرد:

سه قانون در زمینه حقوق

1- احقاق حق و ابطال باطل واجب است.

2- حق با گذشت زمان از بین نمی‌رود.

3- گذر زمان نباید انسان را از پیگیری حق خود باز دارد.

قانون ۱: احقاق حق و ابطال باطل واجب است و بر مسلمانان لازم است که با الگوگیری از امیرمؤمنان A، برای دستیابی به حقوق خود از پای نایستاده و سختی‌ها را به جان بخرند.

قانون ۲: حق با گذشت زمان از بین نمی‌رود.

قانون ۳: گذر زمان نباید انسان را از پیگیری حق خود باز دارد.

برای تقریب مفهوم به ذهن، چند مثال می‌زنیم:

- برخی سال‌های طولانی در راستای براندازی حکام ظالم می‌کوشند، اما چون به نتیجه مطلوب نمی‌رسند، به این بهانه که به وظیفه و تکلیف شرعی خود عمل کرده‌اند، از مبارزه دست می‌کشند. حال آن که آدمی وظیفه دارد تا جان در بدن دارد، در برابر ظلم ظالمان ایستادگی کند.

تلاش خستگی ناپذیر رهروان حق، از سویی سبب می‌شود که بر تعداد حق باوران افزوده شود، از سوی دیگر، به تقویت ایمان و باور مؤمنان می‌انجامد.

- اگر شخصی منزلی را غصب کرد، پس از گذشت دو یا چند نسل، آن منزل به ملکیت نوه‌ها و فرزندانش در نمی‌آید و آنان موظف به استرداد مال به مالک، و در صورت فوت او به وارثانش هستند.

- برخی پس از ارتکاب گناهی که حق الناس است،^۱ برای مدت زمانی دچار عذاب وجدان می‌شوند؛ اما با گذشت زمان، آثار و خاطره گناه کمرنگ شده و به فراموشی سپرده می‌شود. حال آن که حق دیگران حتی با گذشت قرن‌ها از بین نمی‌رود و بر شخص لازم است که برای جلب رضایت طرف مقابل اقدام نماید.

بنا بر روایتی اگر خدا عزوجل بخواهد لطف خود را نثار حال بنده‌ای کند، گناهان پیشین او را به یادش می‌آورد تا توبه نماید؛ و چون بخواهد رحمتش را از بنده‌ای دریغ کند، گناه او را از خاطرش پاک می‌کند تا در قیامت مورد بازخواست قرار گیرد.^۲ گذشت زمان، سبب محو گناه نیست، بلکه تنها آن را از صفحه ذهن پاک می‌گرداند، ولی نزد خالق متعال ثبت و محفوظ است.

^۱ هم‌چون غیبت.

^۲ مکالم الأخلافة، ص ۴۶۰. يَا أَيُّهَا الَّذِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَدُوِّ

حکمت ۲۴:

شاخصه و معیار سنجش: عمل یا نسب؟

مَنْ أَظْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ؛

کسی که عملش او را کند سازد، نسبش او را سرعت نخواهد بخشید.

أَبْطَأَ باب افعال و از ریشه «بطء» به معنای تأخیر کردن است.^۱ دو واژه «بطؤ: کند ساختن» و «اسراع: تند کردن» در کنار یکدیگر قرار گرفته و آرایه تضاد را شکل داده‌اند که به کلام زیبایی خاصی بخشیده است.

آنچه سبب ارتقای شأن و جایگاه انسان می‌گردد، کار و تلاش است، نه نَسَب. افرادی به منازل و جایگاه‌های بالا دست می‌یابند که در این دنیا، در راستای آباد سازی آخرت خود کوشیده باشند. این قانون نه تنها در آخرت، بلکه در دنیا نیز جاری و ساری است. برای مثال:

اترو چپ چین موارد زیر

✧ شخصی که در تحصیل کوتاهی می‌کند، به مدارج بالای علمی نخواهد رسید، اگر چه پدر او، شخصی فرهیخته و دانشمند باشد. ارزش واقعی آن است که شخص خود، به فضل، کمال و علم آراسته گردد نه آن‌که به دستاوردها و صفات شایسته پیشینیان فخر فروشی کند.

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل؟^۲

^۱ قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۹۹.

^۲ لیس الفتی من یقول کان ابی ان الفتی من یقول ها انا ذا

جوانمرد آن نیست که بگوید پدرم که بود جوانمرد آن است که بگوید

بارها تصمیم گرفت شروع کند و برای رسیدن به هدف، تلاش کند. سال‌ها گذشت و او همواره در انتظار یک فرصت مناسب و طلایی، لحظه شماری می‌کرد. از سکون و بی‌حرکی خود خسته شد. تصمیم گرفت همان دم آغاز کند، و هر روز یک گام به جلو بردارد و هر ثانیه را مغتنم شمارد. اکنون که به گذشته خود می‌نگرد، نقطه عطف زندگی خود را همان لحظه‌ای می‌بیند که خود را از بند انتظار فرصت مناسب رها کند و اقدام کرد.

برای تغییر، هرگز در انتظار فرصت مناسب نباشید؛ فرصت مناسب هرگز فرا نمی‌رسد. زندگی، غنیمت شمردن همین ثانیه‌هاست. لازمه پیشرفت روزانه آن است که:

- هدف خود را با تعیین سقف زمانی معین بنویسید. این هدف می‌تواند امری معنوی هم‌چون مهارت کنترل خشم، افزایش علم و معرفت به اهل بیت علیهم السلام، نهادینه نمودن تقوا در جان، ایجاد یک ویژگی مثبت یا غلبه بر یک ویژگی منفی باشد.
- هدف را به اهداف کوچکتر تقسیم کنید، و برای هر هدف کوچک نیز یک سقف زمانی در نظر بگیرید.
- هر روز صبح برنامه را بنویسید. نوشتن نوعی الزام و پابندی ایجاد می‌کند.

✧ شخص فروتن، مردمدار و آراسته به سجایای نیک اخلاقی از محبوبیت بهره‌مند است؛ این محبوبیت تنها در صورتی به فرزندان او انتقال می‌یابد که همان شیوه را در پیش گیرند. البته در دنیا گاه رابطه‌ی خویشاوندی شخص را در نیل به جایگاهی والا چاره ساز است. برای مثال فساد اداری حاکم در برخی کشورها سبب می‌شود که گزینش افراد بر اساس توانمندی‌های آنان صورت نگیرد، بلکه عواملی چون خویشاوندی با اشخاص برجسته و صاحب نفوذ، در انتخاب نقش داشته باشد. این عامل، مقدمه واپس‌گرایی و سقوط یک تمدن است و لازم است موفقیت‌ها و دستاوردها بر پایه توانمندی‌ها استوار شود نه خویشاوندی.

اما در آخرت چنین نیست و شرافت خانوادگی و نسب نمی‌تواند سبب ساز رسیدن فرد به مدارج والا باشد؛ بلکه نیل به مقام بالا تنها بر پایه عمل و تلاش است. نه فرزند گنهکار به یمن پدر پارسای خود با تخفیف در مجازات روبروست و نه آتشی که گرداگرد معاندان اهل بیت 6% را فراگرفته، به خویشاوندان با ایمان و بصیرت آنان سرایت خواهد کرد.

آیا انتساب به رسول خدا 9 سود رسان است؟

در کنار این روایت، روایات متعددی وجود دارد که به سودمندی نسب رسول خدا 9 در

آخرت اشاره دارد. برای نمونه پیامبر اکرم 9 می‌فرماید:

- «كُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَنَسَبِي؛ هر حَسَب و نَسَبی در روز قیامت

قطع می‌گردد، غیر از حسب و نسب من.»^۱

- «أَكْرَمُوا أَوْلَادِي ... الصَّالِحُونَ لِلَّهِ وَالطَّالِحُونَ لِي؛ فرزندان صالح مرا به خاطر خدا، و فرزندان

ناصالح مرا به دلیل انتساب به من اکرام نمایید.»^۲

با بررسی این دو دسته روایت می‌توان نتیجه گرفت که اصل کلی آن است که آخرت با تکیه بر عمل قابل دستیابی است، اما مواردی هم چون انتساب به پیامبر ۹ از این اصل تخصیص خورده است. بنا بر این سخن امام A از این جهت مطلق نیست، بلکه جهت دیگری دارد که همان توجه دادن مردم به این حقیقت است که بر عمل خود تکیه نمایند؛ و در مقام بیان انتساب به رسول خدا ۹ نیست.

از آن جا که رسول خدا ۹ برای کسب رضای الهی و در راه تبلیغ دین مرارت‌ها و سختی‌های

بسیاری به جان خرید، خدا عزوجل به پاسداشت این زحمات استثناءهایی برای ایشان قرار داد.

از جمله مواردی که خدا عزوجل جهت تکریم رسول خدا ۹ وضع نمود، قانون خمس است

که نیمی از آن به سادات تعلق می‌گیرد، قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ

^۱ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶، ص ۳۱۹.

^۲ جامع الأخبار، (شعبه)، ص ۱۴۰، ف: ندان ما اکرام نماید: ف: ندان نیک

شَيْءٌ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَى؛ بدانید که آنچه از غنائم به دست آوردید، یک پنجم آن به خدا و پیامبر و خویشانش و یتیمان و تهیدستان و در راه مانده بی‌زاد و توشه اختصاص دارد.^۱ مورد دیگر اکرام ایشان آن است که نسل ایشان ۹ در دوزخ مخلد نگردند. در دنیا نیز گاه افرادی، به دلیل انتساب به فردی والا و گرانقدر مورد احترام قرار می‌گیرند؛ چنان که گفته‌اند: «لِلْأَجَلِ عَيْنُ أَلْفِ عَيْنٍ تُكْرَمُ؛ گاه برای شخصیت یک نفر، هزار نفر مورد تکریم قرار می‌گیرند.»

برای درک بهتر این مفهوم، می‌توان به قانون ارث مثال زد. در ارث، فرزندان تلاشی برای به دست آوردن ثروت نکرده‌اند و تمام زحمات را شخص وارث متحمل شده است؛ اما با این حال، پس از مرگ، این اموال میان فرزندان او تقسیم می‌شود. برخی از مخالفان این قانون با استناد به آیه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛ برای انسان جز آنچه تلاش کرده نصیبی نیست»^۲ مدعی هستند که فرزندان چون برای کسب آن ثروت تلاشی نکرده‌اند، شایسته دریافت آن نیستند. در پاسخ به این گروه باید گفت که فرزند، خود بخشی از کوشش پدر است، و پدر از اینکه فرزندانش از ماحصل تلاش او بهره‌گیرند، شادمان خواهد شد.^۳ استثنای سادات نیز در واقع تکریم و بزرگداشت رسول گرامی اسلام ۹ است.

^۱ (۸) انفال: ۴۱. در کنار قانون خمس قانون زکات وجود دارد که در نیاز

نیازمندان غیر سید مصرف می‌شود.

^۲ (۵۳) نجم: ۳۹.

^۳ همان‌جا که در کتب معتبره از امامان شیعه و اهل سنت آمده است.

آیا تخفیف گناه به خاطر سیادت، تشویق به گناه نیست؟

با توجه به سخن فوق ممکن است این پرسش تداعی شود که آیا تخفیف بر گناهکار به معنای تشویق او به گناه نیست؟ این پرسش را با دو روش نقضی و حلی^۱ پاسخ می‌گوییم:

۱. پاسخ نقضی

اگر سیادت را عاملی برای تشویق به گناه بدانیم، استغفار، شفاعت و دیگر عواملی که سبب پاک شدن گناه است را نیز باید تشویق به گناه دانست! البته این پاسخ، کمکی به حل مشکل نمی‌کند، در ذیل پاسخ‌های حلی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲. پاسخ حلی

الف- بشر آمیخته‌ای است از عقل و شهوت. این رو ممکن است گاه بلغزد و به گناه آلوده شود. خدای متعال، راه‌های متعددی را برای بازگشت فراروی بندگان خطاکار خود گشوده. یکی از راه‌های بازگشت، توبه و استغفار است. اگر آدمی درب توبه را به روی خود بسته ببیند، امید به بازگشت را از دست داده، بیش از پیش در وادی هلاکت فرو می‌افتد.

عامل دیگر بخشش قانون شفاعت است. برخی در مسأله شفاعت تشکیک کرده، آن را عامل ترس زدایی از گناه می‌انگارند. در پاسخ به این گروه باید گفت که شفاعت هر شخصی را در

^۱ در جواب نقض به مطالبه اشاره می‌شود که در اسباب مواضع خصم،

بر نمی‌گیرد، بلکه تحقق آن، وابسته شروطی است که از جمله می‌توان به رضایت الهی و وجود قابلیت در شخص اشاره کرد. تا زمانی که خواست و اراده خدا بر بنده تعلق نگیرد، شفاعت محقق نمی‌گردد: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ؛ جز برای آن که او (سبحانه و تعالی) اجازه دهد، شفاعت نمی‌کنند.»^۱

برآوردن نیازهای مؤمنین^۲ و سیادت از دیگر راه‌های گشوده شده برای بازگشت گنهکاران است. حال که خدا به رحمت گسترده خویش راه‌های متعددی را به روی بندگان گنهکار خویش گشوده و و اسباب رهایی آنان را گسترده، این همه تردید و انکار از چه روست؟

ب- همان گونه که در عالم مادیات، انتخاب مواد شوینده، بستگی به مقدار و نوع چرک و آلودگی دارد، در معنویات نیز برای آلودگی‌های مختلف، پاک کننده‌های متفاوتی وجود دارد. برای مثال در علم فقه به مطهرات متعددی از جمله آب، آفتاب، استحاله^۳ و زمین اشاره شده، که قدرت

^۱ (۲۱) انبیا: ۲۸.

^۲ مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۷۲. از كفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد مصیبت زدگان رسیدن و تسلی دادن به رنج‌دیدگان است.

^۳ حقیقت استحاله دگرگون شدن ماهیت چیزی و تبدیل آن به ماهیتی دیگر است مانند آن که چوبی بر اثر سوختن، خاکستر شود. استحاله از مطهرات، شمرده شده است؛ هر چند برخی اطلاق عنوان مطهر بر استحاله را نوعی مسامحه دانسته‌اند؛ زیرا حقیقت تطهر، پاک کردن جنس با حفظ ماهیت آن است؛ در حالی که در استحاله، ماهیت عین

پاک کنندگی هر يك، به نوع نجاست بستگی دارد. گاه آب به تنهایی برای تطهیر کافی نیست^۱ و نیاز است که به یکی از مطهرات ضمیمه گردد.

گناه نیز آلودگی روح به شمار می‌آید که برای زدودن آثار آن به پاک کنندہهایی نیاز است. میزان تأثیر گذاری شویندگان گناه با توجه به نوع گناه، متفاوت است و هر اندازه گناه بزرگ‌تر باشد، به پاک کنندہهای قوی‌تری نیاز است. در برخی گناهان سیادت به تنهایی کافی نیست و باید عوامل دیگری هم‌چون شفاعت، عمل صالح و استغفار ضمیمه گردد. گناہانی هستند که سیادت را یارای پاک کردن آن نیست که در این خصوص می‌توان به گناه یکی از خویشان امام کاظم^ع اشاره کرد که با بدگویی از ایشان نزد هارون، زمینه قتل ایشان را فراهم ساخت.^۲ بدون شک چنین گناهی به هیچ وسیله‌ای قابل جبران نیست.

ج- انتساب به رسول خدا^ص موجب رهایی از هر مجازاتی نیست

سیادت عاملی برای رهایی از تمام مجازات‌ها نیست. این پندار که سادات گناهکار پس از مرگ هیچ دشواری و رنجی پیش روی خود نمی‌بینند، پنداری باطل است، و آنان برای پاک شدن از گناه در قبر، برزخ و محشر با سختی‌هایی رو در رو خواهند شد. چه بسا سیدی به علت کثرت گناهان، علی‌رغم بهره‌مندی از تخفیف در مجازات، مجبور به تحمل عذاب و رنج دوزخ برای ۲۰ هزار سال یا حتی بیشتر باشد. بنا بر این بخشش مطلق نیست و سیادت، عاملی برای تخفیف مجازات

^۱ برای مثال ظرف لیسیده شده توسط سگ، ابتدا باید با خاک، سپس با آب

و رهایی از جاودانگی در دوزخ است؛ از این رو سادات باید تقوا پیشه ساخته و از گناه اجتناب ورزند.

د- مضاعف بودن گناه سادات

هم چنان که انتساب به پیامبر 9 موجب تخفیف گناهان است، مسئولیت فرد را هم افزون می‌سازد. بدین معنا که سادات چه عمل صالح انجام دهند و چه گناه کنند، در هر دو صورت سزاوار پاداش و عقابی بیش از دیگرانند و بنا به فرموده امام صادق A به شقران «کار نیک از هر شخصی نیک است، اما از تو، به دلیل جایگاهی که نزد ما داری، نیک‌تر است، و کار بد از هر شخصی بد است، اما از تو به دلیل جایگاهی که نزد ما داری، بدتر است؛ إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ لِمَكَانِكَ مِنَّا»^۱

هم چنان که مسئولیت عالم بسیار سنگین‌تر از شخص نادان است و در صورت ارتکاب گناه با مجازات بیشتری روبروست، سادات نیز به دلیل جایگاهی که نسبت به رسول خدا 9 دارند، مسئولیت بیشتری دارند؛ چرا که عمل ناپسند آنان، بازتاب گسترده‌تری دارد و زمینه‌ساز دوری و نفرت مردم از رسول خداست. پس از سویی بر آنان سخت گرفته شده، و از سوی دیگر برای آنان تخفیف در نظر گرفته شده است.

در سخن فوق امام A در مقام «نفی المطلق» است نه در مقام «النفی المطلق».^۱ سخن امام A اصل سودمند بودن را نفی نمی‌کند، بلکه صفت سرعت را نفی می‌کند. به عبارت دیگر، نَسَب سودرسان است، اما سرعت ندارد (لَمْ يُسْرِعْ بِهِ). اگر صحیفه اعمال شخص سیدی، سفید و کردارش نیک باشد، چون برق از صراط می‌گذرد، در غیر این صورت، نمی‌تواند به دلیل سید بودن، سرعت بگیرد و عبور او کند و آهسته خواهد بود.

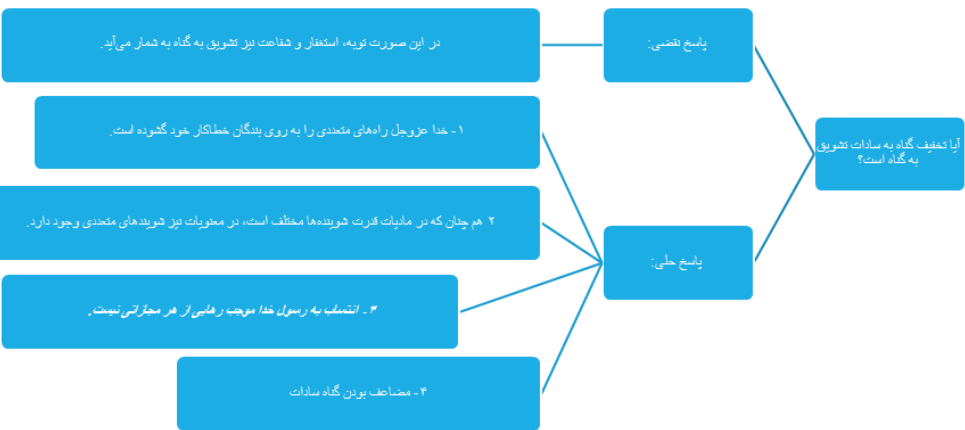
^۱ «النفی المطلق» یعنی نفی عمومیت، و نفی همه افراد؛ برای مثال، اگر بگوییم

هیچ کس در منزل نیست، «النفی المطلق» را رسانده‌ایم.

«نفی المطلق» یعنی نفی اطلاق؛ برای مثال اگر بگوییم هر کسی به منزل ما

نمی‌آید، به این معناست که ممکن است افرادی به منزل بیایند، اما همه کسی نمی‌آید. اصل آمدن را نفی

نمی‌کند، بلکه اطلاق آن را نفی می‌کند.



حکمت ۲۵:

یاری نیازمندان؛ کفاره گناهان بزرگ

مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِعَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ:

از کفاره‌ی گناهان بزرگ، به فریاد درماندگان رسیدن و تسلی دادن به رنجدیدگان است.

إِعَاثُهُ به معنای یاری نمودن بعد از شدت است.^۱

الْمَلْهُوفُ به کسی گفته می‌شود که مال یا عزیزش را از دست داده باشد، ستم‌دیده‌ای که

یاری طلبد؛ رَجُلٌ مَلْهُوفٌ الْقَلْبِ یعنی مرد دل سوخته و اندوهگین.^۲

الْمَكْرُوبُ: کَرْب به معنای شدت حزن است^۳ و مَكْرُوب یعنی اندوهگین.^۴

سخن پیرامون گناهان کبیره است که در این فرمایش، از آن به «عظیم» یاد شده است. در متون دینی گناهان به دو دسته صغیره و کبیره تقسیم می‌شود. دسته‌بندی گناهان به صغیره و کبیره بر مبنای شاخصه‌هایی صورت می‌پذیرد، برای مثال، یکی از معیارهای گناه کبیره، وعده به دوزخ است.

هنگامی که سخن از گناهان کبیره است، اعمالی چون قتل یا عمل منافی عفت در ذهن تداعی می‌شود که بی‌شک درست است؛ اما برخی گناهان اگر چه کوچک انگار می‌شوند، ولی در دایره گناهان کبیره می‌گنجد.

^۱ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۷، ص ۲۷۸.

^۲ مجمع البحرين، ج ۱، ص ۸۶۲.

^۳ تفسير القرآن، ج ۷، ص ۹۹.

برای مثال عَجَب و خودپسندی از گناهای است که علی رغم ناچیز شمرده شدن، در دسته گناهان کبیره جای دارد و از آن به شرک خفی یاد می‌شود. شخص خودپسند، علاقه به نام و آوازه خود را همپای محبت خدا عزوجل قرار می‌دهد و بدین ترتیب، بی‌آن که متوجه باشد، خود را شریک خدا می‌سازد. اگر به موفقیتی دست یابد، تلاش یا هوش خود را عامل اصلی آن می‌پندارد؛ در اعمال صالح، انگیزه‌ی او دیده شدن یا مورد تأیید قرار گرفتن است که در ادبیات دینی از آن به «ریا: تمایل به دیده شدن» یا «سمعه: شنیده شدن کارهای نیک توسط دیگران» تعبیر می‌شود. پیراستگی نیت از ریا به اندازه‌ای دشوار است که بنا بر روایات از راه رفتن موری بر صخره سیاه در دل شب تار مخفی‌تر است.^۱

از دیگر گناهان کبیره، گناهی است که شخص آن را خرد و کوچک بینگارد. امیرمؤمنان A در اشاره به چنین گناهی می‌فرماید: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ؛ بدترین گناه آن است که کوچک شمرده شود».^۲

کوچک شمردن گناه صغیره و تکرار آن، عمل را به گناه کبیره تبدیل می‌کند، چرا که: ✨ عمل ناپسند، هرچند خرد و ناچیز باشد، اگر در برابر شخص ارجمندی صورت گیرد، قبح آن دوچندان می‌شود. انجام گناه در پیشگاه ذات باری تعالی نشانگر جزأت‌ورزی بنده بر خالق خود است.

✧ کوچک شمردن گناه صغیره زمینه‌ساز ارتکاب آن برای بار دوم و سوم است و به تدریج ترس از ارتکاب گناه را از دل فرد گنه‌کار می‌زداید و او را به سمت گناهان کبیره سوق می‌دهد. بنابراین عملی که خرد و بی‌مقدار جلوه می‌کرد، مقدمه گناهان صغیره و کبیره دیگری می‌گردد.

مکمل‌های استغفار

اگر چه استغفار راهی برای بازگشت از گناه و جبران اشتباه است، اما در گناهان کبیره، استغفار به تنهایی کافی نیست، بلکه نیاز به مکملی دارد که بسته به نوع گناه، متفاوت است. برای مثال:

✧ در قتل، در صورت بخشش خانواده مقتول و رفع حکم قصاص، دیه مکمل به شمار می‌آید؛

✧ در مالی که به سرقت رفته، استغفار در صورتی عامل بخشش است که تمام اموال مسروقه به صاحبان آن بازگردانده شود.

یکی دیگر از مکمل‌های استغفار عمل صالح است که در صورت ضمیمه شدن با پشیمانی قلبی، استغفار زبانی و تصحیح عملکرد، از عوامل بخشش گناهان کبیره به شمار می‌آید. عمل صالح

دایره‌ای وسیع و گسترده دارد و هر کار نیکي را در بر می‌گیرد؛ برای نمونه:

- شخصی را که به دلیل ورشکستگی، فقر یا مصادره اموال، محتاج و نیازمند گشته، می‌توان با تأمین نیازهای او و خانواده‌اش -به صورت مستقیم یا با واسطه افراد خیر و نهادهای حقوق بشر-

یاری کرد.

- گاه گفت‌وگویی دوستانه، خنده و شوخی یا اشاره به یک روایت متناسب با شرایط شخص مغموم از درد غم او می‌کاهد. تلاش در راستای رفع نیاز چنین شخصی یا تمهید مقدمات سفری زیارتی در صورت توان، راه حل‌های عملی دیگری برای غم‌زدایی از شخص دردمند است.

گاه پیش می‌آید نیازمند یا مستمندی از من درخواست کمک می‌کند. گاهی در حد توان کمکی می‌کنم، گاهی نیز سری تکان می‌دهم و می‌گویم: متأسفم؛ پولی همراهم نیست و با اندوه از او جا می‌شوم. روزی اندیشیدم زمانی که پول ندارم، می‌توانم دقایقی هرچند اندک از اندوه او بکاهم. این شد که لحظاتی می‌ایستم، محبت‌ورزی می‌کنم و جویای حالش می‌شوم. وقتی لبخندش را دیدم آرام می‌گیرم.

چقدر زیباست در کنار روزمرگی‌ها، اندوهی از کسی بکاهیم یا باری از دوش کسی برداریم. برای مثال می‌توان:

۱. پای درد دل دست فروش‌ها نشست و گپی زد.
۲. با راننده‌ی تاکسی گرم گرفت و احوالش را جویا شد.
۳. به طور ناشناس کمکی برای بیچارگان فرستاد.
۴. به خانه‌ی سالمندان سری زد و لحظاتی زندگی آنها را پر از امید کرد.
۵. برای کمک به دیگران کمر همت بست، خواه دوست باشد یا خواهر، مادر و همسر.
۶. بر سر کودکان غمگین دستی کشید و لحظاتی با آنان همبازی شد.

شخصی هیچ گاه دست رد به تقاضای کودکان نمی‌زد و در هر حال و شرایطی لحظاتی برای آنان وقت می‌گذارد. روزی از او پرسیدم: چرا این اندازه به کودکان توجه اهمیت می‌دهی؟ با لبخند گفت: شاید با شاد کردن دل بچه‌ها، خدا نیز به من نظر کند.

ما فوننتیم تفاوت مثل کاربرگ های

تأسیس ارگان‌های خیری برای گره‌گشایی از مشکلات جامعه

یاری رسانی به نیازمندان به دو روش فردی و مؤسساتی امکان‌پذیر است. امروزه جوامع بشری با انبوهی از مشکلات و شدائد دست به گریبان است و تلاش فرد به تنهایی راه به جایی نمی‌برد. از این رو ضروری است که بنیادها و مؤسساتی در راستای یاری رسانی به مظلومان و احقاق حقوق پامال شده آنان تأسیس شود. تجربه نشان می‌دهد که تلاش فردی به قدر کفایت نتیجه بخش نیست و مؤسسات خیری با تمرکز بر کار گروهی در رفع گرفتاری مردم به مراتب موفق‌تر هستند.

شخصی که توانایی و امکانات کافی در اختیار دارد و می‌تواند با تأسیس یک نهاد خیری به یاری نیازمندان شتافته، گره از کار جمع‌کنتری بگشاید، باید چنین کند و در صورت کوتاهی، در پیشگاه خدا عز و جل مسؤل و پاسخ‌گو خواهد بود. البته کار گروهی نیز خالی از مشکل نیست و نیازمند سعه صدر و کوتاه آمدن از برخی افکار، نظریات و باورهاست، اما علی‌رغم مشکلات بر تلاش فردی رجحان دارد.

شخصی که توان بنیان‌گذاری مؤسسات خیری را ندارد، باید در حد توان دست یاری و پشتیبانی خود را از این نهادها دریغ نرزد، چرا که قرآن کریم به همیاری در کار نیک فرمان داده است: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى؛ و یکدیگر را بر [انجام] کارهای نیک و تقوا یاری کنید.»^۱ و رسول خدا^۹ دست یاری و همراهی خدا را با جماعت بیان نموده است: «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ؛ دست یاری خدا با جماعت و گروه همراه است»^۲.

خدمت در کنار فرهنگ سازی

برخی از احزاب و نهادهای جامعه مسئولیت خود را فرهنگ سازی می‌دانند و در راستای ارتقای سطح فکری و فرهنگی جامعه و رهانندن مردم از دام جهل و گمراهی، از هیچ کوششی، اعم از چاپ کتاب، نشر مجله و تربیت نیروهای انسانی دریغ نمی‌کنند. این گروه، از آن جا که وظیفه خود را منحصر به کار فرهنگی می‌دانند، در راستای خدمات انسانی هم چون دفاع از حقوق بشر، تسهیل امر ازدواج، صندوق قرض الحسنه و... تلاشی نمی‌کنند.

این تشکلهای بدن دلیل تمام تلاش خود را در تغییر باورهای مردم جهت دهی می‌کنند که ریشه مشکل را تنها در نگرش و باور مردم می‌دانند؛ حال آن که این پندار نادرست است و بخش زیادی از مشکلات مردم ریشه در مسائل اقتصادی دارد؛ کرامت اجتماعی نیز به وسیله کرامت اقتصادی محقق می‌گردد. از این رو لازم است اصلاح‌گران علاوه بر تغییر باورهای مردم، برای رشد

و شکوفایی اقتصادی آنان نیز برنامه‌ریزی کنند. افراد جامعه به سوی گروه‌ها و احزابی متمایل می‌شوند که نیازهای اقتصادی و مادی آنان را تأمین نمایند.

موفقیت هر نهاد و مؤسسه، در گرو دو عنصر فرهنگ و خدمت رسانی است. تمرکز بر کار فرهنگی، بدون تلاش برای تأمین نیازها و خواسته‌های مردم، رفته رفته به سلب اعتماد مردم و دوری آنان منجر می‌شود. از این رو شایسته است که افراد یک نهاد خیری، به دو گروه فرهنگ سازی و خدماتی تقسیم شوند و در عین تعامل و همیاری، عده‌ای به خدمات اجتماعی مشغول شوند و دسته دیگر بر فرهنگ سازی متمرکز گردند. این تقسیم بندی با نظام تخصص نیز هماهنگ است و پاسخی است به آنان که به تخصصی نبودن فعالیت حزب در هر دو زمینه اشکال وارد می‌کنند.

بشر دارای سه بُعد است: بُعد مادی، فکری و روانی. لازمه حیات انسانی، رفع نیاز هر سه بُعد است. قرآن کریم در اشاره به دو نیاز مادی و روانی مردم می‌فرماید: «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ؛ او که آنان را از گرسنگی سیر کرد و از ترس ایمن بخشید.»^۱

پیامبر اکرم^۹ و امامان^{۱۰} تنها به تربیت فکری و فرهنگی مردم بسنده نمی‌کردند، بلکه تأمین نیازهای مادی، از جمله کمک به تهیدستان، صدقه، اطعام، آزاد سازی بردگان، تدارک مقدمه ازدواج مجردان و ... را نیز در شمار وظایف خود می‌دانستند.

نهادهای دینی نیز برای کسب محبوبیت بین مردم و نهادینه نمودن باورهای صحیح در میان آنان، باید در راستای رفع نیازهای مردم بکوشند، چرا که خدمت رسانی، از سویی کفاره گناهان بزرگ به شمار می‌آید؛ و از سوی دیگر سبب افزایش قدرت تأثیر گذاری نهاد خیری بر مردم می‌شود.

روایات متعددی نیز بر اهمیت بسزای کارگشایی از نیازهای برادران دینی اشاره دارد، برای مثال، امام صادق A می‌فرماید: «هر که از کار مؤمنی گره بگشاید، خدا عز و جل در روز قیامت صد هزار خواسته وی را برآورده می‌سازد که نخستین آن ورود به بهشت است؛ **مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِائَةَ أَلْفٍ حَاجَةٍ مِنْ ذَلِكَ أَوْلَاهَا الْجَنَّةُ.**»^۱

همان گونه که آدمی، پیش از آمدن به دنیا عوالم متعددی را پشت سر گذاشته که هر یک هزاران یا میلیون‌ها سال به درازا کشیده؛ پس از این دنیا نیز، با مراحل از زندگی روبه رو خواهد شد که ممکن است هزاران یا میلیون‌ها سال به طول بیانجامد و خطرات، گذرگاه‌ها و پرتگاه‌های هولناکی پیش رو خواهد داشت. به ازای هر گره‌ای که از کار مردم می‌گشاید، خدای عز و جل صد هزار خواسته او را در آن مراحل سخت، برآورده می‌سازد.

پندی به افراد عامل

گاه فضای حاکم بر مشاغل و خدمات اجتماعی چنان خشک و جدی است که به افسردگی و اضطراب فعالان این عرصه منجر می‌گردد؛ به ویژه آن‌که مشکلات خانوادگی و اجتماعی، بالا

بودن سقف خواسته‌های مردم و کمبود نیروی کار نیز از عواملی است که فشار را بر این افراد افزون می‌سازد. از این رو مدیر و رهبر گروه موظف است محیطی شاد و روح انگیز -در چارچوب شرع- برای کارکنان خود تدارک ببیند. برقراری رابطه‌ای صمیمانه و دوستانه و اجتناب از تعارفات معمول بین مدیر و کارکنان نیز به تلطیف جو و ایجاد محیطی به دور از جدیت کمک می‌کند.

تنظیم برنامه‌های ورزشی مانند شنا، اسب سواری و تفریحات سالمی هم‌چون گردش و سفر و... علاوه بر سلامتی جسم، بر آرامش روان و بهبود قدرت فکر فرد تأثیر مثبت دارد و موجب تجدید قوای کارمندان می‌شود.

حکمت ۲۶:

يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعَمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ؛

ای فرزند آدم هنگامی که می بینی پروردگارت پی در پی نعمت هایش را بر تو می فرستد در حالی که تو گناه می کنی، بترس و بر حذر باش.

يَا ابْنَ آدَمَ: ای فرزند آدم

فَاحْذَرُهُ: با مراجعه به موارد استعمال ریشه «حذر» پی می‌بریم که این واژه به معنای ترس نیست، بلکه بمعنی پرهیز و احتیاط از خطر آینده است.^۱

دانش، یکی از معیارها و شاخصه‌های سنجش بشر است. نا آگاهی از حقایق مسلم و بدیهی، هم چون کروی بودن زمین یا حرکت آن، نشانگر ایستایی و جمود فکری است. اوج واپس گرایی و جمود فکری زمانی است که شخص از بزرگ‌ترین حقیقت هستی نا آگاه باشد یا آن را انکار کند. این حقیقت وجود آفریننده‌ای دانا و حکیم است، و رهاندن شخص از این نادانی، یعنی رهاندن او از انحطاط و کوتاه فکری.

مهم‌ترین مسئولیت انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ، رهاندن بشر از دام گمراهی و نادانی است، و چه نیکوست ما نیز در این زمینه از ایشان الگو گرفته و همواره برای رهایی دیگران از دام تعصب و نادانی گام برداریم. موعظه‌ها و پنندهای آن بزرگواران ۰٪ نشانگر محبت و لطف بی‌کران

ایشان به عموم انسان‌هاست؛ چرا که آدمی در صورتی برای نجات دیگری تلاش می‌کند که را دوست داشته باشد؛ اما اگر برای شخصی ارزش قائل نباشد، او را به حال خود رها کرده، نیرو و انرژی خود را هدر نمی‌کند.

رهبران الهی % انسان‌ها را به خودی خود- فارغ از هر دین و رنگ و نژادی- ارزشمند می‌دانند، رستگاری و سعادت آنان را - در دنیا و آخرت- خواهند و در پند و هشدار به آنان کوتاهی نمی‌ورزند.

در این حکمت روی سخن به تمام بشریت است و هشدار است که آنان را از نتایج سوء کفران نعمت برهاند و به گروه خاصی چون مسلمان، شیعه و حتی یکتاپرستان اختصاص ندارد.

اصل هوشیاری و مراقبه

منظور از دیدن در عبارت (إِذَا رَأَيْتَ) توجه و درک حقیقت نه با چشم سر، که با چشم بصیرت است و کنایه از هوشیاری و مراقبه همیشگی است. بشر در مسائل مادی و زندگی دنیایی خود به خوبی این اصل را رعایت می‌کند؛ برای مثال هنگام رانندگی در جاده‌های پرپیچ و خم و باریک کوهستانی، به دلیل خطر سقوط، مراقبت بیشتری به خرج می‌دهد؛ اگر گذر گردشگری به جنگلی مملو از خطر و محل زیست درندگان افتد، نهایت احتیاط و ایمنی را به کار می‌بندد. این همه مراقبت، در جهت حفظ جسم فانی است.

هشدارهای بزرگان دین % تنها ضامن سلامت روحی انسان نیست، بلکه سلامت دنیای او را نیز تضمین می‌کند؛ و عدم توجه به این هشدارها، زیان دنیوی یا اخروی را در پی دارد. از این رو آدمی همیشه باید در حال هوشیاری و آگاهی باشد، انتخاب‌های او بر اساس بصیرت و بینش ژرف پایه ریزی شود و در هر عملی رضایت الهی را مد نظر داشته باشد.

لحظات زندگی ما نیازمند یک شاغول است!

یاسر، که چند سالی بنا بود می‌گوید: در ابتدای کار، استاد به من آموخت که هنگام بالا رفتن دیوار، برای سنجش صافی آن، از شاغول استفاده کنم. به یاد دارم در نخستین روزها، هنگام چیدن آجرها و برآورد کردن راستایی آن با شاغول، با خود فکر می‌کردم دیوار زندگی من نیز در حال بالا رفتن است. آیا ساختمان زندگی من درست بالا می‌رود؟ آیا شاغولی وجود دارد که درستی باورها، افکار و گرایش‌هایم را به کمک آن بسنجم؟ در همان زمان تصمیم گرفتم روزانه خود را محک بزنم:

🔱 بعد از هر فریضه ۵ دقیقه به درون خودم سفر کنم؛

🔱 زنگ خطر دوری از خدا عزوجل را جدی بگیرم، و روزانه به اشتباهات خود

فکر کنم و در تصحیح آن بکوشم؛

🔱 بدانم که کمترین و کوچکترین گناه، ساختمان درونم کج می‌کند. چه بسا

یک نگاه حرام، که شاید ثانیه‌ای بیش نپاید؛ فریادی از روی ظلم به همسر

یا فرزند؛ برخی دوستی‌ها و فضای مجازی.. خشت کجی باشد بر دیواری

شرطیه بودن این عبارت به چه معناست؟

این عبارت، جمله شرطیه است، اما شرطیه بودن آن، به این معنا نیست که تالی متوقف بر حکم است، بلکه تدارک مقدم، لازم است. برای توضیح بیشتر، به قاعده‌ای در علم منطق اشاره می‌کنیم: «تعليق التالی علی المقدم لیس فیہ دلالة علی وجود المقدم بلکه القضية الشرطیه تنسجم حتی مع عدم المقدم بل حتی مع استحالة المقدم؛ معلق کردن تالی بر مقدم بر وجود مقدم دلالت ندارد، بلکه قضیه شرطیه حتی در صورت عدم وجود مقدم یا حتی محال بودن آن صادق است.»

به عبارت دیگر، در قضیه شرطیه، وقتی تالی را بر مقدم معلق می‌کنیم، به این معنا نیست که مقدم حتما باید وجود داشته باشد. بلکه ممکن است مقدم اصلا وجود نداشته باشد، یا وجود آن ممتنع و محال باشد، در عین حال، جمله شرطیه صحیح و صادق باشد. مثال‌های ذیل در فهم بیشتر مطلب یاری رسان است:

مثال ۱- در جمله «اگر زید آمد، او را اکرام کن»؛ اکرام بر آمدن زید معلق شده، اما آمدن زید

حتمی نیست.

مثال ۲- اگر گفته شود: «اگر فرزندی با ۱۰۰۰ سر زاده شود، اتفاق عجیبی است»؛ وقوع چنین رویدادی بی‌شک شگفتی همگان را در پی خواهد داشت، اما مقدم هرگز رخ نخواهد داد. (قضیه صادق است اما مقدم واقع نمی‌شود).

و فونت متمایز

مثال ۳- قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَدًّا فَنَاءُ أَوَّلُ الْعَابِدِينَ؛ بگو: اگر برای خداوند رحمن فرزندی بود پس من اولین پرستنده بودم»^۱ در این جمله حدوث مقدمه از دایره امکان خارج است و به تبع آن، تالی نیز تحقق پیدا نمی‌کند.

مثال ۴- قرآن کریم در مورد عدم تعدد آفریدگاران می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ اگر در آن خدایانی جز الله بودند، فاسد می‌گشتند»^۲ در اینجا نیز هم‌چون مثال‌های پیش گفته، جمله شرط به درستی آمده، اما چون خدا عزوجل هیچ‌گاه شریکی نداشته و نخواهد داشت، به تبع آن نتیجه نیز به وقوع نخواهد پیوست. (مقدم ممتنع است، تالی نیز ممتنع است، اما قضیه شرطیه صحیح است).

بنابراین گاهی جمله شرطیه بر تحقق مقدم دلالت ندارد، بلکه به مدد قرینه مقامیه و سیاق کلام پی می‌بریم که تحقق مقدم، مد نظر گوینده است. برای مثال در جمله «إذا جائك ضيف فاكرمه؛ اگر مهمانی بر تو وارد شد، او را تکریم کن»؛ قرینه مقامیه گویای مطلوب بودن ورود مهمان است. شاید بتوان گفت در این کلام گهربار امیرمؤمنان A، شرطیه بودن جمله، بدان معناست که آدمی همواره و با تمام وجود ریش باران لطف و رحمت الهی را درک کند و دمی از نعمت‌های او غافل نشود.

دلیل کاربرد رَبِّكَ و معنای آن

کاربرد «رب» که یکی از نام‌های خداست، به نکات زیبایی اشاره دارد. یکی از معانی رب، مالک^۱ و خالق^۲ است. از خصیصه‌های مالک آن است که می‌تواند بنده را به هنگام لغزش بازخواست نماید. بنا بر این ترس از گناه و کفران نعمت اندازی بجاست.

یکی دیگر از معانی رب اصلاح‌گر است^۳؛ «رب الشئ» به کسی گفته می‌شود که دست به اصلاح چیزی زند. خدا عزوجل خواهان خیر و صلاح همه آدمیان است، از این رو هرچه از جانب او برسد، نیکوست. اما میزان دریافت هر شخص از رحمت الهی، به انتخاب‌ها و عملکردهای او بستگی دارد. هم‌چون بارش آب باران که در سرزمین سبز، به ثمردهی بیشتر؛ و در باتلاق، به تعفن بیش از پیش آن می‌انجامد؛ و هم‌چون انگور، که دو کاربرد حلال و حرام دارد؛ از سویی می‌تواند به صورت حلال مصرف شود و تأمین‌کننده بخشی از ویتامین‌های مورد نیاز بدن باشد، و از سوی دیگر قابلیت آن را دارد که به شرابی حرام و نجس و مست‌کننده تبدیل شود. بارش نعمت نیز در برخی افراد سبب کمال و صعود آنان می‌شود، اما گروهی دیگر را به طغیان، بطر و فراموشی می‌کشاند. از این رو باید در جهت دهی نعمت‌های الهی هوشیار باشیم.

^۱ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۴، ص ۱۵.

^۲ التوبة - فكلما أتى القرآن الكريم، ص ۱۶.

منزه بودن پرودگار از ستم

اشاره به وصف «سبحان یعنی پاک و منزه بودن» برای پیراستن خدا از ظلم به بنده (و از هر نقص دیگری) است؛ اگر امام A به آدمیان هشدار می‌دهد، نه به دلیل جور خدا عزوجل به بندگان، بلکه به دلیل ستم انسان به خویشان است. ظلم و بی‌عدالتی به اندازه سر سوزنی، در دستگاه الهی جایی ندارد و آدمی باید از بازتاب بار سنگین گناه خود در هراس باشد: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ ما به آنان ظلمی نکردیم، بلکه خود به خویشان ظلم نمودند.^۱

پیوستگی نعمت‌های الهی (يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ)

عبارت يُتَابِعُ یعنی یکی پشت دیگری؛ به بارش پی در پی نعمت اشاره دارد. بنده‌ای که از نعمت در راه گناه بهره‌برداری می‌کند، باید در بیم باشد. اگر چه خدا حلیم و بردبار است و فرصت بازگشت و توبه را فراروی بنده باز می‌گذارد، اما حلم و بخشش او، نباید به طغیان بیش از پیش بنده بینجامد، چرا که ممکن است به ناگاه بر او خشم بگیرد چنان که گفته‌اند «اتَّقُوا مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ؛ از خشم بردبار در حذر باشید».^۲

گنهکاران را با توجه به ذات و سرشت، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد و سخن فوق خطاب

به هر دو دسته است:

۱- افرادی که سرشتی ناپاک و خبیث دارند

برخی گناهکاران، هم چون فرعونیان و هامانیان و قارونیان، پلید و بد ذات بوده و همواره در پی سرکشی و مخالفت با پروردگارند. چشم پوشی از گناهان این افراد بدان دلیل است که حجت بر آنان تمام شود و راهی برای بهانه جویی و توجیه کردن باقی نماند. مهلتی که خدا عزوجل به چنین افرادی می‌دهد، همیشگی نیست و سرانجام، آتش خشم الهی گرینان‌گیرشان خواهد شد، و به فرموده قرآن کریم «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند مهلتی که به آنان می‌دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند؛ و برای آنان عذابی خوارکننده است.^۱ در این آیه، حرف لام در «لِيَزْدَادُوا»، «لام عاقبت» است؛ بدین معنا که پروردگار بر آنان می‌بخشاید اما آنان بیشتر گناه می‌کنند؛ و سرانجام به سبب اعمال ناپسند خود شایسته عذاب می‌شوند.

۲- افرادی که سرشتی پاک دارند؛

این هشدار افراد پاک سرشتی را که به گناه آلوده می‌شوند، نیز دربرمی‌گیرد. اگر چه خدا عزوجل درهای رحمت خود را به روی بندگان گشوده و راه بازگشت را بازگذاشته؛ اما بنده‌ای که بر مخالفت خود اصرار ورزد، شایسته عذابی سخت خواهد بود. چنین افرادی را می‌توان به فرزندی

تشبیه کرد که در برابر پدر پرمهر و محبت خود، ستم روا می‌دارد، پدر هم چنان بر لطف و محبت خود به فرزند می‌افزاید تا شاید بازگردد، اما فرزند در برابر مهر پدر، سرسختی و لجاجت به خرج می‌دهد. عاقبت چنین فرزند، سرانجام رانده شدن است. باید در نظر داشت که اگر چه خدا «رؤوف و رحیم و غفور و تواب؛ مهربان و بخشنده و توبه پذیر است»؛ اما این بدان معنی نیست که با اتکا بر مهر خدا در گناه تمادی و طغیان کنیم.

بشر در امور مادی به سبب‌های ظاهری چنگ می‌زند، برای مثال هرگز به امید رحمت خدا خود را به آغوش امواج دریا نمی‌سپارد، و با چشمان بسته در مسیری پرخطر گام بر نمی‌دارد؛ در امور معنوی نیز، نباید مهر و بخشش خدا عزوجل را دستاویزی برای ارتکاب گناه قرار داد. تراکم گناه یکباره به سقوط گناهکار می‌انجامد و خسران دنیا و آخرت را به همراه خواهد داشت.

حکمت ۲۷:

رنگ رخساره خیر می دهد از سر نهان

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛

هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی دارد، جز آن که در لغزش های زبان و خطوط چهره او آشکار می شود.

أُضْمَرَ: پنهان کردن؛^۱

فَلَتَاتٍ لِّسَانِهِ: فَلَته یعنی کار خالی از محکم کاری و امری که ناگهانی انجام شود.^۲ بنابر این فَلَتَاتٍ لِّسَانٍ به معنای سخنی است که ناخواسته و ناخود آگاه بر زبان جاری شود، اشتباهات سخن.^۳ صَفَحَاتٍ وَجْهٍ: حالاتی که بر چهره عارض شده و بر ویژگی‌های درونی فرد دلالت می‌کند. در توضیح نهج البلاغه در بیان این عبارت چنین آمده: «فَلَتَاتٍ» جمع فَلَته است و به معنای چیزی است که بدون توجه و خواست شخص از او صادر می‌شود. صَفَحَاتٍ جمع صفحه است و به معنای حالاتی است که بر سیما و ظاهر انسان آشکار می‌گردد. برای مثال دیدار برخی افراد ما را چنان مسرور می‌گرداند که ناخود آگاه لبمان به غنچه لبخندی شکفته شده و برق شادی در چشمانمان می‌درخشد؛ و اگر ملاقاتی از روی اکراه و اجبار صورت گرفته باشد، ناآگاهانه چهره درهم کشیده و بدین ترتیب پرده از نهان برمی‌داریم.»^۴

^۱ فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۸۸.

^۲ کتاب العین، ج ۸، ص ۱۲۲.

^۳ فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۸۸.

تجلی ویژگی‌ها و پندارها بر کردار

غریزه پاک و شخصیت بی آرایش کودک وی را بر آن می‌دارد که از تظاهر به دور باشد و بنابر احساس درونی خود رفتار کند. برای مثال هنگام گرسنگی گریه سر می‌دهد؛ هنگام ترس، بدون احساس شرم یا ترس از تمسخر، پا به فرار می‌گذارد؛ و در صورت عدم تمایل، از اعطای اسباب بازی خود به دیگری ابا می‌کند. اما با گذشت زمان فرا می‌گیرد که از نمایش احساسات واقعی خود بپرهیزد؛ ویژگی‌های منفی خود را پنهان، و صفات مثبت خود را بزرگ نمایی کند.

برخی توانایی بالایی در پنهان داشتن چهره حقیقی خود دارند، اما همیشه نمی‌توان چنین بود، و گاه یک سخن از روی غفلت، یا یک رفتار ناخواسته، از نهان آدمی پرده برمی‌دارد. برای مثال ویژگی‌هایی چون بخل یا سخاوت، تقوا یا لا ابالی‌گری، خوش اخلاقی یا بدخلقی، اگر چه ممکن است با تظاهر سازی مدتی پوشیده بماند، اما سرانجام رفتار یا گفتاری دیگران را از حقیقت شخص آگاه می‌سازد.

حال این پرسش مطرح است که پنهان کردن صفات منفی و اظهار ویژگی‌های خوب پسندیده و مطلوب است یا ناپسند؟

پاسخ به این پرسش به حالات و شرایط متفاوت بستگی دارد. در برخی حالات پنهان کردن ویژگی‌های منفی لازم و ضروری است؛ اظهار ویژگی‌های نیک نیز در برخی حالات مطلوب است و در حالات دیگر، نامطلوب که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

لزوم پنهان داشتن ویژگی‌های منفی

صفات روحی -چه مثبت و چه منفی- تنها در یک بُعد از زندگی خلاصه نمی‌شود، بلکه به سایر جنبه‌های زندگی نیز سرایت می‌کند. برای مثال ویژگی بخل در شخص تنگدست، تنها به بخل در مال و ثروت محدود نمی‌شود، بلکه شخص بخیل از بخشش دانش و بذل آبرو در راه خدا نیز ابا می‌ورزد؛ صفت ترس نیز دایره‌ای گسترده دارد، و آنکه از سارق در هراس است، از ایستادگی در برابر حاکم ظالم، هجرت در راه خدا و یا سفر تبلیغی به منطقه‌ای مجهول نیز بیم دارد. به عبارت دیگر ویژگی‌های منفی حالت سیال دارد و به دیگر ابعاد زندگی سرایت می‌کند، از این رو باید تلاش خود را در جهت تغییر و ریشه کن نمودن این صفات جهت‌دهی نمود. اما اگر شخصی به هر دلیلی توانایی محو صفات منفی را نداشته باشد، به دلایل ذیل باید آنها را پوشیده دارد:

۱- بازتاب آن بر دیگران

از ویژگی‌های بشر رنگ‌پذیری از هم نشین است. آشکار سازی ویژگی‌های اخلاقی منفی بر دیگران تأثیر منفی گذارده، بدین ترتیب در گسترش دایره آن ویژگی منفی تأثیر گذار است. برای مثال شخص تنگدست، صفت تنگدستی را به اطرافیان خود سرایت می‌دهد؛ افراد نا امید نیز بذر نا امیدی در دل‌ها می‌افکنند. به هنگام رویارویی با مشکل، اظهار ترس و نگرانی یکی از اعضای تیم، به ترس دیگر اعضای تیم می‌انجامد؛ به ویژه اگر شخص در موقعیت برتری در تیم قرار داشته باشد.

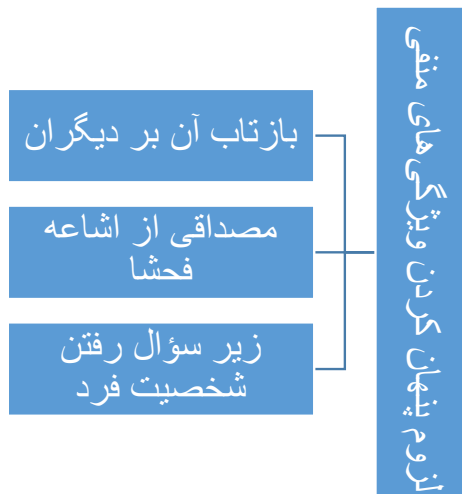
این مسأله نه تنها در حیطه اخلاق، بلکه در حوزه عقیده نیز صادق است. بدین معنا که اگر شخصی دچار شک و تردید در مسائل عقیدتی شد، باید از طرح آن در میان عموم مردم بپرهیزد، چرا که طرح شبهه در مجامع عمومی بذر شک را در دل دیگران می‌کارد، بی آن‌که سودی در حل شبهه داشته باشد. چنین شخصی باید برای حل شبهه خود به متخصصان و کارشناسان دینی مراجعه کند.

۲- مصداقی از اشاعه فحشا

اظهار صفات پلید مصداقی از اشاعه فحشاست که با توجه به نوع عمل، حرام یا مکروه می‌باشد.^۱ بازگویی گناهی که شخص در خلوت مرتکب شده، قبیح و کراهت آن را در اذهان مردم کمرنگ نموده، رفته رفته به ترویج گناه می‌انجامد.

۳- تخریب جایگاه اجتماعی فرد

هر فرد از ارزش و کرامتی اجتماعی بهره‌مند است و حق ندارد ارزش خود را پایمال کند و آبروی خود را زیر سؤال ببرد. آشکار کردن عیب و ویژگی‌های منفی درونی از ارزش اجتماعی شخص می‌کاهد و او را در دید دیگران کوچک می‌گرداند.



تماس قطع شد. تیزی سخنان بشری قلبم را پاره پاره کرد. آن روز تا شب، همواره در این اندیشه بودم که چگونه دلخوری‌ام را برای او بازگو کنم و سوزش قلبم را التیام دهم. اندوه زیاد، سردردم را لحظه به لحظه افزایش می‌داد. وقتی تاریکی شب، خیمه زد، پیام حلالیت طلبی از بشری دریافت کردم. اکنون لحظه‌ی مناسبی است که دلخوری‌ام را بگویم و از اندوهی که چون خره مغز و قلبم را جویده، بکاهم. لحظه‌ای درنگ کردم و به سرانجام کار اندیشیدم!

بسیار پیش می‌آید که افراد مایلند احساسات درونی خود را بازگو کنند، اما اغلب بازتاب انعکاس احساسات منفی، درد و اندوه بیشتری به ارمغان می‌آورد. تمرین نکات زیر به ما کمک می‌کند واکنش‌های بهتری نسبت به رفتار دیگران داشته باشیم:

- سعی کنیم کنترل احساسات خود را به دست بگیریم؛ انتخاب‌ها و عملکرد ما، بر اساس عقلانیت و اندیشه باشد، نه بر اساس احساسات ناگهانی؛ رفتار و سخنان دیگران درون ما طوفان به پا نکند. در جریان فوق، سخنان ناپسند باید از مغز پاک شود؛ نه آن که سوهان روح شود و وجود شخص را شخم بزند.

- از ابراز هر واکنشی که بار مثبت ندارد، دوری کنیم؛

- دریچه‌های خروجی احساسات را تحت کنترل قرار دهیم: برای مثال در حال خشم شراره‌های آتش از چشمانمان نبارد، در عصبانیت چهره‌مان برافروخته نشود؛ و هر سخنی بر زبانمان جاری نشود.

با یک فونت متمایز مثل کاربرگ

آشکار نمودن ویژگی‌های نیک

در خصوص آشکار سازی صفات و ویژگی‌های مثبت دو موقعیت متفاوت وجود دارد. در مواردی بیان آن مثبت، و در مواردی بیان آن منفی است.

گاه آشکار سازی فضایل موجب ریا، غرور یا خودپسندی شخص می‌شود و در نتیجه به نابودی و حبط اعمال صالح می‌انجامد. برخی از علما برای گریز از دام ریا نگاشته‌های خود را با نام مستعار به چاپ می‌رسانند. در احوال یکی از علما^۱ نقل شده که چندی از تألیفات خود را با نام مستعار به چاپ رساندند که یکی از این کتاب‌ها بیش از ۲۰۰ بار تجدید چاپ شد و کتاب دیگر نیز بیش از میلیون‌ها نسخه به فروش رسید؛ ولی آن بزرگوار از اینکه دیگران به هویت نویسنده پی برند ابا داشت و یکی از فرزندان ایشان به طور اتفاقی از این قضیه آگاه شد.

ب- اگر از روی خودستایی باشد

اگر بیان فضائل و نیکی‌ها از روی خودستایی باشد، عملی است مکروه و نکوهش شده، چنان که گفته‌اند: «هر که خود را بستايد، در واقع خود را مذمت نموده است.»^۲ خودستایی معمولاً با مبالغه و بزرگ‌نمایی قرین است و به مرور زمان به شرک خفی می‌انجامد. از این رو شایسته است انسان شرایط را به گونه‌ای جهت دهی کند که مدح و ثنای مردم را نشنود. گاه انسان خود را به شنیدن مدح بی‌میل نشان دهد، اما در باطن از شنیدن ستایش دیگران لذت می‌برد. برخی بزرگان به مجرد آن که شخصی لب به ستایش آنان می‌گشود، رشته سخن را به دست گرفته، کلام را به سمتی دیگر سوق می‌دادند؛ که نشان‌گر تسلط ایشان بر نفس خویش و مهار آن بود.

^۱ آیت الله العظمی سید محمد شیرازی، ۶.

^۲ «منه منتهی فقل ذموا علیا فذلت أئانفا للآئین» ۱۶

شرایطی نیز وجود دارد که بیان کارهای نیک، پیامدهای نیکی را به همراه دارد، از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱- تشویق دیگران به کار خیر

گاه بیان کارهای نیک تأثیری مثبت بر دیگران دارد و موجب تشویق و ترغیب آنان به کار خیر می‌شود؛ و در نتیجه دعوت به کار نیک به شمار می‌آید و به فرموده پیامبر اکرم⁹ «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَّاعِلُهُ؛ اجر راهنمایی کننده به خیر و نیکی همانند عمل کننده به آن می‌باشد.»^۱

۲- تقویت باورهای دینی

گاه بیان صفات و اعمال شایسته به تقویت ایمان و باورهای مردم می‌انجامد که در این صورت بیان آن نه تنها مذموم نیست که مورد توصیه قرار گرفته است. برای مثال آگاه سازی دیگران از حاجتی که با توسل به یکی از امامان^A، روا شده، به استحکام عقاید آنان می‌انجامد.

۳- مصداق بازگویی نعمت‌های الهی

گاهی نیز بیان نیکی مصداق این آیه شریفه است: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؛ و نعمت‌های

پروردگارت را بازگو کن.»^۲

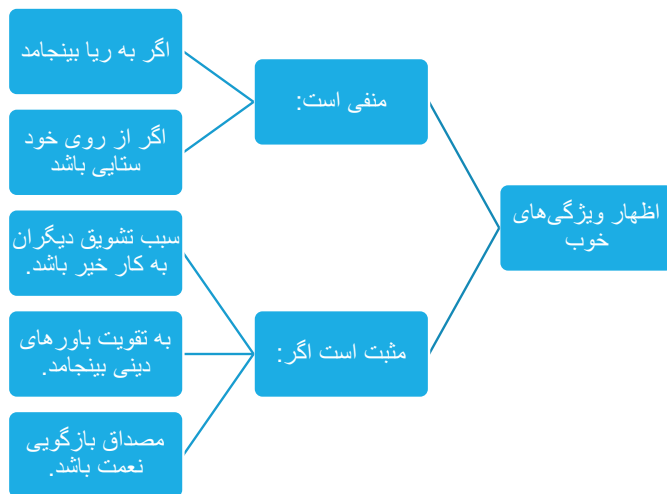
لازم به ذکر است که در تمام موارد فوق، باید کاملاً به هوش بود که انگیزه کاملاً الهی و پیراسته از ورود شیاطین باشد. چرا که شیطان همواره در کمین است تا به نیت شخص راه یافته و انگیزه‌های او را غیرالهی گرداند. ممکن است شخص عملی را با هدفی الهی آغاز کند، اما به تدریج انگیزه‌ی او به عجب یا ریا آلوده گردد.

بنا بر این زمانی که بیان عمل نیک، لازم و ضروری است، باید مراقب آن باشیم که در بند ریا و عجب گرفتار نشویم. تناقضی میان این دو فرمان وجود ندارد؛ چرا که آنچه خدا عزوجل از بندگان خواسته، بیان صفات و اعمال نیک بدون گرفتار شدن در بند ریا و خودپسندی است.

رهبانیت در اسلام جایی ندارد اما هم زمان با حضور در جامعه باید از خود محوری به دور بود؛ چرا که ریشه بسیاری از گناهان در این خصیصه نهفته است. برای مثال احتمال ابتلا به ریا و خودپسندی در امام جماعت از سایر نمازگزاران بیشتر است، ولی آن که در عین تصدی این مقام، خود را از ریا و غرور منزّه گرداند، در نزد خدا از قرب و منزلت بیشتری برخوردار است. آنکه از ترس عجب و ریا همواره سکوت می‌کند، هم‌چو آن است که از ترس دزدان و غارتگران از ساخت

خانه جتناب می‌ورزد.

دن جدول زیر



پوشیده داشتن ایمان به هنگام تقیه

اشاره شد که مؤمنان در مواجهه با دشمن باید زبان خود را از هرگونه سخن نسنجیده و لغزشی که راز آنان را برملا می‌سازد، نگاه دارند. این مسأله، بحث تقیه را به ذهن متبادر می‌سازد که در آیات متعددی در قرآن کریم به آن اشاره شده. برای مثال آیه «**إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مِنْهُمْ قُتِلُوا**؛ مگر آن که بخواهید از آنان تقیه کنید»^۱ به صراحت از تقیه سخن گفته. در آیه‌ای دیگر، که سخن از مؤمن

آل فرعون است، به پنهان داشتن ایمان شاره شده که با تقیه مترادف است: ^۱ «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ؛ مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت گفت..»^۲

شناخت وظیفه شرعی در هر زمان نیازمند دقت و هوشیاری بسیار است؛ چرا که گاه هوای نفس انسان را به بیراهه می‌کشاند و راه هدایت را بر او گنگ و مشتبه می‌سازد. هر یک از گزاره‌های تقیه، شجاعت، صلح و جنگ... نیازمند بررسی همه جانبه تمام شرایط است. شجاعت اگر چه امری است پسندیده، ولی اظهار آن منوط به وجود شرایطی است که باید مد نظر قرار گیرد. هنگام جنگ، باید شجاعانه پا به میدان نبرد گذاشت و در زمان صلح، دست دوستی به سوی دشمنان دراز کرد. جنگ به هنگام صلح نه نشان عقل است و نه ایمان.

تجلی اندیشه بر نوشتار

سخن تنها ابزاری نیست که درون فرد را آشکار می‌سازد، بلکه دیگر خروجی‌های فرد، هم چون نگاشته‌های او، از باورها، اندیشه‌ها و نگرش‌های او پرده بر می‌دارد؛ اما اشاره به لغزش زبان شاید از آن روست که سخن وسیله‌ای کاربردی‌تر و مصداقی بارزتر است.

این قانون به افراد اختصاص ندارد، بلکه در مؤسسات، احزاب و دولت‌ها نیز صدق می‌کند. هر نهادی، هر اندازه در پنهان داشتن حقیقت خود بکوشد، سرانجام با سخن یا عملی، خود را فاش خواهد نمود.

توجه به این اصل، راهی است برای شناخت بهتر دشمن و پی بردن به پیچیده‌ترین افکار و برنامه‌های آنان. برای آگاهی از سیاست‌های یک دولت یا ارگان کافی است به سخنان و مکتوبات بزرگان آن توجهی ویژه مبذول داشت. کشورهای پیشرو بررسی و واکاوی مجلات و جراید را در شمار وظایف روزانه خود قرار می‌دهند؛ برای مثال رئیس جمهور سابق ایالات متحده آمریکا، در پاسخ به این پرسش که چگونه به اسرار پوشیده‌ی دیگر کشورها دست می‌یابد، اشاره داشت که ۹۹ یا ۹۸ درصد اطلاعات او توسط مطالعه روزنامه و مجله‌های گوناگون و تنها ۱ درصد از طریق سازمان سیا^۱ در اختیار او قرار می‌گیرد.

دین مداران باید بکوشند با مطالعه و بررسی دقیق گفته‌ها و نوشته‌های سردمداران باطل دریابند که دشمن چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ از چه ابزاری بهره می‌گیرد؟ و برای جهان اسلام چه برنامه‌هایی در سر می‌پرورد؟

شناخت دشمن مقدمه مبارزه و شکست اوست. اسرار دشمن در رسانه‌ها، مقاله‌ها و روزنامه‌ها در اختیار ما قرار دارد، اگر چه کشف پیام‌های پنهان آن، مستلزم دقت بسیار، واکاوی کلمات و مطالعات روان شناختی است. موفقیت در این کار مستلزم همکاری تیمی از افراد متخصص است که نسبت به دشمن از شناخت کافی برخوردار باشند.

^۱ CIA سیا از قوی‌ترین سازمان‌های مخابراتی است که به مدد اموال و

عوامل بسیار، که در اختیار دارد، به دقیقه‌تدبیر اخبار سیاسی، نظامی، اطلاعاتی و ... دسترس پیدا

برای نمونه یکی از سیاست‌های کشورهای غربی که جای مطالعه و بررسی عمیق دارد، سیاست پناهنده‌پذیری است. طبق آمار، کشور بریتانیا هر سال ۱۸ میلیارد دلار برای پذیرش پناهندگان هزینه می‌کند. یکی از دلایل پذیرش پناهندگان مسلمان، تأثیری است که جامعه انگلیسی، بر مسلمانان و نسل آنان دارد. در مقاله‌ای به صراحت به این هدف اشاره شده و بیان شده که «گرچه ما بر پدران و مادران نفوذی نداریم، ولی فرزندان ۵۰٪ انگلیسی و نسل سوم ۱۰۰٪ از آن ما خواهند بود». آگاهی از این طرح، نخستین گام برای برنامه‌ریزی و محافظت از هویت اسلامی نسل‌های آتی

است.

تجلی اندیشه بر امواج قلبی

علاوه بر زبان و نوشتار پرتوهای ساطع شده از قلب و مغز نیز تأثیری بسزا در کشف تفکرات و نیات درونی فرد دارد. این پرتوها اگر چه محسوس نیست، اما بر قلب و اندیشه شخص مقابل تأثیر می‌گذارد. برای مثال شخصی که فکر آزار رسانی به دیگری را در سر می‌پرود، احساس خطر را به او منتقل می‌کند.

حکمت ۲۸:

کنار آمدن با بیماری

اَمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ؛

تا زمانی که بیماری با تو راه می‌آید (تو را از پا نینداخته)، با آن کنار بیا.

مَا مَشَى بِكَ: مدت زمانی که (بیماری) با تو راه می‌آید.

شمولیت قوانین دین

انسان موجودی تک بعدی نیست، بلکه دارای جنبه‌های متعدد است و لازمه کامل بودن دین، توجه به تمام نیازهای انسان است. از این رو احکام الهی به بعد اخروی اختصاص ندارد، بلکه خدا عزوجل برای هر بُعد احکام خاصی را وضع نموده است. قرآن کریم در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً؛ پروردگارا! به ما در دنیا از هرگونه خیر و در آخرت هم از هر نوع خیر عطا کن.»^۱

نیز می‌فرماید: «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ؛ او که آنان را از گرسنگی سیر کرد و از ترس امنیت بخشید.»^۲

صدها روایتی که در زمینه‌های مختلف پزشکی، سیاسی، اقتصادی، روان شناسی، جامعه شناسی و... به ما رسیده، به این حقیقت اشاره دارد. در خطبه فدکیه به برخی احکام اقتصادی، اشاره

شده و روایاتی در زمینه اقتصاد، در دو جلد گردآوری شده است. این روایات، نشانگر آن است که هدف اسلام، تأمین سعادت فرد در آخرت نیست، بلکه دنیای او را نیز تضمین می‌کند.

امیرمؤمنان A در کلام گهرباری می‌فرماید: «الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِللِّسَانِ وَالنُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ»^۱ شاخه‌های (اصلی) دانش ۴ علم است: فقه برای شناخت دین، پزشکی برای (تأمین سلامت) بدن، علم نحو برای زبان‌شناسی و نجوم برای شناخت زمان».

توصیه‌ای پزشکی

به مقتضای آن که عقل سالم در بدن سالم است،^۲ روایاتی در زمینه سلامت جسم بیان شده که روایت فوق یکی از آن روایات است.

«أَمْشِ» فعل امر است، و این امر، ارشادی است، نه مولوی. منظور از اوامر مولوی، اوامری است که مولا در مقام مولویت صادر می‌کند؛ اطاعت از چنین اوامری واجب است و ترک عمل بدان عقوبت را در پی دارد. اوامر ارشادی به فرمان‌هایی گفته می‌شود که مولا، در مقام ارشاد و راهنمایی است. شخص در صورت ترک چنین اوامری مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد، اما آسیب‌هایی را متحمل خواهد شد.

بر اساس این سخن بهتر است تا زمانی که بیماری برای شخص قابل تحمل است، از مراجعه به پزشک خودداری کند و مادامی که درد شدت نیافته، بردباری نماید. توجه به این سفارش انسان

را از استرس، بیماری‌های روحی و وسواس فکری دور، و سلامت او را تضمین می‌کند. امر به خویشتن‌داری در این شرایط ممکن است به دلایل زیر باشد:

الف- داروهای شیمیایی گرچه یک درد را بهبود می‌بخشد، اما عوارض بسیاری دارد و بستر ساز مشکلات دیگر است.^۱ از این رو بهتر است داروهای گیاهی و طبیعی جایگزین داروهای شیمیایی شود. پزشکان نیز به این نکته اذعان دارند؛ از این رو توصیه می‌کنند که دارو جز با تجویز پزشک مصرف نشود.

ب- مراجعه غیر ضروری به پزشک سبب اتلاف مال، وقت و انرژی است و عمر گرانبه را به جای انتظار در مطب، می‌توان صرف اموری کرد که رضایت الهی را به دنبال دارد.

ج- توجه بیش از اندازه به بدن آن را ضعیف و در مقابل بیماری کم توان؛ و سختی دادن به بدن آن را مقاوم می‌نماید. هم‌چون گل‌ها و گیاهان نازپروده که مقاومت بسیاری کمی در برابر طوفان و سرما دارند و گیاهان صحرایی که سخت و مقاومند. کم نیستند افرادی که علی‌رغم بهره‌مندی از نرم‌ترین بسترها از بی‌خوابی در فغان‌اند؛ و افرادی که خسته از کار سنگین و طاقت فرسا با بدن‌هایی به سختی خو گرفته بر بستری سخت به خوابی شیرین فرو می‌روند.

امروزه برای مقاوم نمودن بدن در برابر بیماری از این ویژگی بدن بهره می‌برند و میکروب ضعیف شده را به بدن تزریق می‌کنند، بدین ترتیب بدن شروع به ساختن پادزهر نموده، در برابر آن بیماری واکنش می‌دهد.

سختی دادن به بدن عاملی است برای افزایش مقاومت بدن؛ برای مثال:

- در صورت عادت به خواب صبحگاهی، نیاز به خواب و خستگی و خمولی در شخص افزایش می‌یابد؛ در حالی که با مخالف با هوای نفس و تغییر عادت‌های خواب، بدن نیز خود را با شرایط جدید وفق می‌دهد.

- شهرنشینان به دلیل خوردن غذاهای نرم دندان‌هایی ضعیف دارند که به سرعت رو به پوسیدگی می‌رود؛ حال آنکه دندان بادیه‌نشینان به دلیل تفاوت در نوع تغذیه، قوی و محکم است. این امر در خصوص سایر اعضای بدن هم‌چون دست و اعصاب نیز صدق می‌کند.

- بنا بر نظریه‌ای، یک راه درمان حساسیت، مصرف ماده غذایی حساسیت‌زا یکباره و به مقدار زیاد است. البته این روش قابل اجرا در هر شخصی نیست، بلکه به توان روحی بالا نیاز دارد و در برخی افراد ممکن است آثار نامطلوبی را به دنبال داشته باشد.

- در هنگام بی‌حوصلگی، اگر شخص در برابر این حالت مقاومت کرده و بی‌توجه به این احساس، خود را وادار به انجام کار مورد نظر کند، بر آن احساس منفی غالب می‌شود.

توجه به احساسات منفی و تسلیم شدن در برابر آن، هم‌چون بی‌حوصلگی و افسردگی، رفته

در برابر آن، پس از مدتی شخص را از این احساسات منفی می‌رهاند، شور و اشتیاق در وجود آدمی جوانه زده و بی‌حوصلگی جای خود را به شور و نشاط می‌دهد.

داستان زیر اگر چه شاید افسانه باشد، اما می‌تواند تأثیر صفات منفی را به تصویر بکشد.

جوانی با کشتی به سفر می‌رفت. در راه کشتی شکست و او شناکنان خود را به جزیره‌ای رساند. در آن جا پیر فرتوتی را دید که یارای حرکت نداشت. گوزپشت از جوان خواست تا لحظاتی او را بر پشت بگیرد و نزد درختی ببرد. جوان که دلش به رحم آمده بود، چنین کرد؛ اما گوزپشت، که پس از سال‌ها یکجا نشینی مرکب خوبی یافته بود، حاضر نشد فرود آید و چون جوان می‌خواست او را بر زمین بگذارد، پای خود را به دور جوان حلقه می‌کرد. سالی بدین منوال گذاشت و جوان هر روز خسته‌تر می‌شد و گوزپشت قیراق‌تر. سرانجام جوان با ترفندی، خود را از گوزپشت رهاند. احساسات و ویژگی‌های منفی روح، هم‌چون گوزپشت داستان، چون گریبانگیر آدمی شوند، به سختی او را رها خواهند کرد؛ از این رو به هنگام ظهور علائم این احساسات، با قدرت در برابر آن ایستاد، پیش از آن که کنترل رفتار آدمی را در اختیار خود بگیرند.

فراگیری این قانون در بیماری‌های جسمی و روحی

توصیه فوق عام است و علاوه بر بیماری‌های جسمی، بیماری‌های روحی را نیز شامل می‌شود. امروزه شاهد افزایش فزون از حد بیماری‌های روحی-روانی هستیم، افسردگی بیماری عصر حاضر نام گرفته و میلیون‌ها نفر از آن رنج می‌برند. مراجعه به روان پزشک و تجویز داروهای اعصاب، گاه به وخامت و پیشروی بیماری می‌انجامد. در این شرایط بهتر آن است که از مراجعه به

شده، از جمله قرائت ۷، ۱۰، ۷۰ یا ۱۰۰ بار ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم».^۱ این ذکر ۷۰ نوع بلا را از انسان دور می‌کند که کمترین آن هم و غم است. تفاوت در تعداد دفعات شاید به دلیل تفاوت حالات روحی افراد باشد که افزایش دفعات ذکر را می‌طلبد.

روزی دوبار بیهوش شدن، لرزش مداوم از شدت استرس و ترس بی‌پایان مسأله‌ای نبود که بتوانم به راحتی با آن کنار بیایم. داروهای گوناگون نیز سودی نداشت. بیست سال در خانه ماندم و از همه دوری کردم. سال‌های عمرم سپری شد، اما سرانجام دانستم کنار آمدن با بیماری بهتر از فرار از آن است. برای خرید از خانه خارج شدم؛ به دوستان و آشنایان کمک می‌کردم و برق نگاه آنان شادم می‌کرد. حتی زایمان طبیعی را با آسم بسیار شدید گذراندم و لحظه در آغوش کشیدن فرزندم زندگی دوباره‌ی من بود. این ۵ سال را با همان شرایط بیماری، اما درست‌تر طی کردم.

بدانیم که:

۱. بیماری گریبان‌گیر افراد زیادی می‌شود، آن چه اهمیت دارد، واکنش ما نسبت به آن است.
۲. وقتی بیماری را نادیده بگیرم، اندک اندک غول بی سر و پای آن می‌شکند.

^۱ النوار، ترجمه صادقی اردستانی، ص ۱۷۱. پیامبر اکرم ۹ می‌فرماید: «و لا

حول و لا قوة الا بالله کنج: از گنج‌های بهشت است، و این ذکر شفای نوده نه درد مر باشد، که

۳. اگر فضای ذهن و فکر بیمار، از مسائل دیگر پر شود، روند بهبودی سرعت می‌یابد. برای مثال درس خواندن، تدریس، دعا و زیارت، یا مشغول شدن به پرورش گل و گیاه حال و هوای بیمار را بهتر می‌کند.
۴. استرس و افکار اندوه بار، بیماری را افزایش می‌دهد. پس می‌توان با توکل و دعا و مشغول کردن خود با بیماری کنار آمد.

ر با وفنت متمایز مثل بقیه

حکمت ۲۹:

بهترین زهد

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ؛

بهترین زهدورزی، پنهان داشتن زهد است.

زهد در اصل ضد رغبت و میل و حرص ورزی در دنیاست؛^۱ «زَهَدَ فِي الشَّيْءِ وَ عَنْهُ» یعنی روی‌گردان شدن از چیزی؛ «زَهَدَ فِي الدُّنْيَا» یعنی از دنیا روی گردانید و به عبادت و نیایش گرائید.^۲

قرآن کریم زهد را در دو عبارت کوتاه توصیف می‌کند: «الْكَيْلَ تَأْسَوُا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ؛ برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید.»^۳

«زاهد» آن است که به اقبال و ادبار دنیا بی‌اعتنا باشد، و در عین تلاش و کوشش و استفاده از دنیا، در نهان اهمیتی برای آن قائل نباشد.^۴ در معانی الاخبار در معنای زاهد چنین آمده: «کسی که آن چه خالقش دوست دارد، دوست دارد؛ آن چه خالق دوست ندارد دوست ندارد، از حلال دنیا روی‌گردان است و به حرام آن توجه ندارد.»^۵

^۱ لسان العرب، ج ۳، ص ۱۹۶.

^۲ فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ص ۴۸.

^۳ (۵۷) حدید؛ ۲۳.

^۴ قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۸۳.

معنایی که از زهد در ذهن بسیاری نقش بسته، ترک دنیا و زیب و زیور آن است، حال آن که حقیقت زهد چیز دیگری است. از دید بشر شهرت، ثروت، قدرت و.. ارزش بالایی دارد، از این رو، زهد را در دوری از آن می‌داند؛ و آن را که بتواند از این امور دل بکند، تحسین کرده و می‌ستاید. حال آن که در دید واقع‌بین و حقیقت‌نگر دنیا مرداری بیش نیست: «الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَالِبُهَا كَلَابٌ؛ دنیا مردار است و جویندگان آن بسان سگان هستند»^۱ و دوری از آن، همانند اجتناب از آلودگی‌ها، امری لازم بلکه مقتضای عقل است. از این رو امیرمؤمنان A در سخنی خطاب به دنیا می‌فرماید: «هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي؛ از من دور باش! دیگری را بفریب!»^۲ همان گونه که نفس آدمی از مردار بیزار است، عقل سلیم سود جاودان آخرت را فدای دستیابی به ارزش‌های فانی دنیا نمی‌کند. بنا بر این زهد نشان عقل و خرد است، و هر اندازه عقل آدمی افزون گردد، تقوا، پارسایی، زهد و دیگر صفات نیک اخلاقی در او نمود بیشتری می‌یابد.

از آن جا که زهد نشانگر عقل است، نباید موجب فخر فروشی و افتخار باشد؛ و همان گونه که اجتناب از آلودگی مایه فخر نیست، دوری از زیور دنیا نیز نباید مایه مباهات گردد.

حب شهرت و تمایل به دیده شدن و تأیید شدن، از ویژگی‌هایی است که وابستگی به آن بیشتر است و دل‌کندن از آن سخت‌تر؛ از این رو شایسته‌ترین زهد، زهدی است که از انگیزه‌های

غیر الهی، شهرت، سمعه و ریا پیراسته باشد و تنها رنگ خدایی داشته باشد. پنهان داشتن زهد، نتیجه‌ی زهد ورزی در سمعه است که سخت‌ترین مرتبه زهد به شمار می‌آید.

زهد دارای مراتب گوناگونی است: برخی از روی آگاهی و با کمال میل، در دنیا زهد می‌ورزند، و گروه دیگر نفس خود را بر آن واداشته و از روی اکراه و بی‌میلی زهد می‌ورزند؛ این دو گروه جایگاه یکسانی ندارند و آن که با خواست قلب و کمال میل به صفتی نیکو آراسته می‌گردد، جایگاه بالاتری دارد.

اما اینکه چرا تا این اندازه بر مفهوم زهد تأکید شده؟ دلیل آن را باید در دو چیز جست‌وجو کرد:

۱- طبیعت دنیا؛

یکی از ویژگی‌های دنیا آراستگی آن در چشم بشر است. دنیا را می‌توان به فلزی بی‌ارزش تشبیه کرد که به صورت گردنبندی بسیار زیبا نقش بسته شده و به فرموده قرآن کریم: «زُینَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْتُ؛ دوستی خواستنی‌ها، از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده.»^۱ هر چه فرد به دنیا نزدیک‌تر شود، قدرت جذب آن

بیشتر می‌شود؛ مجذوب دنیا همچون شخصی است که در باتلاقی فرو افتد و هر چه فرو رود،
رهایی سخت‌تر می‌شود.

۲- سرشت انسان

دلیل دیگر تأکید بر زهد را باید در سرشت انسان یافت؛ سرشتی که فراموش‌کاری و غفلت
در آن راه دارد. زیبایی‌های دنیا چشمان او را خیره و از حقیقت زندگی غافل می‌کند.

برای تقریب مفهوم به ذهن می‌توان اسبی را تصور کرد که با سرعت به سوی پرتگاهی روان
است و هر آن احتمال سقوط دارد؛ سوارکار افسار آن را با شدت می‌کشد تا آن را از حرکت بازدارد.
تعدد روایات در زمینه عدم دلبستگی به دنیا از این روست که آدمی را به خود آورد، تا در زندگانی
کوتاه دنیا خود را گم نکند و تلاش خود را به عمر فانی محدود نکند.

بعد از گذشت شش سال، متوجه شدم که چگونه نگرش سارا، به دلیل زمان زیادی که صرف فضای مجازی می‌کرد، تغییر کرد. من و سارا هر دو زندگی متعادل و نرمالی داشتیم. اما با گذشت زمان، هر سال، و یا حتی ماه به ماه، سارا چهره‌ی جدیدی از شخصیت خود را به نمایش می‌گذاشت. گرایش به مادیات و تجملات، به اندازه‌ای در او شدت گرفت که همسرش درمانده شد. بی‌حوصلگی و حق به جانبی اخلاق جدید سارا شده بود. مدام در آرزوها و آمال سرگردان بود و والہ و حیران مغازه‌ها و مد روز. کم کم روسری خوشگلی که بر سر دخترش می‌کشید، دمه‌داده شد و دخترک معصوم شد سوژه‌ی عکس عکاس‌ها.

من تغییر گرایش‌های سارا، از معنویات به مادیات را، نتیجه غرق شدن او در فضای مجازی می‌دانم. تجربه زندگی سارا به من آموخت که تکرار یک مفهوم، چه زشت و چه زیبا، به درونی شدن آن می‌انجامد. به همین دلیل تصمیم گرفتم:

۱. به صورت روزانه یا هفتگی مطالعاتی مشوق در راستای دوری از دنیا و گرایش به آخرت داشته باشم.

۲. از دیدن تصاویری که دنیا دوستی را در من افزایش می‌دهد، بپرهیزم.

۳. در برابر کشش‌ها و تمایلات مادی‌گرانه، ترمز بگیرم.

و همیشه به خود یادآوری کنم:

۴. هر گوشه از مادیات، مانند دکمه ایست که باید برای آن کت بدوزم!

۵. هر چه برای سرای آخرت پیش فرستم، جاودان شده و آن چه در مسیر دنیا باشد،

از بین می‌رود.

در با یک فونت متمایز مثل بقیه

حکمت ۳۰:

مرگ چه نزدیک است!

إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ وَ الْمَوْتِ فِي إِقْبَالٍ فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى؛

اگر تو در حال پس رفتن و مرگ در حال پیش آمدن باشد، دیدار چه شتابان خواهد بود.

إِدْبَارٍ: روی گردان شدن.^۱

إِقْبَالٍ: روی آوردن.^۲

الْمُلْتَقَى: مصدر میمی است، به معنای محل ملاقات.^۳

شخصی را در نظر بگیرید که در حال حرکت به سوی منزل خویش است. فاصله او تا منزل، بنا بر فرض، ۱۰۰ متر است و او این فاصله را در سه دقیقه طی می‌کند؛ این فاصله، اگر میان دو انسانی باشد که در حال حرکت به سوی یکدیگرند، به نصف تقلیل می‌یابد. بنا بر این، لحظه برخورد دو چیز که در آن واحد به سوی یکدیگر در حال حرکتند، بسیار سریعتر است. امام A رابطه آدمی با مرگ را چنین به تصویر کشیده است؛ هر دو به سوی هم روانند، در نتیجه لحظه دیدار بسیار زودتر از تصور فرا می‌رسد.

^۱ فرهنگ ابجدی عربی فارس، ص ۳۳.

^۲ فرهنگ ابجدی، عربی فارس، ص ۶۳.

توجه به این حقیقت سبب می شود فرد توجه بیشتری به رفتار خود داشته باشد. چنین شخصی به هنگام نماز ندای پرودگار را به سرعت اجابت می کند؛ از محرمات دوری می گیرند و در انجام واجب، سستی نمی کند. به گاه خشم، نفس را مهار می کند، چرا که «اول خشم جنون است و پایان آن، ندامت؛ إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّ أَوَّلَهُ جُنُونٌ وَ آخِرُهُ نَدَمٌ»^۱

«إِذَا» در این فرمایش ادات شرط است و طبق قواعد دستور زبان، ادات شرط تحقق تالی را منوط به تحقق مقدم می کند؛ اما این تعلیق بدان معنا نیست که مقدم قطعا به وقوع خواهد پیوست. در این سخن نیز این قاعده دستوری حاکم است؛ ولی به مدد قرینه مقامیه به تحقق بی قید و شرط مقدم و تالی پی می بریم.

اگر چه این سخن در قالب جمله شرطیه بیان شده، اما معنای خبری دارد که بر زیبایی و قدرت ادبی کلام و تأثیر گذاری آن افزوده است.

آینده را دریابیم پیش از آن که به گذشته تبدیل شود!

گذشته قابل تغییر و دگرگونی نیست، از این رو در تعریف آن گفته اند: «الماضی ما مضی و قته و لزم اجله؛ گذشته آن است که زمان آن طی شده و اجل آن فرا رسیده است». زندگی در حال ادبار و گذر است، و آنچه گذشت، از دایره قدرت و دخل و تصرف انسان خارج می شود.

اما حال و آینده در اختیار ماست، می‌توان زمام آن را در دست گرفت و پیش از آن که به گذشته تبدیل شود، از آن بهره برداری کرد.

گاه یک شیء حقیقت ثابت غیر متغیر است، و گاه حقیقت متغیری است که تغییر ناپذیر است. برای مثال آب متغیر لایتغیر است، یعنی حرکتی دارد و حرکت آن غیر قابل تغییر است و به حرکت خود ادامه می‌دهد. گذر زمان، حقیقتی متغیر است که غیر قابل تغییر است، یعنی نمی‌توان گذر زمان را متوقف کرد و زمان همواره در حال گذر (إِدْبَار) است.

جوهر و حقیقت زمان حال، ماضی، یعنی گذاراست، و ما توان داریم که پیش از آن که به گذشته تبدیل شود در آن حکم برانیم.

مرگ در حال حرکت به سوی انسان است، و لحظه مرگ و فرارسیدن اجل ناشناخته است، عمر انسان - اگر چه طولانی - به چشم بر هم زدنی پایان می‌یابد، بنا بر این باید از فرصت‌های پیش رو بهترین بهره را برد. همان‌گونه که ناله و مویه به هنگام از دست دادن گوهری ارزشمند سودی ندارد، عمر نیز گوهری است گرانبه‌تر که پیش از آنکه از دست رود، باید از آن بهره برد.

آخر به زیر خاک بیاید مکان نمود آخر بیاید از سر این خانمان گذشت

خواهی بسی به خواب شدن در بسیط خاک عمرت همین دو روزه به خواب گران

گذشت

در موسم عبور بیاید از آن گذشت

دنیا پلی است در گذر کشور فنا

نقل شده که حضرت خضر علیه السلام بر دریایی گذر کرد که ماهیگیرانی مشغول ماهیگیری بودند. وی تاریخچه آن دریا را جویا شد. در پاسخ گفتند: این دریا از ۵۰۰ سال پیش، و از زمان حضرت نوح علیه السلام بوده است. پس از ۵۰۰ سال از آن منطقه گذر کرد، مشاهده نمود که دریا خشک شده و جای آن شهر آبادی بنا شده. از ساکنان آن شهر تاریخچه آن را جویا شد، گفتند: این شهر از زمان حضرت نوح پابرجاست! پس از ۵۰۰ سال برای بار سوم از آن منطقه گذر کرد، در آن منظره دریایی دید و چون تاریخچه آن را جویا شد، بازگشت آن را به زمان حضرت نوح علیه السلام بیان کردند. امری که از سرعت گذر دنیا نشان دارد.^۱ نیز نقل شده که چون عزرائیل، فرشته‌ی مرگ، برای قبض روح حضرت نوح A نزد وی رفت، ایشان در آفتاب بود. چون چشمان حضرت نوح A بر عزرائیل افتاد، از وی اجازه خواست که از آفتاب به سایه رود. به او رخصت داده شد؛ جناب نوح A از آفتاب به سایه رفت و فرمود: «تمام عمر ۲۵۰۰ ساله‌ی من به اندازه‌ی این انتقال از آفتاب به سایه طول کشید»؛ یعنی تمام آن ۲۵۰۰ سال چون لحظه‌ای بیش نبود.

این جریان‌ها بیانگر کوتاهی و گذرا بودن عمر دنیاست، پس چه بهتر که از این فرصت کوتاه بهترین بهره‌برداری را نمود.

^۱ موسوعه القصص و الحکایات، ص ۲۶۲-۲۶۳.

۲. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۸، ص ۲۸۴. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ A قَالَ: ... ثُمَّ إِنَّ
مَلَكَ الْمَوْتِ جَاءَهُ وَهُوَ فِي الشَّمْسِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ فَرَدَّ عَلَيْهِ نُوحٌ A قَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا مَلَكُ
الْمَوْتِ قَالَ جِئْتُكَ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ قَالَ دَعْنِي أَدْخُلْ مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَتَحَوَّلَ ثُمَّ قَالَ يَا
مَلَكُ الْمَوْتِ: كُنْ أَمَامِي. مِنَ اللَّيْلِ أَمَّا تَحْتِي مِنَ النَّفْسِ إِلَى الظِّلِّ فَأَمَرَ. أَمَّا أَمَامِي: فَفَقَّهَ

البته مرگ به معنای نیستی و نابودی نیست، بلکه انتقال از جهانی به جهان دیگر است؛ هم چون جابه‌جایی و انتقال مکان از منزلی به منزلگاهی دیگر. جسم خاکی انسان به منزله لباسی بر روح اوست، که در هنگام مرگ جسم خاکی را ترک کرده و به جهانی دیگر انتقال می‌یابد.

خبر بیماری سید را من نیز شنیدم. اشک حسرت، دیدگانم را تار کرد. هادی می‌گفت: این سن بالا و این بیماری!! بوی حلوایش را استشمام می‌کنم. پس از چند روز، سید خوب شد، اما اشک‌های من زیر جنازه‌ی هادی، که مرگ ناگهانی‌اش همه را شوک کرده بود، تمامی ندارد.

بشر، فرشته‌ی مرگ را نشسته بر دوش دیگران می‌بیند. اما اغلب لحظه‌ی مرگ خود را، تصور و باور نمی‌کند.

اندیشیدن به مرگ، که ویران‌کننده لذتهاست،^۱ گناه را به کام آدمی تلخ می‌کند و پیمودن راه تقوا را آسان و دلچسب. شایسته است گه‌گذاری این واقعیت را به خود یادآوری کنیم:

۱. وقتی تاریکی شب، چادرش را کشید، لحظه‌ای تاریکی قبر را تصور نماییم.

بولت باشد، نه عدد

۲. پس از زدن سپیده، به عمری دوباره و عملی دوباره بیندیشیم.

۳. به صورت هفتگی یا ماهانه به قبرستان رفته و از خفتگان این دیار عبرت بگیریم.

۴. گاه آیات یا روایاتی در مورد مرگ بخوانیم.

۵. در مراسم ختم و تشیع جنازه شرکت کرده و آن را تلنگری به نفس خویش بدانیم.

۶. روزانه چندین بار تکرار کنیم: (وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ: همانا مرگ حق است.)^۱

ر. و با فونت متمایز، مثل بقیه

حکمت ۳۱:

بیم از گناه

الْحَذَرُ الْحَذَرُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ؛

هشدار هشدار! به خدا سوگند به اندازه‌ای خدا (گناهان) را پوشانده که گویی آن را بخشیده

است.

الْحَذَرُ: با مراجعه به موارد استعمال این واژه خواهیم دید که به معنی ترس نیست بلکه به معنی پرهیز و احتیاط از خطر آینده است.^۱ شاید تکرار این واژه به دلیل ترس از دو چیز باشد، یکی ترس از ارتکاب گناه و دیگری هراس از آتش قهر و عقوبت الهی.

فَوَاللَّهِ: سوگند به خدا.

سَتَر: پنهان کرد، روی آن را پوشاند.^۲

به گناه عادت نکنیم!

بشر آمیخته‌ای است از عقل و شهوت، از آن رو گاه ممکن است در دام گناه افتد. زمانی که گناهی برای نخستین بار از شخصی سر می‌زند، به دلیل فطرت پاک، اندوهگین و پشیمان می‌شود؛ اما با تکرار گناه، رفته رفته به آن خو گرفته و زشتی آن در نگاه او رنگ می‌بازد. زمانی این هشدار جدی‌تر می‌گردد که نه تنها احساس شرم، ناراحتی و عذاب وجدان نکند، بلکه گناه در چشم او جلوه نموده، از آن لذت برد؛ هم چون کسی که نه از روی اکراه و اجبار، بلکه آزادانه و با میل و

^۱ قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۱۳.

اشتیاق غذای فاسد و بدبو را میل کند. اینجاست که ناقوس خطر به صدا در می‌آید، چرا که هر آن احتمال می‌رود مورد بازخواست قرار بگیرد.

از راه‌کارهایی که می‌توان به مدد آن عادت به گناه را از خود دور نمود، تنبیه نفس است؛ بدین گونه که شخص به ازای هر گناه از کار مورد علاقه خود چشم‌پوشد، یا خود را به انجام کاری دشوار وادارد؛ برای مثال خود را وادارد که در صورت غیبت یا دروغ مبلغی صدقه دهد، یا نوافل را به جای آورد. بزرگ‌ترین دشمن آدمی نفس اوست: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ»^۱ نفس دارای طبعی سرکش است که اگر زمام او را در دست نگیریم، طغیان کرده و هم‌چون تیری که از کمان رها شود، دیگر قابل بازگشت نیست.

پرده پوشی بر گناه‌بندگان

تعبیرات متعددی به ویژگی عفو و بخشش در **خدا** اشاره دارد. برای مثال در دعایی می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي يَا غَفَّارُ وَ تُبْ عَلَيَّ يَا تَوَّابُ وَ ارْحَمْنِي يَا رَحْمَانُ وَ اغْفُ عَنِّي يَا غَفُّو»^۲. هر یک از این صفات، به جنبه‌ای اشاره دارد، برای مثال غَفَّار به معنای پوشاندن و مستور کردن است؛^۳ تَوَّابُ صیغه مبالغه از ریشه توب و به معنای رجوع و برگشتن است. این فعل هم در مورد **خدا** مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم در مورد بنده. با این

^۱ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

^۲ مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعب، ج ۱، ص ۱۴۹.

^۳ قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۰۷.

تفاوت که توبه عبد به معنای بازگشت او به خدا^۱ است که با ترک گناه و تصمیم بر عدم ارتکاب آن تحقق می‌پذیرد؛ و توبه خدا^۲ به معنای بازگشت رحمت و مغفرت وی به بنده است.^۱ امام حسین علیه السلام خطاب به حر فرمودند: «إِنْ تُبَّتْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ؛ اگر توبه کنی خدا توبه پذیر است.»^۲ عفو به معنای گذشت و بخشش گناه است.^۳ غالباً این صفات در مورد خدا در صیغه مبالغه به کار رفته است.

خدا عزوجل چنان بر بندگان خود مهربان است که خطا و گناه آنان را، اگر چه خارج از شماره باشد، با توبه‌ای صادقانه و پشیمانی خالصانه، مورد بخشش قرار می‌دهد؛ اما صفت غفران و ستار بودن وی، به بندگان تائب و پشیمان اختصاص ندارد؛ بلکه حتی بر بندگان که مستانه و بی‌شرمانه غرق در گناهند، پرده پوشی می‌کند، چندان که گمان می‌رود آنان را مورد بخشش قرار داده است. نقل شده که در زمان امیرمؤمنان A شخصی دست به سرقت زد. وی را گرفته و برای اقامه حد نزد امیرمؤمنان A بردند. امام A فرمان به اجرای حد دادند؛ وی ملتزمانه درخواست کرد که وی را مورد آمرزش قرار دهند و سوگند یاد کرد که این بار نخست است که دست به چنین کاری زده. اما پس از اجرای حد عرض نمود: یا امیر مؤمنان، به خدا سوگند که این بار صدم است که دست به دزدی می‌زنم.^۴

^۱ اقتباسی از قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۸۵.

^۲ اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۸.

^۳ قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۹.

استکان را برداشتم و چایی دلچسب را هورت کشیدم. نگاه غمگین حاجی، با استکانم بالا رفت. نگاه حاجی از استکانم برداشته نمی شد. ذرات شکر ته استکان نشسته بود و مانند اشک (بلور) چشمان حاجی می درخشید.

– حاجی چی شد؟ دلخوريد؟

قطره اشکی بر گونه اش غلتید و گفت: این ذرات شکر را می بینی که چه اندک و بی مقدارند؟ اگر روز قیامت در نامه عمل خود ببینیم که ده ها هزارکوه شکر ته استکان اسراف کردیم، چه جوابی داریم به خدا بدهیم؟ ریز ریز غیبت ها رو چه کنیم؟ ظلم هایی که اندک اندک به خانواده و همسایه کردیم چه می شوند؟ نگاه های حرامی که ثانیه ثانیه روی هم تلنبار شدند و یک عمر چشم های ما را آلوده کردند کجا می روند؟

با یک حساب سرانگشتی متوجه می شویم که دقایق زیادی را مشغول نافرمانی خدا هستیم. خدا ساطر هست اما یک بنده ی محافظه کار:

۱. یک گناه را هم کوچک نمی شمارد.
۲. احساس تقصیر و خضوع را در خود زنده نگه می دارد.
۳. در شبانه روز، زیاد با خالق خود مناجات و طلب عفو می کند.
۴. هیچ گاه خود را محق نمی داند و همیشه در جایگاه ظالم به خود می نگرد و بر اساس آن عمل خویش را تنظیم می کند.

حال این پرسش مطرح است که چرا خدا بر گناه بندگان پرده پوشی می‌کند؟ در پاسخ، به دلایل زیر می‌توان اشاره کرد.

۱- دنیا جایگاه آزمون است

در دنیا زمینه انجام هر گناهی فراهم است تا ایمان فرد در بوته آزمایش قرار گیرد. اگر قرار بود هر کس به محض ارتکاب کوچک‌ترین خطا مورد بازخواست قرار گیرد، دیگر هیچ کس خود را به گناه نمی‌آلود و تقوایی این چنین ارزش چندانی نداشت.

۲- بازگشت افراد نیک سرشت و اتمام حجت بر افراد بد طینت

پرده پوشی بر گناه سبب می‌شود آن که از سرشتی نیک برخوردار است، به خود آمده، توبه کند و از تاریکی به نور و از بیراهه به راه آید؛ چنین افرادی اگر به محض ارتکاب گناه مورد بازخواست قرار گرفته و عمرشان به سر می‌آید، فرصتی برای توبه نداشته و فرجام بدی داشتند. اما این پرده پوشی زمانی را برای بازگشت و توبه فراروی راه آنان قرا می‌دهد.

این همه پرده که بر کرده ما می‌پوشی گر به تقصیر بگیری نگذاری دیار

فعل‌هایی که ز ما دیدی و نپسندیدی به خداوندی خود پرده بپوش ای ستار^۱

اما در مورد افراد پلید و بد سرشت باید گفت که این فرصت‌ها برای آن است که پرده از ذات پلشت و ناپاک آنان برداشته شود، نهان شیطان صفت آنان بر همگان مکشوف شود، حجت بر آنان تمام شود و در قیامت جای هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نماند.

با توجه به گفته فوق این پرسش مطرح است که آیا افراد از دو طینت پاک و پلید سرشته شده‌اند؟ و اگر چنین است، ساخته شدن آنان از دو طینت پاک و خبیث بر جبر دلالت نمی‌کند؟

در پاسخ باید گفت که وجود سرشت نیک و بد هر دو لازمه جهان خلقت است، اما این دلیل بر جبر آنان به فعل خیر یا شر نیست. برای تقریب ذهن، مثالی می‌زنیم. تیزهوشی یا کودن بودن، همیشه دلیلی بر موفقیت یا عدم موفقیت نیست؛ چه بسا افرادی با ضریب هوشی پایین که با سعی و پشتکار به مراتب بالایی می‌رسند و در مقابل افراد مستعد و باهوشی که به دلیل سستی و تن‌پروری به جایی نمی‌رسند.

به همین ترتیب افراد بد ذات و خوش طینت هر دو از قدرت اختیار و اراده بهره‌مندند و مجبور به انتخاب خوبی یا بدی نیستند. آنکه از جوهره‌ای ناپاک برخوردار است، گرچه شرایط بر او سخت‌تر و تهدیدها بر او گسترده‌تر است، اما بسان کسی است که در دریایی طوفانی بر قایقی کوچک سوار شده و هر آن ممکن است آب او را به کام بگیرد؛ ولی می‌تواند با پایداری و تلاش خود را به ساحل امن الهی برساند. فرد نیکو سرشت نیز باید با هوشیاری دمی از مراقبه نفس غافل نشود چرا که وجود او به کشتی شناوری می‌ماند که با لحظه‌ای غفلت به بیراهه رفته، در میان امواج خروشان دریا سرگردان می‌شود.

حکمت ۳۲:

فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ.

انجام دهنده کار نیک از آن کار برتر است، و انجام دهنده شر، از آن کار شر بدتر است.

چگونه ممکن است انجام دهنده کار خیر، از عمل خیر برتر؛ و انجام دهنده شر، از خود عمل شر بدتر باشد؟

آیا این بدان معناست که شخص نمازخوان، از خود نماز برتر است؟ بانی مسجد بر خود مسجد برتری دارد؟ و دروغگو و قاتل از خود دروغ و قتل بدتر هستند؟

چگونه ممکن است انجام دهنده خیر از خود عمل خیر بهتر باشد، در حالی که مردم فاعل خیر را به دلیل انجام کار خیر مدح می‌کنند؛ و انجام دهنده‌ی شر را بدان دلیل که سرزنش می‌کنند که کار بدی انجام داده است؟ به عبارت دیگر محور ستایش یا سرزنش، عمل خیر یا شر است. شاید بتوان گفت به دلایل زیر، انجام دهنده کار خیر، بر خود آن عمل برتری دارد.

۱- انجام دهنده یک کار، علت فاعلی و عامل تحقق وجود آن است.

انجام دهنده یک کار، علت فاعلی و مصدر تحقق آن عمل است. و بدان دلیل که به عمل نیک لباس وجود پوشانده، از آن برتر است؛ و انجام دهنده کار شر سبب تحقق و وجود خارجی آن است، از این رو بدتر از آن است.

برای تقریب به ذهن می‌توان به کیمیا مثال زد. کیمیا ماده‌ای است که گفته می‌شد به وسیله آن، می‌توان آهن را به طلا مبدل نمود. حال در مقایسه کیمیا با طلا، کدام برتر است؟ آیا طلا پرازش‌تر است یا کیمیا؟ شکی نیست که کیمیا از طلا باارزش‌تر است، چرا که وجود طلا، معلول وجود کیمیاست. در مورد عمل خیر نیز چنین است، انجام دهنده کار خیر، عامل تحقق و وجود عمل خیر است، لذا از آن ارزشمندتر است.

از سوی دیگر فاعل الشر را می‌توان به باتلاقی تشبیه کرد که جایگاه رشد و تولید حشرات است. بدون شک باتلاقی که کانون تولید حشرات است، بدتر از حشره‌ای است که در این باتلاق رشد کرده است.

۲- انجام دهنده کار، با اراده و خواست خود، تحقق بخشیدن به کار را انتخاب کرده است.

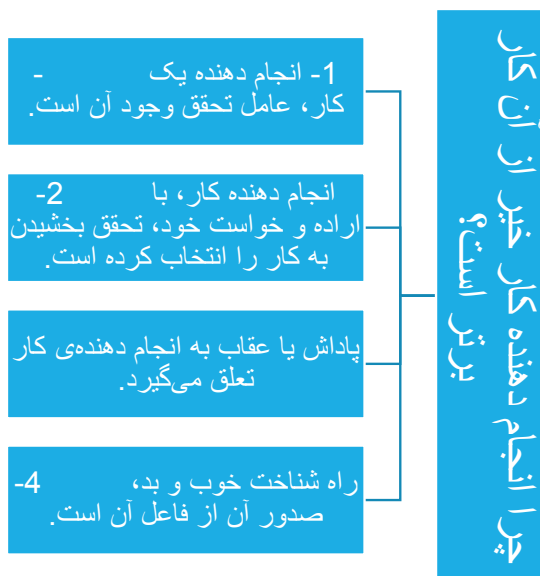
از سوی دیگر، انجام دهنده کار خیر، انسانی عاقل است که با اراده و اختیار خود، انجام عمل خیر را انتخاب کرده. خود عمل، فاقد حیات و قدرت است؛ و نه به خواست خود، بلکه به اراده انجام دهنده آن تحقق یافته است؛ و شکی نیست که موجود قادر و توانا، از فعل فاقد حیات و قدرت، پرازش‌تر است.

۳- تعلق پاداش یا عقاب به انجام دهنده‌ی کار

روز قیامت اعمال انسان مجسم می‌شود و به انجام دهنده آن، به خاطر آن عمل، پاداش یا عقاب تعلق می‌گیرد؛ بنا بر این فاعل خیر از خود خیر برتر است، چرا که پاداش به او تعلق می‌گیرد.

۴- راه شناخت خوب و بد، صدور آن از فاعل آن است.

زمانی می‌توان خیر را از شر بازشناخت، که توسط انجام دهنده تحقق خارجی پیدا کند؛ و توسط همین خیر یا شر است که می‌توان افراد را شناسایی کرد و محک زد.



تصویر اسراف مکرر ثروتمندان در کنار گرسنگی دردمندانه‌ی فقیران در جای جای جهان از غم انگیزترین تصویرهای دنیاست. این موضوع چالش برانگیز بحث همیشگی من و دوستانم در جوانی بود. من هنگام غذاخوردن هم، به یاد گرسنگان بودم اما سودی برای آنان نداشت.

حمید همیشه سری تکان می‌داد و می‌گفت باید کاری کرد. نمی‌دانم کی کار را آغاز کردیم اما اکنون سال‌هاست بجای بحث، عمل می‌کنیم و شکر خدا خیریه‌مان گرسنگان زیادی را متکفل شده است. غذای خوش آن هنگام از گلوی من پایین می‌رود که بشنوم کارهای خیریه به موقع انجام شده و توانستیم گرسنه‌ای را سیر کنیم. به یاد دارم در جوانی شبانه روز به فکر بینوایان بودم و همیشه سیر کردن گرسنگان را بهترین کار دنیا می‌دانستم. بعدها فهمیدم هر کار خوبی در صورتی خوب است که انجام شود، در غیر این صورت بحث و فکر کردن در مورد آن سود چندانی ندارد. دغدغه‌ی سیر کردن شکم گرسنگان دغدغه‌ی خوبی بود، اما زمانی ارزش آن نمایان شد که به آن جامه عمل پوشانیدیم.

می‌توان گفت:

1. خیر در قالب عمل زیباتر است.

2. همیشه باید کسی باشد که خیر را تحقق بخشد.

3. شنیدن خیر از زبان دیگران، شنیدن خیر از زبان خود، شنیدن خیر از زبان خدا.

4. باید نفس خود را به انجام خیر عادت داد.

5. اگر اهل شر نبودند عمل شری نیز صورت نمی گرفت.

مؤسسات مادی، مؤسسات انسانی

با توجه به این سخن می توان مؤسسات را به دو گروه تقسیم کرد: مؤسسات مادی و مؤسسات انسانی.

منظور از **مؤسسات مادی**، مکان و فضایی است که جهت انجام کار خیر ساخته می شود، هم چون مسجد، مدرسه و دیگر ارگان های خیری. منظور از **مؤسسات انسانی**، نیروهایی است که مدیریت این اماکن را بر عهده دارند.

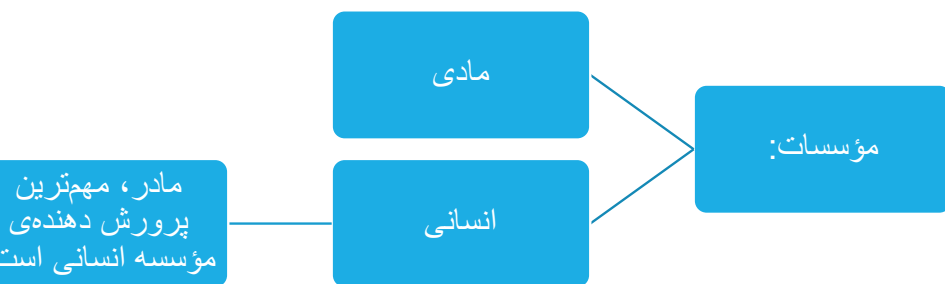
حال باید دید که کدام یک از این دو مؤسسه، از اهمیت بیشتری برخوردار است؟ تأسیس یک مؤسسه مادی اهمیت بیشتری دارد، یا همت گماشتن به تربیت فردی که مدیریت این مؤسسات را بر عهده بگیرد؟ ساخت یک مسجد یا مدرسه با اهمیت تر است، یا پرورش و تربیت مدیر لایق و با کفایتی که مدیریت آن را بر عهده بگیرد؟

باید گفت که مؤسسات بشری، علت وجود مؤسسات مادی و مدیریت توانمند آن

هستند، از این رو به روش و تربیت افراد لایق و توانمند، از اهمیت بسیار بالایی

برخودار است؛ اما در عین حال برای تربیت این نیروها، به مکان نیازمندیم. از این رو این دو نوع مؤسسه ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند: مؤسسات بشری عامل موفقیت یک مؤسسه مادی هستند؛ و افراد توانمند و با کفایت نیز در همین مکان‌ها پرورش یافته و می‌توانند توانایی‌های بالقوه خود را به فعلیت برسانند. بنا بر این تقدم مؤسسات انسانی بر مؤسسه مکانی زمانی نیست، بلکه رتبی است و همزمان به هر دو مؤسسه نیازمندیم.

اینجاست که جایگاه مادر و اهمیت والای او نمودار می‌شود. مادر، شخصی که است که مسئولیت پرورش مؤسسات انسانی را بر عهده دارد. مادر نه تنها فاعل الخیر است، بلکه مربی و پرورش دهنده فاعلان خیر است؛ یعنی علت وجود علت فاعلی تحقق کار خیر. اسلام مسئولیت بسیار پراهمیتی را به مادران واگذار کرده که متأسفانه تنها بعد مادی و جسمی این مسئولیت در جامعه جا افتاده است.



حکمت ۳۳:

حقیقت ایمان

و سُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٌ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعٍ شُعَبٌ عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ فَمَنْ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ وَ مَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ.

در باره ایمان از آن حضرت سؤال شد، در پاسخ فرمودند: ایمان بر چهار پایه استوار است؛ صبر، یقین، عدالت و جهاد. صبر به چهار شاخه تقسیم می‌شود؛ اشتیاق، ترس، زهد و انتظار. کسی که در اشتیاق بهشت باشد، از شهوات و تمایلات سرکش کناره می‌گیرد، آن کس که از آتش جهنم بیمناک باشد، از محرّمات دوری می‌گزیند؛ کسی که در دنیا زاهد باشد، مصیبت‌ها را ناچیز می‌شمرد و آن کس که در انتظار مرگ به سر برد، برای انجام اعمال نیک شتاب می‌کند.

پاسخ به فراخور حال پرسشگر

در نگاه نخست این پرسش مبهم به نظر می‌رسد: آیا پرسش در مورد تعریف ایمان است؟ یا شروط و یا مقومات آن؟

مقتضای حکمت آن است که پاسخ هر شخص را به فراخور شرایط و حال مخاطب مفصل یا خلاصه بیان کنیم. چنان چه ظرف وجود سؤال کننده وسیع و قابلیت او در فهم مطالب عمیق بالا بود، می‌توان به بیان جزئیات و تفصیل مطلب پرداخت.

توجه به این مطلب^۱ سخنان معصومین A را از جهت قدرت بیان و بلاغت گفتار متفاوت ساخته و بنا به فرموده رسول خدا^۹: «أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ فرمان یافته‌ایم که با مردم به اندازه عقل آنان سخن گوئیم.»^۲ این تفاوت در آیات قرآن کریم نیز مشهود است و برخی آیات از قدرت بلاغی بیشتری نسبت به آیات دیگر برخوردارند، ولی در عین حال از آنجا که سخن هر شخص با او سنخیت و تطابق دارد، ساده‌ترین فرمایشات معصومین % در مقایسه با بلیغ‌ترین سخنوران، از عمق بیشتری برخوردار است.

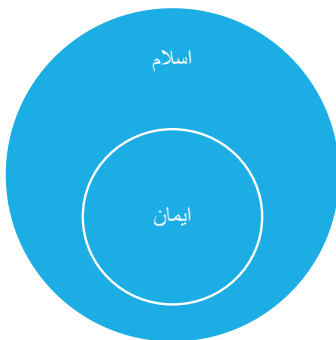
شناخت سطح فکر و میزان خرد افراد هنگام گفتگو با آنان، نیازمند تمرین بسیار و آگاهی از دایره لغاتی است که اقشار مختلف جامعه به کار می‌گیرند. در این حکمت، با توجه به برهانانی

^۱ رعایت مقتضای حال پرسشگر.

(پی بردن به علت با مشاهده معلول) به نظر می‌رسد که شخص پرسشگر از فقیهان بوده، چرا که پاسخ امام A پاسخی دقیق و مفصل است.

اسلام و ایمان

آنچه در این سخن مورد سؤال قرار گرفته، حقیقت ایمان است. ایمان از اسلام اخص است و شمول و فراگیری آن را ندارد؛ به عبارت دیگر شمار کسانی که در دایره اسلام می‌گنجند، در مقایسه با ایمان بسی گسترده‌ترند. اسلام تنها با بیان شهادتین تحقق می‌یابد، اما ایمان مبتنی بر پذیرش قلبی است. چه بسیارند کسانی که در ظاهر مسلمانند، ولی ایمان به قلبشان راه نیافته است.



ایمان از حقایق تشکیکی ذات المراتب است. حقیقت تشکیکی یعنی حقیقتی که دارای مراتب و درجه‌های گوناگون است، برای مثال نور از حقایق تشکیکی است. نور خورشید و نور شمع هر

دو نور نامیده می‌شود، ولی قدرت نور افشانی آن دو متفاوت است. ایمان نیز حقیقتی تشکیکی، و دارای درجات و مراتب گوناگون است و در این سخن به یکی از بالاترین مراتب آن اشاره شده. بنا بر این سخن ایمان بر چهار ستون (صبر، یقین، عدل و جهاد) استوار است، که این حقایق نیز حقایق تشکیکی هستند، یعنی دارای مراتب مختلفی می‌باشند.

تعریفی که از ایمان شده، تعریف به لازم است. تعریف گونه‌های مختلفی دارد، گاه تعریف با حد تام صورت می‌گیرد و گاه با حد ناقص؛ گاه رسم تام است و گاه رسم ناقص. در این سخن، تعریف ایمان، تعریف به حد یا رسم نیست، بلکه امام A ایمان را با ستون‌هایی که بر آن استوار است، تعریف می‌کنند، که از باب تعریف به لازم است و شاید این چهار چیز ملزوم ایمان باشد.

هر یک از این چهار ستون، خود بر چهار ستون دیگر استوار است، بنابراین ایمان بر ۱۶ ستون استوار است. هر یک از ۴ ستون اصلی ایمان، یعنی (صبر، یقین، عدل و جهاد) که لازمه ایمان بر شمرده شده، با جنبه‌ای از حیات انسان در ارتباط است: صبر با نفس؛ یقین با عقل؛ عدل با جامعه و جهاد با سیاست.

صبر نخستین ستون ایمان، و با نفس در ارتباط است. نفس باید به طاعت واداشته، و از گناه

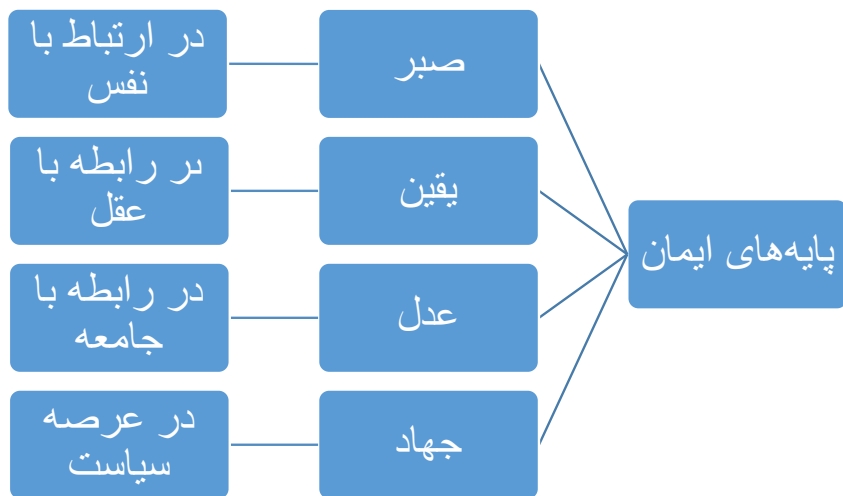
بازداشته شود.

دومین ستون، **یقین** است که برگرفته از بینش و خرد است؛ در مسیر دین جای تردید و شبهه نیست، و اگر شکی به وجود آمد، باید آن را به یقین مبدل کرد. حرکت در مدار دین باید همواره «بر پایه دلیل روشنی از جانب پروردگار؛ **عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ**»^۱ باشد.

ستون سوم ایمان، **عدل** است که به نوع رابطه فرد با جامعه پیرامونش (همسایه، دوستان، دشمنان، همسر، فرزندان و ...) اشاره دارد. عدل در لغت به معنای میانه روی^۲ و در اصطلاح به معنای رساندن حق به حقدار است.

جهاد، ستون چهارم ایمان است که بیشتر در باب سیاست مطرح است.

ایمان بر این چهار ستون استوار است، که هر یک بر چهار پایه و اصل دیگر استوار است.



S

نخستین پایه‌ی ایمان: صبر

نخستین ستون ایمان، صبر است که خود مبتنی بر چهار اصل است، البته این تقسیم بندی علی الحصر نیست. چهار ستون صبر عبارتند از:

-عَلَى الشَّوْقِ: اشتیاق داشتن و وادار نمودن نفس به کارهای خیر(صبر بر طاعت)؛

-وَالشُّقِّ: بیم از گناه؛

-وَالزُّهْدِ: روی گردانی و بی میلی (به زینت دنیای فانی)؛

-وَالترُّقُّبِ: سرعت داشتن در کارهای نیک.

الف - در اشتیاق بهشت

فَمَنْ أَشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛

آن که شوق بهشت در دل دارد، از شهوت‌ها و خواسته‌های نفس دل می‌کند.

سَلَا: دل کندن؛ این واژه آن هنگام به کار می‌رود که عشق به چیزی از دل انسان خارج شده باشد.^۱

چگونه می‌توان شوق به بهشت را در دل پروراند؟

دیدن یک منظره تأثیری شگفت در تحریک احساسات شخص دارد. برای مثال حضور در میدان نبرد و مشاهده مناظر مرگ و ویرانی لرزه بر جان می‌افکند؛ در حالی که شنیدن اوصاف و پیامدهای جنگ چنان حسی را در شنونده ایجاد نمی‌کند. هم چنین سخن راندن از فقر و فلاکت در مناطق محروم، چندان حسی را بر نمی‌انگیزد، در حالی که رفتن به مناطق محروم و دیدار از شرایط زندگی فقیر نشینان، تأثیری شگفت بر حس همدردی انسان دارد. تأثیر دیدار به اندازه‌ای عمیق است که گفته‌اند گاه یک تصویر از هزاران سخن مؤثرتر است.

بهشت و نعمت‌های آن را اگر چه ندیده‌ایم، اما راه‌هایی وجود دارد که می‌تواند شوق به بهشت را در دل به وجود آورد. از جمله:

۱- تقویت قدرت تخیل

با تقویت قوه تخیل می‌توان خلأ ندیدن را برطرف نمود و به درک بیشتری از وقایع پیرامون دست یافت.

۲- تقویت قدرت تعقل

در مرحله بالاتر آنکه در مسیر کمال و سیر الی الله پیش تر رفته، قادر است نیروی عقل را جایگزین مشاهده کند و حقایق را با چشم دل لمس نماید. با تقویت قوای عقل و روح، گاه شخص به مرتبه‌ای دست می‌یابد که رؤیت و عدم رؤیت برای او یکیست. امیرمؤمنان A می‌فرماید: «لَوْ كُشِفَ (لِيَ) الْغُضَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا؛ اگر پرده‌ها فرو افتد، یقینم افزون نگردد.»^۱ نیروی تعقل و یقین امام A به اندازه‌ای قدرتمند است که او را از مشاهده بی‌نیاز می‌سازد، گویا همه چیز را به چشم خویش می‌بیند.

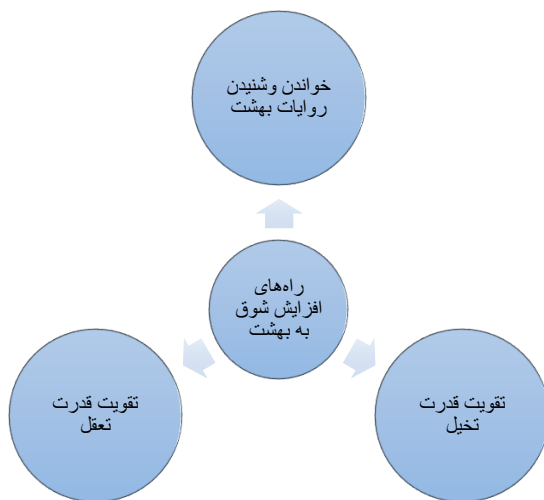
به عبارت دیگر انسان دارای بَصَر و بصیرت-چشم سر و چشم دل- است. خدا عزوجل با دیده، قابل رؤیت نیست، اما بصیرت، شخص بصیر را به پروردگارش رهنمون می‌کند: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ چشم‌ها به هنگام نظر کردن او را درک نکنند، ولی دل‌ها با حقائق ایمان او را می‌بینند.»^۲

شخص مؤمن آنگاه که به نماز می‌ایستد، خود را در برابر پروردگار می‌بیند؛ چون زمینه گناه را پیش روی می‌بیند، لهیب آتش دوزخ را با تمام وجود حس می‌کند. پس چه نیک است به چنان جایگاهی رسیدن که بصیرت جایگزین دیده گردد و چشم دل از چشم سر بی‌نیاز سازد.

اشتیاق واقعی به بهشت انسان را از هر عملی که خشم خدا را برانگیزد باز می‌دارد و میل به ارتکاب گناه را در او از بین می‌برد. چنین شخصی به دلیل درکی که از حقیقت دارد، نه از روی

^۱ الوضیة فی فضائل أمير المؤمنين، علم بن أمیر، طالب X، ص ۲۳۵.

اکراه و اجبار، بلکه از روی میل و اراده، بر هوای نفس خود لگام می‌زند؛ چرا که قرب الهی را در گرو ترک شهوات می‌بیند.



شنیدن و خواندن احادیث و سخنان اهل بیت ٪، تصور بهشت و توانمند سازی قدرت تعقل راه‌هایی است که به کمک آن می‌توان شوق به بهشت را در دل افزود.

روایات متعددی با توصیف بهشت و زیبایی‌های آن شوق به بهشت را در انسان برمی‌انگیزد.

برای نمونه به چند روایت اشاره می‌شود:

- آنگاه که مؤمن وارد بهشت شود، مناظری خواهد دید در نهایت زیبایی؛ که هرگز گمان آن در خاطرش خطور نمی‌کرد: **«فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»** در بهشت

نعمت‌هایی است که نه چشم دیده و نه گوش شنیده و نه به ذهن کسی خطور کرده است.^۲
آدمی از قدرت تخیل و بلند پروازی زیادی برخوردار است و توانایی دارد که با شکوه‌ترین زندگی‌ها و زیباترین قصرها را در مخیله خود به تصویر بکشد. اما خیال، با تمام بلند پروازی‌هایش، از تصور بهشت و نعمت‌های آن عاجز و ناتوان است.

- ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! جانم به فدای شما! شوق به بهشت را در من برانگیز. حضرت علیه السلام فرمودند: کمترین نعمت بهشت آن است که بوی خوش آن، از فاصله هزار سال به مشام می‌رسد.^۳

^۱ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ سَرَّ امْرَأًا مُؤْمِنًا سَرَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لَهُ تَمَنَّ عَلَى رَجُلٍ مَا أَحْبَبْتَ فَقَدْ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَسُرَّ أَوْلِيَاءَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَيُعْطَى مَا تَمَنَّى وَيَزِيدَهُ اللَّهُ مِنْ عِنْدِهِ مَا لَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِهِ مِنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ. هر که مؤمنی را شادمان گرداند خدا عزوجل او را در روز رستاخیز شادمان نماید و به او گفته شود: هر آنچه که دوست داری از پروردگارت بخواه؛ زیرا بی‌گمان تو دوست داشتی که در سرای دنیا دوستان خدا را شادمان گردانی؛ پس هر آنچه که آرزو کند به او داده شود و خدای متعال نیز از نزد خود آنقدر از نعمت‌های بهشتی بر آن افزاید که به ذهنش خطور نکرده است. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص ۱۴۹.

^۲ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۹۵.

^۳ مَنْ سَرَّ امْرَأًا مُؤْمِنًا سَرَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لَهُ تَمَنَّ عَلَى رَجُلٍ مَا أَحْبَبْتَ فَقَدْ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَسُرَّ أَوْلِيَاءَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَيُعْطَى مَا تَمَنَّى وَيَزِيدَهُ اللَّهُ مِنْ عِنْدِهِ مَا لَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِهِ مِنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ.

- زمانی که پایین رتبه‌ترین اهل بهشت به بهشت وارد می‌شود، سه باغ فراروی او گشوده می‌شود. زمانی که وارد نخستین باغ می‌شود، وفور نعمت را در آن چنان می‌یابد که چشمش روشن و قلبش شاد می‌شود. چون شکر خدا را به جای می‌آورد، به او گفته می‌شود: سر خود را بالا بگیر و به باغ دوم نظر بیفکن. چون به باغ دوم نظر می‌افکند، در آن نعمت‌هایی می‌بیند که در باغ اول نبود. از خدا درخواست می‌کند که آن باغ را به او ببخشد؛ سپس باغ سوم را به او نشان می‌دهند که بارها از باغ اول و دوم زیباتر و پرشکوه‌تر است. در این هنگام شادی این فرد مؤمن چند برابر شده و خدا را بر این نعمت‌ها سپاس می‌گوید.^۱

- کم مرتبه‌ترین اهل بهشت توان آن را دارد که تمام اهل دنیا، از انس و جن، از اولین تا آخرین (از قبل از حضرت آدم A تا روز قیامت) را، بر سر یک سفره دعوت نماید.^۲ چنین کاری از

^۱ امام صادق علیه السلام: «وَإِنْ أَيْسَرَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنْزِلَهُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَيُرْفَعُ لَهُ ثَلَاثُ حَدَائِقَ فَإِذَا دَخَلَ أَذْنَاهُنَّ رَأَى فِيهَا مِنَ الْأَزْوَاجِ وَالْخَدَمِ وَالْأَنْهَارِ وَالْأَثْمَارِ مَا شَاءَ اللَّهُ مِمَّا يَمْلَأُ عَيْنَهُ قُرَّةً وَ قَلْبَهُ مَسْرَةً. فَإِذَا شَكَرَ اللَّهُ وَ حَمَدَهُ قِيلَ لَهُ: ارْقِعْ رَأْسَكَ إِلَى الْحَدِيقَةِ الثَّانِيَةِ. فَفِيهَا مَا لَيْسَ فِي الْأُخْرَى. فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَعْطِنِي هَذِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ أُعْطَيْتُكَ إِيَّاهَا سَأَلْتَنِي غَيْرَهَا. فَيَقُولُ رَبِّ هَذِهِ هَذِهِ فَإِذَا هُوَ دَخَلَهَا شَكَرَ اللَّهُ وَ حَمَدَهُ. قَالَ فَيَقَالُ افْتَحُوا لَهُ بَابَ الْجَنَّةِ وَ يُقَالُ لَهُ ارْقِعْ رَأْسَكَ. فَإِذَا قَدْ فَتَحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخُلْدِ وَ يَرَى أَضْعَافَ مَا كَانَ فِيهَا قَبْلُ. فَيَقُولُ عِنْدَ تَضَاعُفِ مَسَرَّاتِهِ رَبِّ لَكَ الْحَمْدُ الَّذِي لَا يُحْصَى إِذْ مَنَنْتَ عَلَيَّ بِالْجَنَانِ وَ نَجَّيْتَنِي مِنَ النَّيْرَانِ. تَفْسِيرُ قُمِّي، ج ۲، ص ۸۲ ذیل آیه ۲۳

سوره حج.

^۲ امام صادق علیه السلام: «وَإِنْ أَذْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا لَوْ نَزَلَ بِهِ أَهْلُ الثَّقَلَيْنِ الْجَنُّ وَالْإِنْسُ لَوَسِعَهُمْ طَعَامًا وَ شَرَابًا وَ

توان بزرگ‌ترین و نیرومندترین پادشاهان نیز خارج است. وقتی دون پایه‌ترین اهل بهشت از چنین امکانات و نعمت‌هایی برخوردار باشد، حال مقرب‌ترین آنان چگونه خواهد بود؟ این روایات تنها به گوشه‌ای از حقایق آخرت اشاره کرده است. تمام ثروت‌ها و زیبایی‌های دنیا در برابر بهشت و نعم آن هیچ ارزشی ندارد. آن که عمر خود را به دنبال زر و زیور دنیا و ارضای خواسته‌های نفس خویش باشد، عمر با ارزش خود را به ناچیز فروخته، و مقام‌های والای بهشتی را در برابر متاع بی‌ارزشی از دست داده است. چنین شخصی، هم چون کسی است که در محضر بزرگ‌ترین دانشمند ریاضی به یادگیری ۱+۱ بسنده کند.

سال‌ها از درگذشت مادرم می‌گذرد و حسرت شاد کردن دل مادر، هر روز، همراه من است. همیشه می‌گفت: شادی من در گرو خوب زندگی کردن تو است.

بعد از سال‌ها یاد گرفتم حسرت از دست دادن چیزهایی که در اختیارم بود و قدردانش نبودم، چقدر دردناک است.

حسرت شاد کردن مادر، برای من درسی شده که همیشه حواسم به از دست دادن چیزهای مهم زندگی باشد. مسائلی مانند **رضایت خدا و شادی قلب امام زمان عجل الله فرجه**.

یادم بماند از دست دادن رضایت خدا و بهشت، چه حسرت بزرگ و اندوه بی‌پایانی را به همراه خواهد داشت. ایجاد شوق به رضایت خدا عزوجل و بهشت می‌تواند به من کمک کند. برای اینکار باید:

۱. شهوت‌های درست را از نادرست تشخیص داده و به هنگام رودر رو شدن با شهوت‌های ناصحیح ایست کنم.

۲. گاه باید از شهوت‌های صحیح هم دل کند؛ برای مثال بین خوراک خوب و عالی، چشم از عالی فروبست. (سَلَا: دل کردن)

۳. زمانی که ترک گناه یا انجام واجب سخت به نظر می‌رسد، لحظاتی چشم را بسته و رضایت پروردگار و نعمت‌های بهشت را تصور نمایم.

۴. همیشه باید اندیشید که لذت‌های آنی، گذرا؛ و لذت‌های بهشت جاویدان هست.

۵. در سجاده‌ی بندگی، خضوع و خشوع را تمرین کنم تا رنگ پرشور شهوت‌ها را بی‌رنگ نمایم.

مایز در یک کادر مثل سایر

ب- ترسان از آتش قهر پروردگار

وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ؛
هر که از آتش در هراس باشد، از گناه دوری می‌کند.

أَشْفَقَ: ترسان شدن

ترس یا ادعای ترس؟

ترس واقعی بازدارنده است و بر تمام اعضا و جوارح نمود می‌یابد. اما آن که ادعای ترس دارد و در عین حال به گناه مشغول است، ادعای او گزافی بیش نیست. با برهان انی، یعنی برهانی که ما را از معلول به علت می‌رساند، می‌توان به عدم صداقت چنین فردی پی برد. در این عبارت، قیاس استثنائی است، یعنی اثبات مقدم، اثبات تالی را اقتضا می‌کند؛ و هر که از دوزخ بهراسد، بی‌شک از گناه اجتناب ورزد.

ترس: فضیلت یا رذیلت؟

ترس هم چون بسیاری از دیگر ویژگی‌های روح، به خودی خود نه فضیلت است و نه رذیلت، بلکه از متعلق آن رنگ می‌گیرد. اصل وجود این غریزه در بشر برای نیل کمال است؛ اما جهت دهی آن، به آن رنگ مثبت یا منفی می‌دهد. همانند آب که به خودی خود مایه حیات است، اما نوع جهت دهی آن در بهره‌بری از آن مؤثر است: اگر به سوی مزارع و باغ‌ها هدایت شود، گل و گیاه به بار آید و چون به باتلاق فرو ریزد، مایه فساد و تعفن است.

ترسی که موجب تعالی و رشد انسان باشد و او را به نیکی رهنمون شود، فضیلت است. برای مثال ترس از خشم الهی، ترس از خشم والدین، فساد و گناه، آتش دوزخ شایسته و مطلوب است و نتیجه چنین ترسی ترک گناه و تقویت بنیان ایمان است.

ترسی که شخص را از پیشروی بازدارد یا به سوی بدی سوق دهد، رذیلت است. برای مثال ترس از جهاد، بیم از رویارویی با حاکم ظالم یا به جا آوردن واجبات شرعی ترس‌هایی است که حاصلی جز تباهی ندارد.

لازم به ذکر است که تعبد و فرمانبرداری از پرودگار گاه از ترس سرچشمه می‌گیرد و گاه از محبت. آنان که به دلیل محبت به پرودگار از او اطاعت می‌کنند، مقامی بس فراتر دارند. امیرمؤمنان A

در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ

رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْغَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ گروهی خدا را از

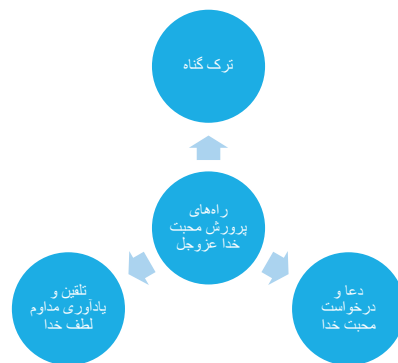
روی رغبت بندگان می‌کنند و این عبادت بازرگانان است و گروهی خدا را از روی ترس بندگانند و

این عبادت غلامان است و گروهی از روی سپاسگزاری خدا را بندگی می‌کنند و این عبادت آزادگان است.^۱

برای تقریب مفهوم حب و ترس به ذهن می‌توان به فرزندى مثال زد که از سر ترس یا به طمع مال پدر سر به فرمان وی می‌نهد؛ بی‌شک چنین فرزندى با آن که از روی عشق و محبت به پدر از او فرمانبرداری می‌کند، قابل مقایسه نیست و اطاعت او ارزش بیشتری دارد. البته ترس از آخرت ترسى لازم و به جاست. قیامت ۵۰ گردنه هولناک دارد که گذر از هر یک، هزار سال به طول می‌انجامد.^۲ ترس از هر مرحله کافى است که شخص را از تمام گناهان بازدارد.

با این حال عبادت امام A ریشه در ترس ندارد، بلکه برگرفته از معرفت، محبت و شناخت است، که بالاترین رتبه پرستش است.

هر شخص می‌تواند با تلاش و کوشش محبت پرودگار را در قلب خود بپرورد. ترک گناه،^۱ درخواست محبت و دعا برای آن^۲ و تلقین مکرر به این که محبت هیچکس جز او را در دل نداریم، راه‌هایی است که به وسیله آن می‌توان به محبت الهی دست یافت.



ترس ما از خانم پدیده بیشتر از رئیس شرکت بود. کمترین تأخیر و کوچک‌ترین بی‌نظمی و اندک صدایی کافی بود تا کسر حقوق را برای ما درج کند. به همین دلیل کارمندان شرکت کار روزانه خود را بسیار منظم انجام می‌دادند. ماهی دوبار اشک من از ترس او جاری می‌شد و کسری حقوق غم عالم را به دلم راه می‌داد.

^۱ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ عَصَاهُ؛ آن که خدا را دوست دارد،

گناه نمی‌کند. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۶۷؛ ص ۱۵.

^۲ در دعایی می‌خوانیم: «وَأَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يَقْرُبُنِي إِلَيْكَ حُبِّكَ؛ محبت تو، محبت آن که تو را دوست دارد، و محبت هر عملی را که مرا به تو نزدیک می‌کند، از تو خواهیم.» اقبال الاعمال؛ ج ۲؛

روزمهرگی خانم این داستان، نمونه‌ای کوچک از ترس و عملکرد آن است. هر بنده‌ای، در هر زمان از روز، ممکن است رحمت و لطف خدا را از دست بدهد، اما چون آن را نمی‌بیند و احساس نمی‌کند، غمی به دل راه نمی‌دهد.

اگر قهر و غضب خدا و از دست دادن لطف و عنایتش را لحظه‌ای تصور کنیم:

۱. دیگر خنده‌ی با نامحرم که مبعوض اوست، به شیرینی قبل نخواهد بود، بلکه تلخی آن تمام وجود آدمی را می‌سوزاند.
۲. شخص کم فروش، خانه‌ی خود را در دریای آتش می‌بیند.
۳. کمترین نامردی و ظلم، گدازه‌های آتش را تداعی می‌کند؛ از همین رو از آن صرف نظر می‌کند.
۴. مجالس حرام، مزه‌ی وحدت و وحشت قیامت را می‌دهد.
۵. خیانت، درد و الم آتش گرفتگی را دارد.

د. با فونت متمایز مثل بقیه

چگونه ممکن است ترس و محبت در قلب یک بنده جمع شود؟

اگر چه محبت به خدا مرتبه‌ای فراتر از ترس است، اما این بدان معنا نیست که قلب محب

از ترس تهی است. سراسر وجود پیامبران و اوصیای الهی % لبریز از محبت الهی بود و در عین

حال از خدا پروا داشتند. در احوال امیرمؤمنان A نقل شده که در تاریکی شب به نماز می‌ایستاد و

از خوف خدا از هوش می‌رفت! اما آن چه ترس اولیا را از ترس دیگران متمایز می‌کند، ریشه ترس

است. ترس اولیای الهی ریشه در محبت آنان دارد. ترس آنان از آن روست که مبادا حق محبوب را به جا نیاورده، یا موجب ناخرسندی او شوند.

ترس امامان ۵% نه ریشه در گناه دارد که معصومیت در نهاد ایشان سرشته شده؛ و نه ترس از سقوط است. آن بزرگواران در بالاترین مراتب قرب، محبت و رضای الهی بودند، با این حال از آن می‌ترسیدند که مبادا به مرتبه بالاتر دست نیابند.

چگونه ترس از دوزخ را در دل پیوریم؟

برای آن که ترس را در دل پیوریم، باید متعلق ترس را شناخته، همواره آن را در ذهن تصویرسازی کنیم. هر گناه عذابی متناسب با آن را در پی دارد و با شناخت آن می‌توان ترس را در دل پیوراند. برای مثال بیماری‌های روحی و افسردگی، ترس، اضطراب، مورد تمسخر واقع شدن، احساس پوچی و رانده شدن از درگاه عفو و رحمت الهی برخی از شکنجه‌های دوزخ است. هر شخص به تناسب روحیه خود، می‌تواند با تصور این شکنجه‌ها، ترس از دوزخ را در دل پیورود.^۱

^۱ برای نمونه به روایتی اشاره می‌شود که به مورد تمسخر قرار گرفتن منافقان اشاره دارد. منافقان در دنیا می‌گفتند

ما علی بن ابیطالب و یارانش را مسخره می‌کنیم. آیه قرآن خطاب به آنان نازل شد: که خدا آنان را به خاطر نفقشان مسخره می‌کند. از ابن عباس در این باره روایت شده که: چون روز قیامت شود، خدا عزوجل خلاق را امر می‌نماید که از صراط بگذرند. مؤمنان از صراط گذر کرده و منافقان در دوزخ می‌لفزند. خدا عزوجل به مالک، خزانه دار دوزخ، می‌فرماید: ای مالک! منافقان را مسخره نما! مالک در دوزخ دری به سوی بهشت می‌گشاید و خطاب به منافقان می‌گوید: ای منافقان! از اینجا! از اینجا! از اینجا! دوزخ به بهشت بروید. آنان به مدت هفتاد خریف می‌دوند؛ (بنا بر روایتی دیگر هر خریف معادل هفتاد سال است؛ بنا بر این ۷۰ خریف یعنی ۴۹۰۰ سال که ممکن

ج- زهد ورزی در دنیا

وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛

و هر که در دنیا زهد ورزد، مصیبت‌های دنیا را کوچک می‌انگارد.

زَهْدِ فِی: زهد ورزیدن در چیزی، در برابر میل بدان؛

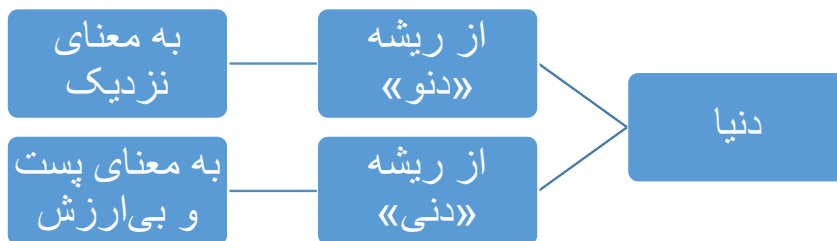
هَآئَتْ: آسان شدن.

حقیقت زهد عدم دلبستگی به دنیا است. شخصی که اندک بهره‌ای از مال دنیا دارد، اما به همان

اندک دلبسته است، زاهد نیست.

دنیا را از آن روی دنیا نامیده‌اند که پست و بی‌ارزش است؛ یا از آن روی که نزدیک است و

شخص فرزانه به چیز بی‌ارزش دل نمی‌بندد.



برای سنجش میزان دلبستگی می‌توان معیاری را در نظر گرفت: اگر بشنویم قصر مجلل و باشکوه پادشاهی آتش گرفته، متاثر و غمگین نمی‌شویم. در قبال دارایی خود نیز اگر چنین باشیم، بدان معناست که زهد می‌ورزیم. از دست دادن دنیا نباید سبب افسردگی خاطر شخص شود. حقیقت زهد در بزنگاه آشکار می‌شود؛ آنجا که شخص بر دو راهی دنیا و رضایت الهی ناچار باشد یکی را برگزیند. چه بسا افرادی که نسبت به پست و مقام کوچک زهد می‌ورزند و به شغل و درآمدی که دارند قناعت می‌کنند، اما به هنگام پیشنهاد پست و مقامی بلند، عنان نفس از کف می‌دهند.

شریک بن عبد الله نخعی، از فقهای معروف قرن دوم هجری، به علم و تقوا معروف بود.

مهرای بن معن بن عیاض بن خلفه عامل به علاقه فادان داشت که در «قضا» پایه ای را گذاشتند و

شریک بن عبد الله برای آنکه خود را از دستگاه ظلم دور نگاه دارد زیر بار نمی‌رفت. نیز خلیفه علاقه‌مند بود که «شریک» را معلم خصوصی فرزندان خود قرار دهد. شریک این کار را نیز قبول نمی‌کرد و به همان زندگی آزاد و فقیرانه قانع بود.

روزی خلیفه او را طلبید و به وی گفت: «باید امروز یکی از این سه کار را قبول کنی: یا عهده دار منصب قضاوت بشوی، یا کار تعلیم و تربیت فرزندان مرا قبول کنی، یا آنکه امروز ناهار با ما باشی و بر سر سفره ما بنشینی.»

شریک با خود اندیشید که پذیرش یک وعده غذا، آسان‌تر از دو درخواست دیگر است. حاکم عباسی دستور داد که لذیذترین غذاها برای شریک تهیه شود. غذاهای رنگارنگ از مغز استخوان آمیخته به نبات و غسل تهیه کردند و سر سفره آوردند.

شریک که تا آن وقت همچو غذایی نخورده و ندیده بود، با اشتهای کامل خورد. بدین ترتیب لقمه حرام با خون و گوشت وی در آمیخت؛ در نتیجه دو پیشنهاد دیگر را نیز پذیرفت دنیا و آخرت خود را بر باد داد.^۱

زاهد راستین نه به کم دنیا میل دارد و نه به فراوان آن. از دیده شدن نیز گریزان است، چرا که دیده شدن شاخه‌ای از میل به نفس است.

زهد در برخی امور بدان معنا نیست که شخص نسبت به همه مظاهر مادی بی‌میل است. دنیا هزار و یک رنگ دارد و ممکن است هر لحظه جلوه‌ای از آن، در قالب و شکلی متفاوت، انسان را

به سوی خود فراخواند. بنابر این در هر لحظه و آن باید از خدا در برابر بریق دنیا و نعمت‌های فریبنده آن یاری خواست.

فلسفه و حکمت زهد چیست؟

چرا باید زهد ورزید؟ مگر نه آن که خدا دنیا و تمام نعمت‌های آن را برای آدمی آفریده است؟ پس چه دلیلی دارد که از آن روی گردانیم؟ فلسفه زهد را در موارد زیر می‌توان یافت:

الف- کوتاهی دنیا

نسبت عدد ۱ به ۱۰۰ برابر با ۱٪ است و نسبت آن به هزار، مساوی است با یک هزارم؛ اما چون با بی‌نهایت سنجیده شود، نمی‌توان نسبتی را بین آن دو تصور کرد. یک در برابر بی‌نهایت هیچ ارزشی ندارد.

زندگانی بشر بر روی این کره خاکی محدود است و آخرت، جاودان و بی‌انتها. بنابراین عمر انسان هر اندازه طولانی باشد، نسبت به آخرت هم چون صفر است. حال که عمر آدمی در دنیا تا بدین سان کوتاه است، چرا سرمایه عمر را، در پی دنیایی چنین کوتاه، به سر کنیم؟

ب- پستی دنیا

دنیا به خودی خود پست و بی‌مقدار است. آن چه به دنیا ارزش می‌دهد، جهت دهی آن در مسیر کسب رضایت الهی است. روح انسان نیز بلندتر از آن است که در دنیا سیراب شود.

زیباروی زشت سیرت را نباید قدری نهاد؛ حقیقت دنیا نیز مرداری بیش نیست: «لَدُنْیَا جِیْفَةٌ»

وَطَالِبُهَا كِلَابٌ؛ دنیا بسان مردار است و جویندگان آن، چون سگان.^۱ آن که از این حقیقت آگاه باشد، به دنیا دل نمی‌بندد.

ج- رابطه دنیا با آخرت رابطه ضدیت است.

اگر شخصی میان یک سکه طلا و صد هزار سکه حق انتخاب داشته باشد، بی‌شک برای رسیدن به کالای پرازشت‌تر، از کالای بی‌ارزش چشم فرو می‌بندد. رابطه دنیا و آخرت، رابطه ضدیت است، و انتخاب یکی، برابر است با از دست دادن دیگری؛ و هر گام به سوی دنیا، آدمی را گامی از آخرت دور می‌نماید. ارزش را نه در مادیات، که باید در کمالات روحی و معنوی جست.

چنین نگرشی به دنیا، سختی مشکلات و مصیبت‌ها را در دید انسان کوچک، و او را بر ناملایمات زندگی یاری می‌کند. عمر دنیا در مقایسه با آخرت بسی کوتاه و محدود است، سختی‌های آن نیز به همان سرعت می‌گذرد. شخص صبور در برابر صبر پاداشی دریافت می‌کند، که چون به

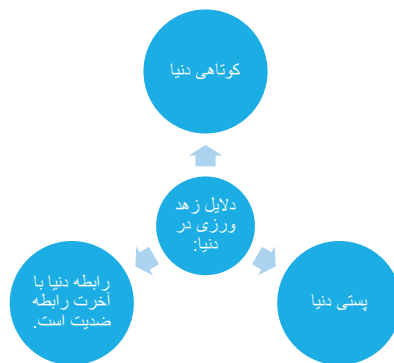
آن دست یابد، حاضر به تعویض آن با هیچ چیز نیست.^۲

باتر و متاسق تر

^۱ مصباح الشریعة، ص ۱۳۸.

^۲ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُورٍ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا أَلْقَى مِنَ الْأَوْجَاعِ وَكَانَ مِسْقَامًا فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ اللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ قُرِضَ بِالْمَقَارِضِ. الكافي، ج ۲، ص ۲۵۵.

^۳ این سخن توسط امام طبرسی در مجمع البحار، ج ۱، ص ۱۸۸ نقل شده است.



بازی دو پسر همیشه برایم شگفت انگیز بود. با وجود اسباب بازی‌های زیادی که داشتند همیشه سر یک طناب پوسیده یا چند قطعه شکسته خانه‌سازی دعوا می‌کردند و سرانجام بازی به گریه ختم می‌شد. اجرای محاکمه و اعمال قانون برای عدالت جریان پیدا می‌کرد، در حالی که در نهان به آن دو می‌خندیدم.

اکنون که سال‌های زیادی گذشته، متوجه شدم که زندگی بشر نیز اینگونه است. تنها ابعاد اسباب بازی، شکسته و نشکسته بودنش تغییر کرده. و کسی که در دنیا زهد بورزد (مانند مادر) به پوچی نگرانی‌ها و دلمشغولی‌ها می‌خندد.

درک بی‌ارزشی دنیا مساوی است با:

۱. اندوه نخوردن برای از دست دادن مال آن؛

۲. رهایی از نگرانی‌ها و استرس‌های فراوان؛

۳. بزرگ نشمردن فراز و نشیب دنیا؛

۴. و هیچ دانستن تمام دار و ندار خویش.

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ ای هیچ برای هیچ در هیچ میبچ

دانی که پس از مرگ چه‌ها می‌ماند عشق است و محبت است و باقی همه هیچ

در با فونت متمایز مثل کاربرگهای

حکمت ۳۴:

حد سخاوت‌مندی و میانه‌روی

كُنْ سَمَحاً وَلَا تَكُنْ مُبَدِّراً وَ كُنْ مُقَدِّراً وَلَا تَكُنْ مُفْتَرّاً؛

سخاوت‌مند باش، ولی اسراف کننده نباش؛ حسابگر باش ولی سخت‌گیر نباش.

سَمَح: بخشنده و نظر بلند؛^۱

تبذیر به معنای متفرق کردن است و مُبَدِّر به استعاره به شخصی گفته می‌شود که مال خود را ضایع می‌کند.^۲

یکی از معانی قدر اندازه‌گیری است؛ و منظور از مُقَدِّر شخصی است که به اندازه شایستگی می‌بخشد.

قتر به معنای تنگ گرفتن و مُقْتَر یعنی کسی که در خرج سخت‌گیری به خرج می‌دهد.

زمانی که سخن از جود و کرم است، بذل و بخشش مبلغی مال در ذهن تداعی می‌شود. اما باید گفت که سخاوتمندی در بعد مادی منحصر نیست، بلکه در دایره امور معنوی نیز باید سخاوتمند بود. برخی از مصداق‌های بخشش معنوی عبارت است از:

- بخشش در زمان: روزانه مدت زمانی از وقت خود را به خدمت رسانی به دیگران اختصاص دهیم و در راستای برآورده ساختن خواسته‌های آنان بکوشیم.

- بخشندگی در آبرو؛ گاه لازمه ایجاد رابطه پیوند و دوستی میان دو نفر که اختلاف دارند، نیازمند مایه گذاشتن از آبرو است.

- بخشندگی در آموزش و انتقال دانسته‌های علمی خود به دیگران.

عده‌ای بذل و بخشش را مایه تنگ دستی و ناداری می‌دانند؛ در حالی که چنین نیست؛ و بخشش به ازدیاد و فراوانی می‌انجامد.

بخشش نباید از حد خود تجاوز کند به طوری که عنوان «اسراف» بر آن صدق شود.

قرآن کریم اسراف کنندگان را نکوهش نموده، آنان را برادر شیطان می‌خواند: «إِنَّ

الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ.»^۱

برای مثال زیاده‌روی در گشاده دستی نباید به پایمال شدن حقوق همسر و فرزندان بینجامد: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعُولُ؛ کسی که حقوق خانواده خود را ضایع کند، از رحمت الهی به دور است.»^۱

با توجه به آنچه گفته شد، این سؤال مطرح است که چرا اهل بیت% در جریان اطعام مسکین و یتیم و اسیر تمام غذای خود را انفاق نمودند؟ و چگونه می‌توان احادیث فوق را با صفت ایثار جمع نمود؟

در پاسخ باید گفت که وظیفه برگزیدگان الهی با عموم مردم متفاوت است و نمی‌توان آن بزرگواران را با مردم معمولی مقایسه کرد. از سوی دیگر در فرهنگ دینی دو فضیلت اخلاقی مطرح است: سخاوت و ایثار. قانون و اصل کلی، سخاوت و بخشندگی است که ممدوح است؛ و ایثار مرتبه‌ای بالاتر و فراتر از سخاوت است و آن چه اهل بیت% انجام دادند، ایثار بود.

میان‌ه‌روی به دور از سخت‌گیری

یکی از مهم‌ترین اصول زندگی ایجاد توازن در بخش‌های مختلف زندگی است. اغلب انسان‌ها توانایی ایجاد توازن در زندگی را ندارند و به افراط یا تفریط دچار

می‌شوند. باید در هر امری روش اعتدال و میانه‌روی را در پیش گرفت. بخشش نیز از این قانون مستثنا نیست و در بخشش مال و وقت برای خانواده، مدرسه، علم و... باید میانه‌رو باشیم و به هر یک به فراخور نیاز و حکمت و مصلحت ببخشیم؛ و در عین حال از خساست و تنگ‌دستی به دور باشیم.

در مقابل اسرافکاران، افرادی هستند که بر خانواده سخت می‌گیرند و به بهانه پس انداز، از دادن مخارج به همسر و فرزندان اجتناب می‌ورزند که این رفتار نیز مذموم و ناپسند است.

ساعت بیداری

هنگام تولد دخترم نگین، اتاق خصوصی من در بیمارستان، شیک‌ترین تم تولد را به چشم می‌دید. غیر از سیسمونی فوق العاده در منزل و هتلی که جهت جشن تولد نگین آماده شده بود.

گاهی به نگین خیره می‌شوم: به آبی که از دهانش جاری است و کنترلی که روی جسم و جاننش ندارد. پس از آمدن نگین، جشن‌ها و بریز و بپاش‌هایی که سال‌ها با آن‌ها خو گرفته بودم، رنگ باختند. آنچه آرامم می‌کرد خیریه، سهمی در پرورش ایتم، و دست گرفتن از بینوایان بود. ای کاش به جای سال‌ها اسراف و نادیده گرفتن

رسیدگی به مادیات و معنویات در کنار هم، همان حس خوب زندگی است.

مثلاً:

۱. می‌توان به دورهمی‌ها رنگ خدایی داد و آن‌ها را به نام اهل بیت علیهم السلام مزین کرد.
۲. بیش از اندازه، برای بعد مادی خویش، بها نپرداخت.
۳. مراسم جشن تولد و مناسبت‌های فردی (سالگرد ازدواج یا عقد) را در حد معقول و ترجیحاً قرین با شادی دینی قرار داد.
۴. در جهیزیه و سیسمونی و ... رضایت الهی و نیاز واقعی را مد نظر قرار داد، نه دید مردم.

در با یک فونت متمایز مثل بقیه

حکمت ۳۵:

با ارزش ترین توانمندی

أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى.

برترین بی نیازی، واگذاری آرزوهاست.

اَلْمُنَى: جمع منیه است، یعنی آن چه که انسان تمنا و آرزو می‌کند.^۱

هر شخص آرزوهای زیادی در ذهن و خیال خود می‌پرود، برای مثال، بسیاری آرزوی دست‌یابی به محبوبیت، شهرت، ثروت و نیل مراتب بالای علمی را دارند. برخی از این آرزوها مثبت است، و برخی منفی.

در این حکمت، سخن از آرزوهای نیک نیست؛ چرا که آرزوهای مثبت شخص را به سوی به کمال سوق می‌دهد و ترک تمنای چنین آرزوهایی نقص است. برای مثال آرزوی دست‌یابی به مراحل بالاتری از ایمان، دیدار حضرت حجت ϕ ، یا آرزوی راه‌یابی به بهشت شایسته و پسندیده است.

بنا بر این سخن در مورد آرزوهای منفی است و شریف‌ترین نوع بی‌نیازی ترک این آرزوهاست. بسیاری از مشکلات بشر زائیده چنین آرزوهایی است، برای مثال بسیاری از جنگ‌ها و کشتارها در روح شهرت طلبی و آرزوی دست‌یابی به حکومت ریشه دارد. داستان زیر به خوبی فرجام آرزوی منفی را به بیان می‌کند.

جوان بی‌بضاعتی برای تجارت به مسافرت رفت. پس از سال‌ها تلاش توانست تجارتی پیشه کند و ثروتی بر هم زند. پس از آن دختری را دید و دل به جمال او باخت و بر آن شد با او ازدواج کند. دختر مهری سنگین مطالبه کرد. وی که آرزوی وصل دختر را در دل داشت، آن بها را پذیرفت و تمام ثروت خود را برای وصل دختر هزینه کرد؛ اما سرانجام دختر از ازدواج با او سربرتافت و او نه تنها به وصالش نرسید، بلکه ثروت خود را از دست داد و دوباره به فقر دچار شد.

بالا‌ترین توانمندی

غنا و توانمندی گونه‌های مختلفی دارد. غنا و بی‌نیازی گاه به دلیل بهره‌مندی از ثروت است؛ اما گاه به دلیل آراستگی به سجایای نیک اخلاقی است. غنایی که وابسته به ثروت باشد، ارزش چندانی ندارد، چرا که هر لحظه ممکن است از دست برود. ارزش انسان به روح اوست: چه بسا توانمندی که دچار فقر روحی است و چه بسیار فقری که به دلیل بهره داشتن از غنای روح، بلندمرتبه‌تر و بی‌نیازتر از ثروتمندان است. قناعت گنجی پایان‌ناپذیر است و هر اندازه قناعت بیش، بی‌نیازی بیشتر. شرافتمندترین گونه‌ی بی‌نیازی، بی‌نیازی روح از خواسته‌های زودگذر و موقت شیطانی و ترک تمناها و آرزوهای نفسانی است.

به عبارت دیگر، میان پیروی از هوای نفس و بی‌نیازی، نوعی رابطه معکوس است: دنباله‌روی از امیال و هوس‌ها، نشانه فقر روح است و هر چه هوس و آرزو کمرنگ‌تر شود، بی‌نیازی بیشتر می‌شود.



امام سجاده A می‌فرماید: «لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي؛ اگر تمام اهل مشرق و مغرب جان دهند، تا زمانی که قرآن با من است، هرگز دچار وحشت و هراس نخواهم شد.»^۱ چنین شخصی به دلیل وابستگی به کلام خدا بی‌نیازترین انسان‌هاست.

زندگی شرافتمندانه

وقتی درهای خانه با شدت طوری کوبیده می‌شد که تا چند لحظه پنجره‌ها می‌لرزید، بدان معنا بود که وحید دوباره، در اوج عصبانیت، به خانه بازگشته است. دوباره سرگردان گنج‌هایی سهل الوصول شده و باز هم، به درهای بسته خورده است.

آرزوی میلیونر شدن در یک شب، شرکت مدام در بخت آزمایی‌ها، و سرخوردگی همیشگی،

از برادر دوست داشتنی من، فردی خشمگین و بی‌تاب ساخته بود.

نمی‌دانم چه کسی این آرزوهای بلند و بی‌سر و ته را خوراک فکر وحید کرد، اما هر که

هست، او را از خواب و خوراک انداخت. وحید در مسیر درست موفقیت گام برنمی‌داشت.

زمانی که او را چنین خشمگین و بیزار از زندگی می‌دیدم فهمیدم که:

۱. آسایش و آرامش در ترک آرزوهای بلند است.

۲. فکر و خیال راحت و بی‌دغدغه، ارزشمندتر از فوران و آشوب مغز است.

۳. باید در مورد آرزوها اندیشه کرد و صحیح آن‌ها را برگزید و برای رسیدن به آن،

گام‌هایی اصولی برداشت.

۴. دویدن در پی آرزوها از فرد، شخصی پرخاشگر و پر آشوب می‌سازد.

آرزوهای دنیوی و مادی ارزش متلاطم کردن زندگی را ندارند، چرا که عمرشان به همان

کوتاهیست. پس بهتر است شرافتمندانه زندگی کرد.

در و با فونت متمایز مثل بقیه

حکمت ۳۶:

سخن در مورد دیگران

مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ قَالُوا فِيهِ [مَا] بِمَا لَا يَعْلَمُونَ.

آن که به آن چه مردم خوش ندارند، بشتابد، مردم در مورد او آن گویند که ندانند.

هر عمل عکس العمل و هر کنش واکنشی را با قدرتی برابر اما در جهت مخالف در پی دارد. برای مثال اگر توپی را به سمت بالا پرتاب کنیم، آن توپ با همان توان، به جهت مخالف بازمی‌گردد. این قانون اگر چه در فیزیک است، اما در رفتار شناسی جامعه نیز صدق می‌کند، با این تفاوت که بازگشت عمل، با همان قدرت نیست، بلکه افزایش می‌یابد چرا که افراد مقید نیستند که رفتار را با همان شدت به شخص باز دهند. بدین ترتیب اگر شخص، عیب دیگری را به طور دقیق، و بی‌هیچ زیاده و نقصانی بیان کند، به آن چه در او نیست، متهم می‌شود و درباره او سخنانی می‌گویند که از صحت یا سقم آن آگاهی ندارند.

به عبارت دیگر یا:

- نمی‌دانند و سخن می‌گویند؛

- یا می‌دانند این ویژگی در او وجود ندارد، با این حال او را متهم می‌کنند.

پیامبر اکرم⁹ این حقیقت را به گونه دیگری بیان نموده: «كَمَا تَدِينُ ثَدَانُ: أَنْ» گونه که با دیگران

برخورد کنی، با تو برخورد خواهد شد.^۱

انسان عاقل و پارسا همواره در حال تهذیب نفس خویش است، از این رو فرصت پرداختن

به عیب های مردم را ندارد: «طَوَّبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ؛ خوشا به حال آن که پرداختن

به عیب نفس او را از عیوب دیگران باز می‌دارد.»^۲

دلیل دیگری که موجب می‌شود انسان‌های پرهیزکار و دوراندیش به دنبال عیب دیگران نباشند، اصل ناآگاهی آدمی از باطن انسان‌هاست. آنها بر این باورند که چه بسا همانی که تصمیم به عیب جویی از او دارند، از ایشان برتر و نزد خدا آبرومندتر باشد.

یکی از بزرگان از پارسایی پرسید: «نظر تو در مورد فلان عابد چیست که مردم درباره او سخن‌ها می‌گویند و در غیاب او، از او عیب‌جویی می‌کنند؟» پارسا گفت: «در ظاهر او عیبی نمی‌بینم و از باطنش نیز آگاهی ندارم».^۱

انتقال به محله جدید برای من تلنگر خوبی بود. محله‌ای که سرها در خانه‌ی دیگری بود و مدت به مدت نقل یک خانواده، نقل محافل می‌شد. خانواده‌ی احمدی اما، آرام و گوشه‌گیر بودند، کسی هم کاری به کارشان نداشت. نشنیدم که سخن نابجایی در مورد آنها گفته شود. کم کم فهمیدم این رابطه دوسو است. خانواده‌هایی که مدام سرشان در زندگی دیگران بود و از دیگران سخن می‌گفتند، دیگران هم به راحتی به آنها تهمت زده و هر سخنی را می‌گفتند. روش خانواده‌ی احمدی را برای خانواده خود بیشتر پسندیدم و ویژگی‌های مثبت او را برای زندگی اجتماعی‌ام یادداشت کردم:

۱. زمانی که دعوا یا صدای بلندی از خانه‌ای به گوش می‌رسد، سرپاگوش نمی‌ایستاد.

۲. اشتیاقی به صحبت و گفتگوی آرام دو نفره‌ها نداشت.

۳. رفتار و گفتار کسی را تفسیر و نقل نمی‌کرد.
۴. در حیطه‌ی زندگی دیگران اظهار نظر نمی‌کرد.
۵. مرزها و حدود را رعایت می‌نمود. سلام و احوال‌پرسی لازمه‌ی زندگی اجتماعیست اما جزئیات زندگی دیگران به ما مربوط نیست.
۶. در جایی که کمکی از او ساخته بود، دست‌یاری به دیگران می‌داد.
۷. هرگز اجازه نمی‌داد از دیگری به بدی سخن گفته شود.
۸. در زندگی دیگران کنج‌کاوی و پرسش نمی‌کرد.

و با فونت متمایز مثل بقیه

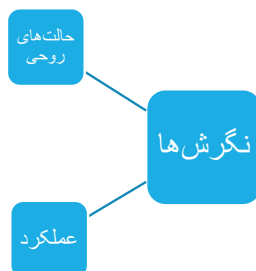
حکمت ۳۷:

مَنْ أَطَالَ الْأُمْلَ أَسَاءَ الْعَمَلِ.

هر که دامنه آرزوهایش گسترده شود، کردارش ناروا گردد.

الْأُمْلَى: امید، آرزو.

میان اندیشه، حالت‌های روحی و رفتار رابطه مستقیمی وجود دارد. بدین معنا که نوع تفکر و نگرش بر حالت‌های روح، و چگونگی عملکرد تأثیر دارد. برای مثال استرس و نگرانی، حالت چهره شخص و رفتار او با اطرافیانش را تحت الشعاع قرار می‌دهد.



بلند آرزو بودن نیز حالتی روحی است که بر عملکرد فرد تأثیری مستقیم دارد. شکی نیست که منظور از آرزو در این سخن، آرزوهای منفی است و به اصطلاح منصرف از آن، جنبه منفی آرزوست. این قضیه طبیعی است، چرا که آرزوهای طولانی شخص را به بدرفتاری سوق می‌دهد، بر خلاف آرزوهای مثبت که شخص را به سمت تحسین عملکرد سوق می‌دهد. شخص مؤمن اگر بداند ۵۰ سال پیش رو دارد، این فرصت را در طاعت خدا غنیمت می‌شمرد و دامن به گناه نمی‌آلاید؛ چرا که معصیت را عامل سلب توفیق و سنگ زیر بنای سقوط می‌داند. اما آن که از ایمان ضعیفی برخوردار است، چون بداند سال‌های طولانی پیش رو دارد، رفته رفته به گناه آلوده می‌شود. بلند بودن آرزوها دو بُعد دارد:

- بُعد اندیشه: شخص بر این گمان باشد که عمری طولانی پیش رو دارد.

- بُعد روحی: همواره در امید دستیابی به امید و آرزوهایش است.

بلندپروازی نه تنها فکر و اندیشه انسان را از پرداختن به مسائل اساسی بازمی‌دارد، بلکه بر رفتار شخص نیز بازتابی منفی دارد. برای مثال ثروتمندی که همواره در آرزوی افزایش ثروت خویش است، از بخشش مال خود به نیازمندان و ادای حقوق شرعی خود سر برمی‌تابد؛ در حالی که اگر مرگ را پیش روی خود ببیند، از بخشش مال دریغ نمی‌کند.

هم چنین دانشمند بلند آرزو ممکن است برای آن‌که دانش در انحصار او باشد، از آموزش آن به دیگران سرباز زند؛ اما دانشمند کوتاه آرزو دانش خود را به دیگران انتقال می‌دهد.

از یکی از علما نقل شده که: دو استاد داشتیم که یکی بهره زیادی از علم داشت، اما از آموزش آن به دیگران سربرمی تافت و چون از او پرسشی می شد، می گفت: من برای به دست آوردن دانش، زحمت زیادی به جان خریده و شب های زیادی تا به صبح بیدار مانده ام؛ آن را به آسانی در اختیار شما قرار نمی دهم! وی در حالی از دنیا رفت که هیچ آثاری از خود به جای نگذاشت و دانش او نیز همراه او از بین رفت.

اما دیگری از دانش کمتری بهره داشت، اما همواره با رویی گشاده پاسخ گوی پرسش های طلبه بود. از این رو میراثی از دانشجویان و تألیفات از خود به جای گذاشت.^۱

گستاخی و بی پروایی حمید، مرزهای خانواده را هم، رد کرده بود. هرورقه ای شانس می که در بخت آزمایی ها می سوخت، تاوانش را خانواده پرداخت می کرد. پیش تر هیچ گاه صدای وحید به روی مادرم بلند نمی شد، اما امان از آرزوهایی که نه تنها سودی برای وحید نداشتند، بلکه، تفکر، خویشن داری، احترام، مهربانی و خدمت رسانی را هم از او گرفته بودند. دیگر از اینکه صدایش را در خانه بلند کند، هیچ ابایی نداشت. خدایا آرزوها از او چه ساخته اند؟

ای کاش می شد مانند قبل با او صحبت کنم و بگویم: برادر عزیزتر از جانم!

۱. آرزو فرد را به جایی نمی‌رساند، لازمه‌ی رسیدن به اوج، برنامه‌ریزی و رفتار صحیح هست.
۲. تصحیح افکار ضروری است، افکار مخرب، رفتار را نیز تخریب می‌کند.
۳. خطاها را باید شناخت. چرا که زنجیره‌ی ناشایستی‌ها، از یک خطای ناشناخته آغاز می‌شود.
۴. در مسیر زندگی، خودشناسی و خودسازی، از اولیات و اولویات است.

ر. با یک فونت متمایز مثل بقیه

حکمت ۳۸:

تصحیح باور جامعه در برخورد با فرمانروایان

وَقَالَ A وَ قَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينَ الْأَنْبَارِ فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَ اشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خَلَقْنَا نَعُظُّكُمْ بِهِ أَمْرَاءَنَا فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرَاؤُكُمْ وَ إِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَ تَشْقُونَ بِهِ فِي [أَخْرَاكُمْ] أَخْرَتِكُمْ وَ مَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ وَ أَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ.

این سخن را امام A هنگامی فرمود که در مسیر حرکتش به شام کدخدایان شهر انبار با او ملاقات کردند. آنان (به جهت بزرگداشت) امام A از مرکب پیاده شدند و با سرعت به سوی او شتافتند. امام A فرمود این چه کاری بود که کردید؟ عرض کردند آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می‌داریم.

امام A فرمود: به خدا سوگند زمامداران شما از این عمل بهره‌مند نمی‌شوند، و شما با این کار در دنیا خود را در رنج افکنده؛ و در آخرت بدبخت خواهید بود. و چه زیان بار است رنجی که مجازات الهی را در پی دارد؛ و چه پرسود است آرامشی که با ایمنی از دوزخ همراه باشد.

دَهَاقِینُ: جمع دهقان. این واژه فارسی است و در اصل دهبان بوده که به معنای رئیس روستا و بزرگ آن (کدخدا) است؛ و در هنگام تعریب، به دهقان مبدل شده است.

فَتَرَجَلُوا: به معنای فرو آمدن از مرکب، و ایستادن به روی پاست.^۱

اَشْتَدُّوا: دویدن.^۲

تَشَقُّونَ: از شقاوت مشتق شده که به معنای سختی و بدحالی و نقطه مقابل سعادت (آسایش و خوشحالی) است.^۳

الدَّعَّةُ: آسایش و راحتی.^۴

در گذشته چنین رسم بود که هنگام ورود کدخدا، روستاییان به استقبال او رفته، پشت اسب او می‌دویدند.

زمانی که امیرمؤمنان A برای پیکار با معاویه راهی شام شدند، عده‌ای از کدخدایان منطقه‌ی انبار، به جهت تجلیل و بزرگداشت امام A، و بنا بر سنت و شیوه‌ای که میان آنان رایج بود، از اسب خود پیاده شدند و در پیش رکاب ایشان دویدند.

^۱ بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۸۳.

^۲ بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۸۳.

^۳ ترجمه و تحقیق مؤلفان، الفناظر، ج ۲، ص ۳۶۰.

امام A چون چنین دیدند، دلیل کار را جویا شدند. آنان در پاسخ گفتند این شیوه‌ای است که بزرگان خود را بدان اکرام می‌کنیم: «خُلِقَ مِنَّا نُعَظَّمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا».

دویدن در رکاب فرمانروا، بدین معنا بود که در انجام هر کاری، گوش به فرمان اویند، و برای اجرای دستورهای او سرعت به خرج می‌دهند.

وظیفه یک شخص آگاه آن است که با مشاهده کژی‌ها و ناهنجاری‌های جامعه به تصحیح آن بپردازد. در این راستا، استدلال و استفاده از دلیلی منطقی، کاری‌تر و مؤثرتر است. امام A با مشاهده کژی آنان، به تصحیح نگرش و باور آنان پرداخته و با دو دلیل، غیر منطقی بودن کارشان را بیان نمودند و فرمودند:

«وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَرَاؤُكُمْ وَإِنَّكُمْ لَتَشْفُقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَتَشْفُقُونَ بِهِ فِي [أَخْرَاكُمْ] آخِرَتِكُمْ».

فروتنی در برابر شخص دانشمند به جهت مقام علمی‌اش، یا شخص پرهیزکار به دلیل آراستگی‌اش به تقوا، شایسته است؛ اما حاکم، به خودی خود، و به جهت منصب و مقامش، فضیلتی بر مردم ندارد.

اگر چه امیرمؤمنان A مقامی بس شامخ دارد و باید مورد تعظیم، بزرگداشت و احترام قرار گیرد، اما امام A در مقام قانون‌گذاری است و قوانین اسلام، قوانینی شمولی و فراگیر است و به عموم افراد جامعه نظارت دارد. برای مثال، قانون «غسل میت» قانونی عام است، از همین رو بدن

امامان ۰٪، اگر چه طاهر و از هر آلودگی پاک است، اما با این حال توسط امام بعدی غسل داده می‌شد، که به دلیل تبعیت از قانون عام اسلام است.

در این جریان نیز امام علیه السلام در مقام قانون‌گذاری است؛ و قانون باید کلی و عام تصویب شود تا زمامداران پس از ایشان، به این شیوه اقتدا کنند؛ و در صورت عدم پیروی، حجت بر آنان تمام باشد.

بزرگداشت حاکمان دو جنبه منفی دارد:

- به طغیان آنان می‌انجامد، چرا که سرشت آدمی به طغیان و غرور و تکبر میل دارد و در نتیجه دنیا و آخرت آنان را به تباهی می‌دهد.

نه تنها حاکمان، بلکه هر شخصی که به جهتی مورد بزرگداشت و احترام قرار می‌گیرد، باید بر فروتنی خود در برابر خدا و خلق او بیفزاید و به جایگاه و محبوبیت خود غره نشود.

- این رفتار، به تباهی دنیای توده‌ها نیز می‌انجامد، چرا که خود را به خستگی و خواری می‌افکنند؛ و از سوی دیگر، با پرورش روح تمادی و طغیان در حاکم، به تقویت او می‌انجامد، و بدین ترتیب یاری‌گران ظالم به شمار می‌آید.

قرآن کریم می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ؛ قوم خود را سبک (و خوار شمرد)؛ پس از

او اطاعت کردند.»^۱

بررسی جامعه شناختی از یک امت که زیر نیر ظالم به سر می‌برد، نشان می‌دهد که خوار شمردن یک امت، راهی برای فرمانروایی بر آنان است. فرعون قومش را خوار و کوچک شمرد، از این رو در برابر او کرنش کردند. اگر توده مردم، از کرنش در برابر حاکم سرباز زنند و در برابر کمترین ستم او به پا خیزند و اعتراض کنند، وی جرأت و جسارت و قدرت زیادی نمی‌یابد و نمی‌تواند مردم را به استضعف و خواری بکشاند.

وَمَا أَخْسَرَ الْمَشْفِقَةَ وَرَأَاهَا الْعِقَابُ وَأَرْبِحَ الدَّعَّةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ.

مَا أَخْسَرَ الْمَشْفِقَةَ: و چه بزرگ خسارتی است کاری که به خسران فرد در دنیا و آخرت

بینجامد.

طبیعت دین، آسایش و راحتی دنیا و آخرت را برای شخص دین‌مدار به دنبال دارد. برای مثال، خوراکی و نوشیدنی پاک و طاهر، علاوه بر آسایش آخرت، سلامتی دنیا را نیز تضمین می‌کند؛ بر خلاف نوشیدنی‌ها و خوراکی‌های حرام، که آفت و بیماری دنیا را در پی دارد و رنج آخرت را. ازدواج با زنی پاکدامن، آسایش دنیا و نعمت آخرت را در پی دارد؛ اما سربرداشتن از ازدواج و آلودگی به گناه، پیش از رنج آخرت، آسیب‌های جسمی، روانی و عاطفی را به دنبال دارد. فروتنی و کرنش در برابر حاکم نیز، از سویی آسیب دنیا را در پی دارد، و از سویی رنجش آخرت را.

زمانی حاکم ژاپن، اله شمس؛ خدای خورشید خوانده می‌شد. اما پس از انقلاب ژاپن و تغییر نظام حکومت به دموکراسی، به حال خود رها شد تا چون سایر شهروندان زندگی کند. شخصی که به دیدار او رفته بود، وی را در حال گل‌کاری در باغچه منزلش یافته بود. همو که زمانی خود را اله می‌نامید، در موقعیت یک شهروند قرار گرفت: و هر دو موقعیت، به انتخاب و خواست مردم بود. صدام یکی از بزرگ‌ترین جانیان عصر اخیر است. از آن جا که توده مردم در برابر او سکوت کردند، قدرت گرفت و ملت را به خواری افکند. افرادی با چنین روحیه، در سرتا سر دنیا وجود دارند، اما به دلیل عدم وجود شرایط، روحیه تمادی و طغیان در آنان به ظهور نمی‌رسد.

ده سال تیم فوتوگرافی امید، تیم برتر شهر معرفی میشد. همدلی، همراهی و احترام، افراد را به هم پیوند می داد و موفقیت روز افزون ما را رقم می زد.

دقیقا در ابتدای سال یازدهم بود که حس برتر و بزرگتر بودن به حافظ دست داد و فرمانروایی بر گروه را آغاز کرد. گاه حق می گفت و گاه، اهداف تیم را نادیده گرفته و ما را به سمت افکار خود سوق می داد. همه با هم پیش می رفتیم اما زورگویی حافظ و سکوت ما، ما را از سکوی اول پایین کشید.

۸ سال کم آوردن، تجربه ی تلخی بود تا توانستیم دوباره گروه را بر ستون هم فکری و مشورت سرپا کنیم. گاهی که به روستای خراب اجدادی ام فکر می کنم، می بینم کدخدا نیز، مشکل حافظ را داشت. به تفکرات خود بسنده می کرد و لذت قدرت، او را از حق و حقیقت دور می کرد. شاید هم خم و راست شدن های زیادی مردم آبادی، کار او را به اینجا کشاند که خرابی پس از خرابی برای روستا رقم خورد.

دانستم:

۱. معیار سنجش حق و باطل، درست و نادرست، موقعیت شخص

نیست.

۲. احترام من گواش ترم که از انانام نامی داد

۳. رفتار دیگران الگوی عملی نیست، الگوی تمام، تنها و تنها

برگزیدگان خدا هستند.

۴. چگونگی رفتار مردم در برابر زمامداران، می‌تواند آینده یک عده را

ترسیم کند.

ر با فونت متمایز مثل بقیه

حکمت ۳۹:

چهار پند و چهار پند!

وَقَالَ A لِابْنِهِ الْحَسَنِ يَا بُنَيَّ احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا وَارْبَعًا لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ إِنِّ أَغْنَى
الْغِنَى الْعَقْلُ وَأكْبَرُ الْفَقْرِ الْحَمَقُ وَ أَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ وَ أَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ؛
يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ
يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالثَّأْفَةِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ
فَإِنَّهُ كَالسَّرَّابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعُدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

فرزندم چهار و چهار نکته را از من فراگیر، که در صورت نگهداشتن آن هر کار کنی به تو
زیان نرساند:

بی نیاز کننده ترین بی نیازی ها عقل است؛ بالاترین فقر حماقت است؛ هراس انگیزترین هراس،
خودپسندی؛ و گرامی ترین حسب اخلاق نیک است.

فرزندم بر حذر باش از دوستی با احمق که می خواهد به تو سود برساند اما زیان می رساند؛
از دوستی با بخیل بپرهیز که به هنگام شدیدترین نیاز، از یاری تو فرومی نشیند؛ از دوستی با شخص

فاجر بهره‌یز که تو را به بهای اندک می‌فروشد؛ و از دوستی با دروغ‌گو برحذر باش، که همچو سراب است، دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌نمایاند.

سخن در مورد ویژگی‌هایی است که شایسته است آدمی بدان آراسته گردد. نخستین پرسشی که در اینجا مطرح است، آن است که امام حسن A خود در بالاترین رتبه‌های علم و عرفان است؛ تجسم تمام فضائل اخلاقی است و کان علم و سرچشمه دانش. با توجه به مقام شامخ امام A چرا چنین سفارشی نموده است؟

یکی از دلایل سفارش امیرمؤمنان A به فرزند والا مقامشان از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره»^۱ است؛ به عبارت دیگر، اگر چه روی سخن با امام حسن A است، اما هدف آن است که این نکته‌های اخلاقی، به دست شیعیان برسد و در آن تأمل و اندیشه نمایند. نمونه‌ی این گونه سخنان در فرمایش اهل بیت ۹۰٪ بسیار یافت می‌شود. برای نمونه می‌توان به سفارش‌های پیامبر اکرم ۹ خطاب به امیرمؤمنان A و دیگر نامه‌های امیرمؤمنان A به فرزند گرانقدرشان امام حسن A اشاره کرد.^۲

^۱ ضرب المثل معادل این جمله در زبان فارسی عبارت است از: «به در می‌گویم»

هم چنین می‌توان گفت اگر چه امام حسن مجتبی‌A کان علم است و معدن دانش، این سفارش‌ها از باب یادآوری است و به فرموده قرآن کریم: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ؛ و (مؤمنان را) تذکر ده، زیرا تذکر و پند مؤمنان را سود می‌بخشد.»^۱

تذکر و تکرار یک مطلب پراهمیت مطلوب است و چنان که گفته‌اند، تکرار دروازه ضمیر ناخودآگاه است. به همین جهت، با وجود آن که آن بزرگواران، سردمدران و رهبران صراط مستقیم الهی هستند، اما عبارت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۲ را روزانه چندین بار تکرار می‌کردند؛ چرا که تکرار یک مطلب و یادآوری آن، تأثیر جدیدی بر قلب شخص و افزایش رتبه‌ی وی دارد. ایمان حقیقت تشکیکی است و دارای رتبه‌های متعدد است و تکرار درخواست، بر درجات معنوی می‌افزاید.

چهار خلق نیکو و چهار دیگر

پرسش دومی که مطرح است، آن است که چرا این ویژگی‌ها به صورت «چهار و چهار» ذکر شده و با عبارت «هشت ویژگی» بیان نشده است؟ در پاسخ، احتمالاتی به ذهن می‌رسد:

۱- زیباسازی سخن

قرار دادن این مطالب در دو گروه، نوعی آرایه ادبی و زیباسازی فضای سخنوری است.

۲- جلب توجه (قانون الفات)

مکانیزم مغز انسان به گونه‌ای است که به اشیاء تکراری و یکنواخت عادت کرده و واکنشی نسبت به آن نشان نمی‌دهد. برای مثال در بزرگراه‌های طولانی، اگر مسیر مستقیم و یکنواخت باشد، احتمال خستگی و خواب‌آلودگی راننده و در نتیجه تصادف بسیار افزایش می‌یابد. اما در بزرگراه‌های پر پیچ و خم، به دلیل عدم یکنواختی، احتمال خستگی مغز و تصادف ناشی از خواب‌آلودگی پایین‌تر است.

این قانون در سخن گفتن نیز صدق می‌کند. سخن در یک فضای معمولی قدرت زیادی در جذب مخاطب ندارد، اما اگر سخن در بستری متفاوت و غیر معمول گفته شود، قدرت بالاتری در جذب دارد. استفاده از عبارت اَرْبَعاً و اَرْبَعاً تأثیر بیشتری در جلب توجه مخاطب دارد.

یکنواختی در زندگی و عادت‌های شخصی نیز کسالت آور است، از این رو در اسلام راه‌هایی وجود دارد که سبب تغییر جریان زندگی و شکستن جریان عادت‌ها می‌شود؛ تا بدین ترتیب تغییری در روند زندگی و روزمرگی به وجود آمده، و فرصتی برای بازسازی و خلق عادت‌های جدید ایجاد شود. برای مثال ماه رمضان فرصتی است برای تغییر عادت‌های غذایی؛ فریضه حج و عمره فرصتی است برای تغییر روند زندگی. از دیدگاه اسلام، مسافرت کردن استحباب دارد تا با شکستن روزمرگی، زندگی رنگ تازه‌ای به خود بگیرد.

علت دیگری که سخن به صورت اَرْبَعاً وَاَرْبَعاً ذکر شده، متفاوت بودن مجرای سخن در این دو گروه است. چهار ویژگی اول با صفات فردی و ذاتی در ارتباط است؛ و چهار ویژگی دوم در رابطه با جامعه است. امام A آراستگی به این هشت ویژگی را هم چون سپری می‌داند که شخص عامل را از هر ضرری در امان نگاه می‌دارد: (لَا يَضُرُّكَ).

محبت‌ورزی در موعظه

نکته زیبایی که در این سخن، و بسیاری از سفارش‌های اهل بیت % قابل توجه است، روح محبت و عطوفتی است که در سخنان آنان موج می‌زند: نکته‌ای که باید در تربیت، به عنوان یک اصل اساسی مورد توجه والدین و تمام مربیان قرار بگیرد. امیرمؤمنان A در مقام موعظه فرزند، از واژه بُنَى استفاده می‌کند، که بر عطف و مهر دلالت دارد. بُنَى در اصل (یا ابنی) بوده که الف آن، برای تصغیر حذف شده است. تصغیر در زبان عربی بر چند معنا دلالت دارد:

- تحقیر؛
- تعظیم و تفخیم؛
- عطف و لطف.

برای پی بردن به مقصود گوینده از تصغیر یک واژه، دو راه وجود دارد: بررسی ریشه کلمه و بررسی قرینه‌های موجود. در این سخن، از ریشه کلام می‌توان پی برد که تصغیر بر لطف و عطف

چهار پند نخست

الف- عقل: بزرگ‌ترین بی‌نیازی

إِنَّ أَغْنَىٰ الْغِنَىٰ الْعَقْلُ؛ بی‌نیاز کننده‌ترین بی‌نیازی‌ها عقل و خردمندی است.

أَغْنَىٰ: صیغه افعال التفضیل از غنی، به معنای کفایت و بی‌نیازی است.^۱

الْعَقْلُ: اصل این ماده به معنای تشخیص صلاح یا فساد، چه در امور مادی و چه معنوی، و در مرحله دوم بازداري نفس از عوامل آسیب زاست. بنا بر این معنا، تفاسیر متعددی از عقل ارائه شده، از جمله بازداري، فهم، درک، معرفت و...^۲

عقل از این رو عقل نامیده شده که انسان را از گناه، آلودگی، و انشغال به امور با زیان یا بیهوده و بی سود باز می‌دارد؛ از این رو عقل از ویژگی‌های **خدا** نیست. حکمت و صفات نیک همگی زائیده عقل است؛ به همین روی سلمان پیش از اسلام هرگز شراب ننوشید و تن به گناه نیالود؛ چرا که خرد، آدمی را به ناپسندی این اعمال رهنمون می‌سازد.

عقل بر تمام نعمت‌های دنیوی - چون مال، مقام، ریاست و ... - برتری دارد. این قوه، در تمام انسان‌ها وجود دارد، اما زیر تلی از امیال و شهوات مدفون شده. از این رو مسئولیت پیامبران % «استخراج عقل‌های مدفون شده بود: **يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ**»^۱ پیامبران حجت ظاهری؛ و عقل، حجت درونی شمرده شده است.^۲

عقل ذاتی است یا اکتسابی؟

عقل دو گونه است: عقل ذاتی و عقل اکتسابی.

این حکمت مخاطب را به سوی تلاش برای پرورش نیروی عقل سوق می‌دهد و اگر عقل فقط ذاتی بود، فرمایش امام A وجه نداشت.

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۳.

^۲ **إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ، وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ النَّبِيُّاءُ وَ الْأَنْمَةُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ**

هم چنان که تمرین و ورزش، سبب تقویت و پرورش عضلات بدن است، دانش‌اندوزی، تفکر، مشاهده، تدبر، عبرت گرفتن، استفاده از تجربه‌های دیگران و دوری از شهوات زمینه رشد عقل را فراهم می‌نماید.

از دیگر سو عواملی هم چون تسلیم شدن در برابر شهوات و خواسته‌های نفس، سبب ضعف عقل می‌شود. عقل اکتسابی در شخصی که تسلیم امیال و شهوت‌های خود شود و زمام خود را به دست نفس بسپارد و در جهت رشد عقلی تلاش نکند، به ضعف می‌گراید.

ب- حماقت: بدترین فقر

وَ أَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ؛ بالاترین فقر حماقت است.

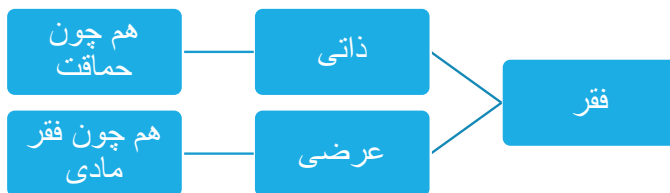
فقر در اصل به معنای حاجت و نیازمندی است، که خود، انواعی دارد: فقر مالی، فقر آبرو، فقر در اتصاف به ویژگی‌های نیک اخلاقی و

برخی گونه‌های فقر رذیلت است: چون فقر علمی و فقر در شجاعت.

و برخی گونه‌های آن نقص نیست و رذیلت به شمار نمی‌آید، هم چون فقر مالی.

امام A بدترین نوع فقر را، اتصاف به حماقت می‌داند. به عبارت دیگر، فقر حقیقی آن است که شخص از حکمت تهی باشد و نتواند هر شیء را در جای شایسته و مناسبش قرار دهد.

حماقت بزرگ‌ترین فقر قلمداد شده، چرا که حماقت، فقر ذاتی است. شخص احمق، فاقد مراتبی از عقل است، و گویی جزئی از وجود و وروحش را فقدان کرده است. اما دیگر انواع فقر ذاتی نیستند، بلکه اموری عرضی هستند که اگر انسان آن را از دست بدهد، شیئی عرضی را از دست داده است.



علم و حکمت؛ جهل و حماقت

در مقابل حکمت، حماقت است، و در مقابل علم، نادانی.

فقر علمی یعنی کمبودی در قوای اندیشه و تفکر که فقدان کمال است؛ اما حماقت یعنی کمبود حکمت که با نفس در ارتباط می‌باشد. حکمت جایگاه والاتری نسبت به علم دارد. قرآن کریم در اشاره به ارزش حکمت می‌فرماید: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ و کسی که به او حکمت داده شود حَقًّا که خیری فراوان داده شده».^۱ حکمت از دو نظر، بر علم تقدم و برتری دارد:

- از نظر ذاتی از ارزش بیشتری برخوردار است؛

- از نظر آثار نیز حکمت بر علم مقدم است.

شخص فاقد حکمت اگر به علم دست یابد، ممکن است اندوخته‌های علمی خود را در راه ویرانگری دیگران به کار گیرد و دانشمند بدون حکمت، عالمی را ویران می‌کند؛ اما حکمت شخص را به فراگرفتن دانش وامی‌دارد، و او را به سوی رضایت الهی و رستگاری خود و دیگری رهنمون می‌شود.

نادانی و حماقت هر دو رذیلت به شمار می‌آید، اما آثار و نتایج منفی حماقت بیشتر از نتایج منفی جهل است؛ هم چنین علم با حکمت قابل تعویض است، اما حکمت با علم تعویض نمی‌شود.

«متحامق» شخصی است که خود را در جایگاه شخص احمق قرار می‌دهد و برخورد و رفتار او به رفتار افراد احمق شباهت دارد که خود، رذیلت است. افراد زیادی هستند که حکمت دارند، اما از حکمت خود در رفتارها و برخوردهای خود بهره نمی‌برند؛ برای مثال شخصی که می‌داند خشم جنون است و سرانجامی جز پشیمانی ندارد، اما باز هم دچار خشم می‌شود، متحامق به شمار می‌آید، یعنی خود را در جایگاه شخص احمق قرار داده است.

حقوق ذاتی و اکتسابی

حقوق، هم چون عقل، دو گونه است: ذاتی و اکتسابی.

حماقت از حقایق تشکیکی ذات المراتب است، یعنی دارای رتبه‌ها و درجه‌های گوناگونی است. عوامل مادی و معنوی متعددی در افزایش یا کاهش حمق مؤثر است که در پاره‌ای روایات به آن اشاره شده است.

برخی عوامل مادی هم چون عوامل ژنتیکی و عدم پای بندی والدین به برخی امور به حمق فرزند می‌انجامد.

برخی عوامل معنوی که افزایش حمق را در پی دارد، عبارت است از:

- گناه

هر گناه، بخشی از عقل را از بین می‌برد که هرگز بازنگردد؛^۱ بدین ترتیب، انسان را گامی به حماقت نزدیک‌تر می‌کند. از آن جا که بدی‌ها هم چون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته‌اند، تداوم زنجیره گناه ممکن است گنهکار را تا مرز دوزخ پیش برد.

^۱ بنا بر روایتی «من قارف (قارن) ذنباً فارقه عقل لا يعود (لم يعد) الیه أبداً؛ هر که گناهی مرتکب شود، عقلی از او جدا شود که هرگز بازنگردد.» المبدأ والمعاد؛ صدر الدین شیرازی؛ ص ۳۶۸. شکی نیست که گناه، تأثیری منفی بر روح و روان فرد گنهکار دارد؛ اما از سوی دیگر روایات متعددی وجود دارد که از تأثیر عمل صالح، استغفار و توبه بر روح و روان سخن گفته است. در نتیجه این روایت نباید سبب ناامیدی گنهکار شود، بلکه باید او را به ترک گناه و روی آوردن به اعمال

- بلند پروازی و آرزوهای طولانی

شخص بلند پرواز برای دستیابی به آرزوهای خود، ممکن است به اعمال ناپسندی روی آورد و در نتیجه او را به سمت حماقت سوق می‌دهد.

- دوستی با شخص احمق

از ویژگی‌های آدمی رنگ پذیری از هم‌نشین است. ویژگی‌های اخلاقی، چه مثبت و چه منفی، به هم‌نشین منتقل می‌شود. از این رو باید از دوستی با احمق اجتناب کرد، چرا که رفته رفته شخص را تحت تأثیر کردار و گفتار خود قرار می‌دهد و در نتیجه به حماقت شخص می‌انجامد.

- همکاری با ستمگران

همراهی و همکاری با ستمگران، شخص را به سوی گناه، و در نتیجه ظالم شدن سوق می‌دهد.

- خودرأیی و استبداد

مشورت یعنی بهره گرفتن از نیروهای عقلی دیگران، سبب تقویت نیروی عقل و افزایش حکمت است؛ بر خلاف استبداد و خودرأیی که به حمق می‌انجامد. منظور از استبداد تنها استبداد

در عرصه حکومت‌داری نیست، بلکه استبداد در منزل و با اعضای خانواده را نیز در بر می‌گیرد. استبداد و خودرأیی، علاوه بر آن که نوعی حماقت است، سبب افزایش درصد حماقت نیز می‌شود. گاه نیز شخص برای دست‌یابی به سود بالاتر، از همکاری با دیگران روی می‌گرداند، برای مثال برای بهره‌بردن از سود بیشتر شراکت خود را کنسل می‌کند؛ این عامل نیز به حلق می‌انجامد.

بلند پروازی‌های سهیل را می‌دانستم. از کودکی رویاهای انبوهش، چاشنی سفره‌های شام خانه بود. سهیل پر جنب و جوش و زرنگ، از ۱۷ سالگی دل به کار داد و سخت کار می‌کرد. مشکل، سخت کار کردن او نبود، بلکه سادگی بیش از حد او، همه‌ی ما را نگران می‌کرد. بارها از دام‌ها و آسیب‌های اعتماد بی‌پایه، آگاه شده بود اما اهمیتی نمی‌داد. تا وقتی شکست‌های او اندک و خرد بود مشکلی نبود. طوفان با چند فریاد پدر آرام می‌گشت. اما وقتی تمام سرمایه و زندگی‌اش را به پای یک اعتماد بی‌اساس ریخت، همگی او را احمق خطاب کردند. رنج سال‌ها زحمت را خودش به آتش کشید. تاوان سختی داد اما

دانست:

۱. یک حماقت، کافیت تا زندگی انسان را از بین ببرد.
۲. حرکت در مسیر، کافی نیست باید آگاهانه قدم برداشت.

ج- خودپسندی: هراس آورترین هراس ها

وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ؛

هراس انگیزترین هراس، خودپسندی است.

هر شخص دارای صورت، سیرت و باطن است.

صورت ظاهری انسان قابل رؤیت است، و زیبایی یا عدم زیبایی آن به آسانی قابل تشخیص است.

سیرت یعنی عملکرد و رویه زندگی، و چگونگی برخورد با دیگران (از همسایه گرفته تا خانواده، دوستان و...). سیره سه گونه است: سیره پسندیده، سیره ناپسند، و سیره بی رنگ که نه نیک است و نه بد. شناخت سیرت دیگران کمی سخت است، اما با دقت در رفتار شخص با اطرافیان می توان به سیره او پی برد.

باطن نهان و اندرون شخص است که معمولاً قابل شناخت نیست. برای مثال، اینکه شخصی حسادت می‌ورزد یا خیر؛ کینه به دل می‌گیرد یا نه؛ خودبین است یا خیر؛ اموری هستند که جز شخص، کسی از آن آگاهی ندارد. اگر چه ممکن است ویژگی‌های نهانی در برخی برخوردها آشکار شود، اما از آن‌جا که شخص می‌تواند این ویژگی‌ها را پنهان کند، پی بردن به آن سخت‌تر است.

زیبایی باطن تأثیری مستقیم بر زیبایی سیرت و صورت شخص دارد. شخص نیکو باطن و نیک کردار، حتی اگر از زیبایی ظاهری بی‌بهره باشد، از محبوبیت و نورانیت بهره‌مند خواهد بود. از این رو برخی در توضیح فرمایش رسول خدا⁹ که بهترین زنان امت را، خوبرترین و کم مهریه‌تری آنان دانسته است،^۱ گفته‌اند که منظور از «صباحه و جبهه: زیبارویی» نوری است که به دلیل ایمان، اخلاق نیک و اعمال صالح بر صورت او نمایان می‌شود.^۲ زن زیباروی بد اخلاق و بد نهان در دل جا نمی‌شود، و زیبایی باطن بر سیرت و صورت شخص تأثیر می‌گذارد و او را محبوب می‌نماید.

معنای عجب

خود بینی آفت نفس و رذیلتی اخلاقی است و در هر چیزی از ثروت، زیبایی، عبادت و علم قرار بگیرد، آن را فاسد می‌کند و از بین می‌برد. خودپسندی به این معناست که شخص، دیدی مثبت

^۱ «أَفْضَلُ نِسَاءٍ أُمَّتِي أَصْبَحُهُنَّ وَجَهًا، وَأَقْلَهُنَّ مَهْرًا» کافی (ط - دار الحديث)،

به خود داشته باشد: گمان کند از نظر تقوا و عقل و فهم فراتر از دیگران است و از اشتباه به دور است. شخص خودبین تمام تصمیم‌ها و اقدام‌های خود را صحیح و حکیمانه می‌پندارد؛ خود را باوفا، متواضع، آراسته به فضائل اخلاقی و بهتر از دیگران می‌انگارد.

چنین فردی، رفتار و گفتار خود را به بهترین وجه توجیه، و کردار دیگران را به بدترین صورت ممکن، تجزیه و تحلیل می‌کند. برای مثال زمانی که سخن دروغی می‌گوید، آن را با عناوینی چون توره و غیره، توجیه می‌کند؛ چون زبان به غیبت گشاید، آن را از مستثنیات غیبت می‌پندارد؛^۱ اما چون دیگری غیبت کند، او را از مقام عدالت ساقط می‌کند. عیب کوچک دیگران را بزرگ می‌بیند و عیب بزرگ خود را خرد و ناچیز. حال آن که شخص خواستار کمال، همواره احساس کاستی و نیاز می‌کند، در نتیجه در جهت پرورش نفس خود گام برمی‌دارد؛ برای مثال شخصی که خود را در مراتب پایین علمی می‌داند، همواره به دنبال کسب دانش است.

چرا خودبینی وحشتناک‌ترین تنهایی است؟

هر شخص ممکن است از مسائل گوناگونی در وحشت و هراس باشد، اما به دلایل زیر عجب از همه آن عوامل هراس‌انگیزتر است:

^۱ ۱۲ یا ۱۴ مورد از غیبت استثنا شده است، از جمله: مورد ظلم واقع شدن، و

طبقه‌بندی‌های شایسته‌تر و عادلانه‌تر. بدان حد که می‌توان گفت: هرگاه کسی از این موارد استثنای

۱- بیزاری مردم از شخص خودخواه

شخص خودبین می‌انگارد که از فهم و درک بیشتری نسبت به دیگران برخوردار است و این نگرش بر سیره و عملکرد او آشکار می‌شود: برای مثال با کسی مشورت نمی‌کند و در صورت مشورت با دیگران، نظر آنان را بی‌ارزش تلقی می‌کند. به عبارت دیگر، شخص خودبین، دارای غروری است که مردم را از گرد او می‌راند و محبت مردم به او رفته رفته اندک می‌شود. بدین ترتیب، با فاصله گرفتن مردم از او، در تنهایی زیسته و دچار وحشت و هراس می‌شود.

۲- عدم تمایل قلبی او به مردم

حتی اگر فرض بگیریم که خودبینی سبب پراکنده شدن اطرافیان از گرد شخص نشود، شخص خودبین هم‌چنان در وحشت و هراس است؛ چرا که به دلیل خود برترینی با مردم پیوند قلبی ندارد؛ چنین می‌انگارد که دیگران حق او را پاس نمی‌دارند و قدر او را نمی‌دانند؛ به این ترتیب در درون احساس تنهایی، خلأ و کاستی می‌کند و به همین جهت دچار ترس و وحشت می‌شود، اما کسی که از خودبینی به دور است، از آرامش درون بهره دارد.

شخص نادان، فقیر، یا غریب (مانند شخصی که به کشوری بیگانه سفر کرده و از زبان و روش زندگی آن‌ها آگاهی ندارد) اگر چه دچار وحشت و هراس است، اما می‌تواند با مردم انس بگیرد و پیوند دوستی برقرار کند؛ اما شخص خود بین، از آنجا که خود را بالاتر و برتر از دیگران

۳- جبران ناپذیر بودن این هراس

کسی که به تنهایی در جزیره‌ای زندگی می‌کند که بر اثر زلزله نابود شده، می‌تواند وحشت ناشی از تنهایی را با دعا، تضرع و توجه به خدا یا مطالعه پر کند. چنان که امام سجاده A می‌فرماید: «لومات من بین المشرق و المغرب ما استوحشت بعد أن يكون القرآن معي؛ اگر همه مردم از مشرق تا مغرب بمیرند، تا زمانی که قرآن با من باشد، از تنهایی ترسی ندارم.»^۱

هراسی که به دلیل خودبرتربینی بر شخص عارض می‌شود، جبران ناپذیر و غیر قابل تعویض است، چون مصداقی از «سالبه بانتفاء موضوع» است؛ شخص خودپسند به دلیل خود برترینی به دنبال راهکاری برای درمان خود نیست: همانند شخص جاهلی که به نادانی خود ناآگاه است، از این رو هرگز به دنبال دانش‌اندوزی نیست و همواره در جهل مرکب باقی می‌ماند.

دوستی نگین و بشری و یلدا شهره‌ی مدرسه بود. مانند یک روح در سه جسم همیشه در کنار هم و پشت هم. قدمت این دوستی به کلاس اول بازمی‌گشت، اما از کلاس هفتم، سایه‌ی اختلاف اقتصادی کمی که بین خانواده‌ها بود بر این دوستی سایه افکند. خود شیفتگی مانند پیچک به دور یلدا پیچید و رفته رفته خود را برتر از دو دوست قدیمی می‌دانست. کم کم

انتظار احترام و ادب بیشتری از دوستانش داشت و گاه و بیگاه با سخن و اشاره برتری خودش را به رخ می‌کشید. نگین و بشری به حرمت دوستی دیرینه، با لبخند از او می‌گذشتند اما خراشی که ته دلشان می‌افتاد را، مرهمی نبود.

سال‌ها گذشت و پیچش خودشیفتگی آنقدر قدرتمند گشت که رشته‌ی دوستی دیرینه را نیز قطع کرد. پس از آن دیگر کسی یلدا را در جمع ندید. نگین و بشری باور نمی‌کردند این خودستانی، تنهایی در کل دوران مدرسه، و دانشگاه و حتی زندگی را برای یلدا رقم بزند. ارمغان این دوستی، برای بشری و نگین ماند:

۱. یک برتری، نمی‌تواند جایگزین نیازهای دیگر شود.
۲. خودشیفتگی، تنهایی و غربت را به همراه دارد.
۳. بهتر است به جای پردازش به محاسن خود، در جستجوی نقطه ضعف‌های خویش بود.
۴. خودپسندی همنشین تنهایی است و سرانجام نیکویی ندارد.

ج- خلق نیکو: بهترین حسب

وَ أَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ

و گرامی ترین حسب، اخلاق نیک است.

نَسَب به امتداد مادی و نسبت خانوادگی شخص اشاره دارد، و حَسَب به جنبه معنوی و توانمندی‌های درونی شخص. حَسَب را این روی به این نام نامیده‌اند که مردم بر اساس آن، روی شخصی حساب باز می‌کنند و ارزش او را بر اساس این توانمندی‌ها محک می‌زنند. البته اگر شخص از دودمان عالم یا شخصیتی باشد، نسب وی، حَسَب هم به شمار می‌آید چرا که مردم حساب ویژه‌ای برای شخصیت خانوادگی قائلند.

امتداد مادی و نسبت
خانوادگی

نسب:

توانمندی‌های درونی و
روحي

حسب:

نسب شریف‌تر است یا حسب؟

حسب از نسب شریف‌تر است، چرا که حسب کمال روح و روان است، و نسب -در صورت

بهره‌مندی از نسب نیکو- کمال مادی و جسمی است، و روح از بدن شریف‌تر است.

پیامبر اکرم⁹ در سخنی خطاب به ام سلمه فرمودند: «إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ ذَهَبٌ بَخِيرٌ الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةِ؛ شخص خوش اخلاق بر خیر دنیا و آخرت دست می‌یابد.»^۱ این فرمایش را به دو صورت

می‌توان خواند:

- به صیغه صفت مشبیه: حَسَنَ الْخُلُقِ؛

- به صیغه مصدر: حُسْنَ الْخُلُقِ.

شخصی که خواستار خیر دنیا و آخرت است، باید اخلاق خود را نیکو نماید.

چگونه خوش خلقی خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد؟

دلیل جلب خیر آخرت:

خدا این ویژگی را دوست دارد، مردم را به آن دعوت نموده و بر آن پاداش می‌دهد. قرآن

کریم یکی برجسته‌ترین ویژگی‌های پیامبر اکرم⁹ را اخلاق نیک ایشان بیان کرده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ

عَظِيمٍ؛ و تو به اخلاق عظیمی آراسته‌ای.»^۲ که بیانگر اهمیت بالای آراستگی به اخلاق نیک است.

دلیل جلب خیر دنیا:

الف: سلامت اعصاب

اخلاق نیک تأثیری مثبت بر سلامت قلب و اعصاب دارد. شخص خوش اخلاق به دلیل برخورداری از آرامش روان، عملکردی بهتر، در نتیجه دستاوردهای بیشتر و بهتری دارد؛ و به دلیل بهره داشتن از آرامش فکر، توانایی بیشتری در نوآوری و طرح‌های خلاقانه دارد.

از دیگر سو، بدخلقی تأثیری منفی بر عملکرد اعصاب و قلب دارد و احتمال سکته مغزی و قلبی را بالا می‌برد. **سکته** گاه به دلیل شنیدن خبر بسیار بزرگ و ناگهانی و غیر منتظره رخ می‌دهد؛ گاهی نیز به دلیل انباشته شدن خبرهای اندوهناک در طی سال‌های متمادی است.

- شخصی که با مشاهده هر برخورد، واکنش منفی نشان دهد، به اعصاب، قلب و روان خود ضربه منفی وارد می‌کند؛ اما آن که بدی را با خوبی پاسخ می‌دهد، از آرامش اعصاب بهره‌مند است.

ب- سلامت بدن:

خوش خلقی علاوه بر تأثیری که بر سلامت اعصاب و روان دارد، بر سلامت بدن نیز تأثیری مستقیم دارد. شخص بد اخلاق معمولاً چهره‌ای درهم و گرفته دارد، بر خلاف شخص خوش اخلاق که غالباً چهره‌ای بشوش و خندان دارد. در نتیجه پوست افراد بشوش برای مدت طولانی‌تری شاداب می‌ماند.

خوش اخلاقی هم چون شهد گل است که زنبور عسل را به خود جذب کرده و مایه تولید عسل است. بر خلاف بدخلقی که همچون خار گل است و مایه آزار. اخلاق نیک، دوستی مردم، و یاری آنان را به گاه نیاز، به دنبال دارد: «مَنْ لَانَ عَوْدَهُ كَثُفَتْ أُعْصَانُهُ؛ هر آنکه چوب درختش نرم باشد، شاخه‌هایش فراوان است.»^۱ بر خلاف شخص بد خلق که مردم را خود می‌پراکند: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِظَ الْقَلْبُ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از دور تو پراکنده می‌شدند.»^۲

د- نزول برکات الهی:

عفو و بخشش خطای دیگران، بارش باران رحمت و برکت الهی را به دنبال دارد؛ و عدم بخشش، سبب سلب توفیق و برکات الهی از زندگی شخص می‌شود.

برکت سه معنا دارد: دیمومت (تداوم نعمت)، ثبات، فزون گشتن.^۳ زمانی که به شخصی «بارک الله فیک» گفته می‌شود، ثابت ماندن نعمت، تداوم آن و زیاد شدنش را برایش خواستاریم.

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۰۷.

^۲ (۳) آیه ۱۸۹.

یکی از دوستان حتی در سخت‌ترین شرایط، لبخند به لب داشت. لبخند همیشگی بر شادی وی دلالت نداشت، بلکه مصداق این فرمایش بود که «بَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ؛ مؤمن شادی‌اش در چهره و غمش در قلب اوست.»^۱

و- خوش اخلاقی زنجیره‌ای از فضایل و بدخلقی زنجیره‌ای از گناه را به همراه دارد.

اخلاق نیک شخص را به فضایل دیگری رهنمون می‌شود و از گناه‌های بسیاری باز می‌دارد، چرا که به دلیل عفو و بخشش، به غیبت و سخن چینی و تهمت آلوده نمی‌شود.

خلق نیکو، در پیچ و خم زندگی ظاهر می‌شود: ممکن است شخصی در شرایط عادی، خوش اخلاق باشد، اما تسلط بر اعصاب در شرایط سخت، نشانگر بهره‌مندی از اخلاق است.

برای مثال اگر در مجلسی، افراد حاضر در مجلس به ما بی‌توجهی کرده و سلام ما را پاسخ ندهند، چه برخوردی خواهیم داشت؟

اگر افراد حاضر در مجلس، علاوه بر بی‌توجهی، رفتاری توهین آمیز در پیش گیرند و بر فرض، سیلی زده یا فحاشی کنند، در این صورت واکنش هر شخص، نشانگر روحیه و درصده آراستگی او به فضایل اخلاقی است. در چنین جایگاهی است که اخلاق واقعی نمایان می‌شود و شخص نیازمند اخلاقی والا است که در چنین شرایطی «به روی خود نیاورد» و ببخشد.

شخصی مورد ضربه‌ای قوی از سوی همسرش قرار گرفت، شدت ضربه به اندازه‌ای بود که آثار آن بر چهره او نمایان شد و سیمای او را تغییر داد. اما در برابر چنین رفتار مهاجمانه‌ای، صبر پیشه کرد و با اخلاق و مدارا با همسرش برخورد می‌نمود. وی می‌توانست رفتار خصمانه‌ای در پیش گیرد، ولی فرجامی جز دامن زدن به مشکلات نداشت.

شخصی که مورد ظلم و ستم دیگری، یا تهمت و غیبت قرار گیرد، در صورتی که به دفاع از خود برخیزد، ممکن است با دفاع کاری از پیش برد؛ اما بردباری و سکوت و گذشت یکی از پیامدهای زیر را به دنبال دارد:

۱- ممکن است شخص ظالم، با دیدن مواضع دوستانه و گذشت، از موضع منفی خود عقب

نشینی کند، و بنا به فرموده قرآن کریم: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ بدی را با بهترین شیوه دفع کن، ناگاه همان که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی صمیمی است.»^۱

۲- در صورت عدم پشیمانی، ممکن است دیگران او را برای عقب نشینی از موضع خصمانه‌اش تحت فشار قرار دهند.

۳- از همه مهم‌تر یاری خداست که با شخص با گذشت و بخشنده همراه است.

بی‌شک یاری **خدا** از دفاع شخص مؤثرتر است، و شخصی که **خدا** را در جبهه خود دارد، از قدرت بیشتری بهره دارد.

از دیگر سو باید از ظلم به دیگران بر حذر بود؛ چرا که ممکن است که **خدا** به یاری مظلوم بشتابد و عواقب ناگواری دامنگیر ظالم شود.

مرحوم والد^۶ به کرات مورد ستم قرار گرفتند، اما بنای ایشان در برابر کارشکنی مخالفان، صبر و سکوت بود. نمونه زیر، مشتی از خروار رفتار بخشش‌گر ایشان نسبت به دیگران بود:

شخصی همواره از ایشان بدگویی می‌کرد. یکی از بستگان وی درگذشت و ایشان به همراهی عده‌ای، در مجلس ختم او شرکت کردند. چون به شخص بدگو رسیدند، دست خود را به جهت مصافحه به سوی او گرفتند، اما او با کمال وقاحت دست خود را کنار کشید. برخی همراهیان بر آن شدند تا بی‌ادبی او را پاسخ گویند، ولی ایشان اجازه ندادند. به دلیل این اخلاق والا، خدا درهای توفیق را به سوی ایشان گشود، از جمله توفیق نگارش بیش از ۱۰۰۰ کتاب که کاری بس دشوار است و این توفیق بدون دلیل شامل هر کسی نمی‌شود.

چگونه این ویژگی را در خود به وجود آوریم؟

نماید. یکی از بهترین دعاها در این زمینه، دعای مکارم اخلاق است. به ویژه افرادی که در زمینه خدمت به اهل بیت % گام برمی دارند، بیشتر مورد تعرض، انتقاد و... واقع می شوند، از این رو باید توجه بیشتری به این نکته داشته باشند.

۲- جنبه روانی؛ به معنای تلقین همیشگی نفس. تلقین و تکرار، اثری ویژه در برنامه نویسی دوباره نفس دارد. گفته اند گاندی به اندازه ای ترسو بود که حتی از سایه خود واهمه داشت و چون سایه خود را می دید، پا به فرار می گذشت. اما بنا بر پیشنهاد مادر، آن قدر شجاعت را به خود تلقین کرد که بعدها در جنگل های ترسناک هند به تنهایی سیر می کرد و توانست هند را از یوغ استعمار برهاند.

۳- سلامت بدن؛ چنان که گفته اند عقل سالم در بدن سالم است. شخصی با بدنی سالم و اعصاب قوی، قدرت تاب آوری بالاتری دارد. برای تقویت اعصاب می توان از برخی از داروهای گیاهی مانند: بیدمشک، نبات، زعفران، گل گاوزبان، سنبل الطیب و عسل استفاده کرد. ورزش نیز تأثیر بسزایی در افزایش قدرت جسم و اعصاب دارد.

در خانواده ای معروف در یکی از شهرهای بزرگ کشور به دنیا آمدم. خانواده ای ما در تمام شهر شهره بود. به خاطر این موقعیت، جایگاه اجتماعی حساسی داشتیم. مادرم زن با اصالتی بود و در تربیت ما کوتاهی نمی کرد. نصیحت همیشگی مادرم «اخلاق؛ اخلاق؛ اخلاق» بود،

اما این دعاها را به شما می گویم که گاهی از این دعاها استفاده کنید و به خداوند متعال استعانت کنید.

باید بدانی کجا و کی بگذری و ببخشی؛ مهربان یا مقتدر باشی؛ دستگیری کنی یا مسیر را به کسی نشان دهی. تفاوت ما و پسر عموهای ما از تربیت مادرمان نشأت می‌گرفت. بی‌اخلاقی و غرور آنان، و اخلاق و فروتنی ما زبانزد همه بود. ریشه خانوادگی ما به یک جا باز می‌گشت اما آنچه ما را در بین مردم عزیز و سربلند کرده بود، اخلاق و مدارا با مردم بود. نمایشنامه‌ی زندگی تربیت فرزندان دو برادر به من آموخت:

۱. آنچه آدمی را عزیز می‌کند ثروت یا مکانت اجتماعی نیست.

۲. رشته‌ی ارتباط بین مردم همدلی و همراهی است.

۳. جایگاه برتر فاصله انداز است، خلأ بین مردم با اخلاق و مدارا پر می‌شود.

۴. در لحظات دردناک و سخت زندگی، نگاه مهربان مردم، پر قدرت‌تر از جایگاه اجتماعی و یا ثروت عمل می‌کند.

یک فونت متمایز مثل بقیه

چهار توصیه در اخلاق اجتماعی

الف - پرهیز از دوستی با احمق

يَا بَنِي إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ.

فرزندم از دوستی با احمق بر حذر باش که می‌خواهد به تو سود برساند اما زیان می‌رساند.

نهی امام در این سخن، نهی ارشادی است نه مولوی. تفاوت امر یا نهی ارشادی یا مولوی را چنین گفته‌اند:

امر مولوی امری است که در مقام مولی بودن بیان شده است. ثمره و نتیجه چنین امری، آن است که شخص مأمور در صورت فرمانبرداری شایستگی پاداش دارد؛ و در صورت مخالفت، شایسته عقوبت خواهد بود. برای مثال، خدا در قرآن کریم به نمازگزاری و پرداخت زکات امر نموده. چنین امری، امر مولوی است و اطاعت از آن، ثواب را به دنبال دارد و مخالفت با آن، عقوبت را.

اما در اوامر ارشادی، مولا در مقام نصیحت‌گویی و خیرخواهی است. مخالفت با چنین اوامری، عقوبتی را به دنبال ندارد، اما ضرری را برای شخص به دنبال دارد. برای مثال تجویز دارو توسط دکتر، به عنوان یک شخص دلسوز و خیرخواه است؛ بیمار در صورت مخالفت با نسخه

بنا بر این تفاوت اوامر ارشادی و مولوی را در دو نکته می‌توان خلاصه کرد:

- خاستگاه و منشأ؛ آیا مولا مقام مولوی خود را در امر یا نهی اعمال نموده؟

- نتیجه؛ آیا شایستگی ثواب یا عقوبت را دارد یا خیر؟



بنا بر نظر برخی علما، یکی دیگر از مقیاس‌های تشخیص اوامر ارشادی از مولوی، تعلیل آن حکم است؛ اگر علت حکم ذکر شده باشد، امر ارشادی و در صورت عدم ذکر حکم، امر مولوی است. البته بنده قائل به این نظر نیستم.

سخن در تفاوت امر مولوی و ارشادی مفصل است و تفاوت بیان شده، اشارتی اجمالی و ساده بود. ضوابط و ملاک‌های دیگری در تشخیص این دو بیان شده که در کتاب «الاوامر المولویه و الارشادیه» به ده ضابطه و معیار اشاره کرده‌ایم.^۱

در این فرمایش، نهی امام A، نهی ارشادی است، چرا که مخالفت با آن عقوبتی را در پی ندارد، منتها مخالفت با آن برای خود شخص آسیب رسان است.

معیارهای دوستی

آن چه در این بخش از حکمت مورد بحث قرار گرفته، ضابطه و ملاک دوستی با دیگران است. نوع بشر معمولاً در برابر اظهار لطف، محبت و مهرورزی دیگران ضعیف است و در برخورد با دیگری جذب اخلاق، شخصیت، رفتار، روی خندان یا مکانت اجتماعی وی می‌شود؛ اما هیچ یک از عوامل فوق، معیار صحیحی برای دوست‌یابی نیست. برای ایجاد پیوند دوستی، عقل باید حکمران و تصمیم‌گیرنده باشد، نه عاطفه، احساس یا شهوت. به هنگام انتخاب دوست، باید عینک عقلانیت بر چشم زد و دوستی را بر اساس معیارهای صحیح گزینش نمود. از جمله معیارهای اساسی در انتخاب دوست که در این حکمت به آن اشاره شده، پرهیز از دوستی با شخص احمق، خسیس، فاجر و دروغگو است.

در انتخاب دوست، باید به چند نکته توجه داشت:

۱- تأثیر پذیری از دوست

طبیعت و اخلاق، مُسری است، تا جایی که گفته‌اند «الطبع سراق». صفات و ویژگی‌های اخلاقی دوست، خواه نیک باشد یا بد، بر شخص تأثیر می‌گذارد و دوستی با دروغگو، احمق، فاجر

و لایابالی، در مدت زمان، به انتقال آن ویژگی‌ها به دوست، می‌انجامد. بنا بر این گزینش دوست، یکی از مهم‌ترین انتخاب‌های زندگی است.

۲- حدود دوستی

صداقت از صدق مشتق شده و رتبه‌های متعددی دارد: در دوستی با دیگران تا چه اندازه پیش رویم و چند درجه طرح دوستی بریزیم؟

حتی اگر دوستی بر معیارهای صحیح و عقلانی استوار شود، باید حدود خاص خود را دارا باشد. در دوستی باید از اعتماد صد در صد به دوست دوری کرد و موارد زیر را از دوست پنهان داشت:

- پرهیز از بیان نقاط قوت و نقاط ضعف، چرا که ممکن است روزی پیوند دوستی گسسته شود، و آگاهی از نقاط ضعف، حربه‌ای است که می‌تواند مورد سوء استفاده قرار بگیرد.

- پرهیز از بیان اسرار خانوادگی، چرا که از سویی این اسرار ملک دیگران است و شخص حق ندارد دیگران را از آن آگاه کند؛ از سوی دیگر بیان مسائل خانوادگی به دوست سبب نشر آن در جامعه می‌شود و هم چنان که شخص، راز خود را فقط به صمیمی‌ترین دوستش گفته، او نیز راز دوست خود را به صمیمی‌ترین دوستش بازگو خواهد نمود، و به این ترتیب افراد زیادی در جریان امور شخصی و خانوادگی شخص قرار می‌گیرند؛ در حالی که هیچ نیازی به آگاهی جامعه از مسائل شخصی و خانوادگی نیست. از سوی سوم ممکن است روزی دوستی به دشمنی تبدیل شود. در

چنین صورتی می‌تواند مورد سوء استفاده قرار گیرد. قلب از این رو قلب نامیده شده است که بسیار دگرگون می‌شود:

ما سَمِی الْقَلْبُ إِلَّا مِنْ تَقَلُّبِهِ و الرأی یصرف و الإنسان أطوار^۱

به گفته شاعر: «فلربما انقلب الصديق فکان اعلم بالمضرة؛ چه بسا دوست، دشمن شود و بهتر بداند که چگونه آسیب برساند.»

البته عمل به این روایت و محدود کردن دوستی به این چارچوب‌ها و معیارها، نیازمند بهره داشتن از قدرت اراده است.

سرشت آدمی به کشش‌های ظاهری تمایل دارد و ممکن است به دلیل جاذبه‌های ظاهری، با افرادی طرح دوستی بریزد که در دراز مدت به ضرر وی بینجامد. برای مثال ممکن است شخص با فردی آشنا شود که توانایی دارد در زمینه‌های مختلف او را یاری کند و به اصطلاح «کار او راه بیندازد»، اما به دروغ‌گویی عادت دارد. به دلیل بهره داشتن از این نقطه قوت، ممکن است تمایل زیادی به طرح دوستی با او داشته باشد. اما باید دانست که ضررهای احتمالی دوستی با چنین فردی، بیش از سود اوست. سخن امام‌A ترسیم‌کننده سعادت فرد در طول زندگی اوست، و توجه به این چارچوب، سعادت انسان را تضمین می‌کند.

البته باید توجه داشت که رفاقت و دوستی با نصیحت و یاری متفاوت است. اگر چه باید از دوستی با افرادی با ویژگی‌های یاد شده دوری کرد، اما در صورت نیاز، باید به نصیحت و یاری آنان اقدام کرد.

ضرورت آموزش معیارهای دوستی به فرزندان

والدین وظیفه دارند معیارهای گزینش دوست را به فرزندان خود آموزش داده و آنان را در این راستا راهنمایی و نصیحت کنند.

غالب افراد نصیحت‌پذیر نیستند، مگر افرادی که از نیروی عقل بهره کافی دارند. افراد عاقل موعظه را به گوش جان می‌خرند و ترتیب اثر می‌دهند؛ اما آن که بهره کمتری از عقلانیت دارد، تا آن زمان که «بیازماید و با آزمایش یقین حاصل کند» یا تا آن هنگام که «سرش به سنگ بخورد» به موعظه ترتیب اثر نمی‌دهد. برای مثال، راننده‌ای که همیشه تند می‌راند، تا آن زمان که حادثه‌ای برایش رخ ندهد، به نصایح اطرفیان مبنی بر کاهش سرعت، وقعی نمی‌نهد.

این معیارها باید به فرزندان و نوجوانان آموزش داده شود، فرزندی که از کمال عقل بهره‌مند باشد، از آن بهره گرفته و در زندگی خود اجرا می‌کند.

پرسش: چرا افراد با چنین اشخاصی رشته دوستی می‌بندند تا نیاز به هشدار باشد؟

-نادانی

نادانی «جهل به موضوع» و «جهل به حکم» را در برمی گیرد. به این معنا که شخص نمی داند که دوستش چنین ویژگی هایی دارد (جهل به موضوع)؛ یا می داند احمق و یا خسیس است، اما از پیامدهای دوستی با چنین اشخاصی، ناآگاه است (جهل به حکم).

-غفلت

تفاوت میان جهل و غفلت آن است که شخص جاهل نمی داند، اما شخص غافل می دانسته، اما ذهنش از این مطلب منحرف شده است.

-نیاز

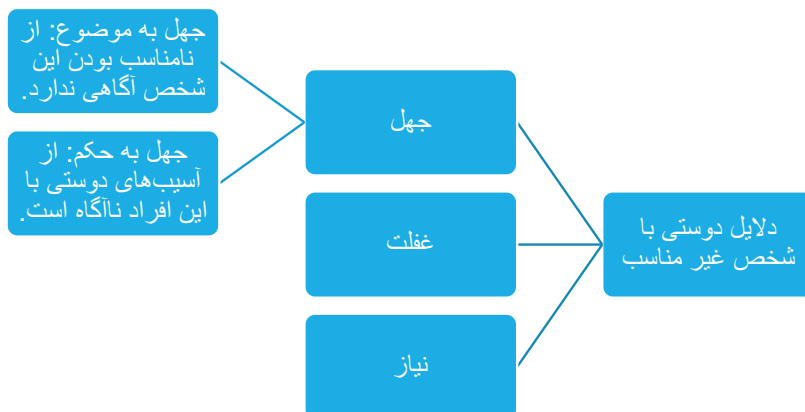
گاه شخص به دلیل نیاز مالی، نیاز به واسطه گری، کمک و...، با دیگری پیوند دوستی می بندد، چرا که می بیند این شخص، به رغم اتصاف به حمق یا دروغ گوئی از مشکلاتش گره می گشاید.

- مجموعه عوامل فوق

گاه نیز علت دوستی آمیخته ای از عوامل فوق است. حتی در صورت نیاز به چنین افرادی و بهره بردن از آنان، باید از دوستی با آنان برحذر بود؛ چرا که شخص عاقل، میان اهم و مهم، سود

همراه داشته باشد، اما ترک دوستی، در دراز مدت سود بیشتری را در پی دارد و ضررهای آتی را از آدمی دور می‌کند. دوستی با این افراد را می‌توان به همراهی با سارق‌ی تشبیه کرد که شما را در حمل و نقل وسایلتان یاری می‌کند، اما در آینده به اموال و دارایی شما دستبرد می‌زند.

در برقراری رابطه با این گروه‌ها، باید به کمترین مقدار ممکن بسنده کرد، هم چون اکل میته که باید به کمترین مقدار -آن هم در شرایط اضطرار- بسنده کرد؛ و اگر شخصی ناچار دست نیاز به چنین افرادی دراز کرد، نباید آن را به رابطه دوستانه مبدل نماید.



آیا خطاب به شخص جاهل لغو نیست؟

اشاره شد که یکی از عوامل دوستی با افرادی متصف به ویژگی‌های فوق، عدم آگاهی شخص از وجود این ویژگی‌هاست (جهل به موضوع). با توجه به آن‌که در علم اصول اشاره شده که تکلیف باید برای فایده‌ای باشد و اگر برای فایده نباشد، لغو است، این پرسش مطرح است که در صورت جهل به موضوع (و نا آگاهی شخص از وجود این اوصاف در دوست) آیا این خطاب حَسَن است؟ در پاسخ باید گفت که این بیان، نوعی آگاهی را در شخص ایجاد می‌کند که او را به بررسی شخصیت دوست وامی‌دارد. به عبارت دیگر سخن امام A الفات غافل است. علاوه بر آن یکی از نکات مطرح شده در علم اصول آن است که اگر در میان میلیون‌ها مخاطب، تنها عده‌ای، بلکه حتی یک نفر به فرمان عمل کند، برای توجیه خطاب به مکلف کافی است.

اشاره به این نکته نیز ضروری است که دانستن این حکمت، باید شخص را به این اندیشه وادارد که مبدا خود مصداق یکی از افرادی باشد که امیرمؤمنان A از دوستی با آنان نهی نموده. از حماقت، دروغ، بخل و گناه به دور باشد تا بزرگانی که این حکمت را درک کرده‌اند، از دوستی با وی نپرهیزند.

گونه‌های حماقت

حکمت و حماقت، تنها به یک جنبه از زندگی اختصاص ندارد، بلکه جنبه‌های گوناگون را در برمی‌گیرد. ممکن است شخصی در جنبه‌ای از حکمت بهره داشته باشد، اما در جنبه دیگری

دارای حماقت باشد. برای مثال ممکن است در جانب امور اقتصادی از توان مدیریت بالایی بهره داشته باشد، اما از فهم سیاسی بی بهره باشد.

برخورداری از فهم و حکمت در یک زمینه به این معنا نیست که شخص اجازه تدخل در همه مسائل را به خود بدهد. شخصی که در یک زمینه از حکمت بهره دارد، باید تنها به همان قلمرو بسنده کند و از دخالت در دیگر جنبه‌ها بپرهیزد.

شخصی که از عقل اقتصادی خوبی بهره‌مند است، اما فهم سیاسی ندارد، باید از اظهار نظر در مسائل سیاسی بپرهیزد. هم چنین شخصی که در زمینه سیاست، حقوق، روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی تخصص دارد، باید از اظهار نظر در مسائل فقهی و اصولی بپرهیزد، چون در این رشته تخصص ندارد؛ و یکی از مصادیق حماقت آن است که شخص در رشته‌هایی که در آن تخصص ندارد، نظر بدهد.

عقل دو نوع است: عقل نظری و عقل عملی.^۱ ممکن است شخص از عقل نظری بسیار خوبی بهره‌مند باشد، اما عقل عملی ضعیفی داشته باشد. برای مثال برخی سال‌های مدیدی را صرف

^۱ تفاوت بین این دو عقل، در تفاوت بین اموری است که ادراک می‌شود. اگر مسأله ادراک شده از امور عملی نباشد، و از مسائلی باشد که دانستی است، در این صورت عقل را **عقل نظری** می‌گویند مانند علم به اینکه کل از جزء بزرگ‌تر است.

اما اگر مسأله ادراک شده مربوط به امور عملی باشد، به این معنا که دانستن آن برای عمل کردن است؛ به آن **عقل**

عمل گفته می‌شود. مانند: چنانچه در قضاوت که از این به آنرا **عقل عملی** می‌گویند که عمل که در امور و نظام است.

تدریس نحو می‌کنند، اما در حین سخن، دارای اشتباهات نحوی زیادی هستند. چنین افرادی علم نحو را به صورت نظری آموخته‌اند نه عملی. شخصی که از عقل نظری خوبی برخوردار است، باید از دخالت در مسائل عملی دوری گزیند.

بنا بر این حماقت و حکمت در همه زمینه‌ها جریان دارد و در هر زمینه نیز دارای رتبه‌ها و درجه‌های متعددی است. یک رهبر باید در انتخاب کارگزاران خود با هوشیاری و آگاهی عمل کند و افرادی که در یک زمینه قوی هستند را در زمینه‌های دیگر وارد نکند.

فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ؛

چرا که می‌خواهد به تو سود برساند اما زیان می‌رساند.

شخص احمق ممکن است محبت و مهر زیادی به دوستش داشته و در صدد سودرسانی به وی باشد، اما به دلیل نادانی و حمق به او زیان رساند. از این رو برای اجتناب از آسیب، باید از دوستی با شخص احمق یا گزینش او به عنوان همسر یا شریک صرف نظر کرد. داستان دوستی خاله خرسه، داستان معروفی است که به خوبی بر این حقیقت دلالت می‌کند.

حال اگر شخصی ناگزیر به ایجاد رابطه با شخص احمق است، چگونه پیامدهای منفی این

رابطه را از بین ببرد؟

در پاسخ باید گفت که چنین شخصی باید در کاستن آثار منفی این هم نشینی بکوشد. از دوستانه شدن این رابطه بپرهیزد؛ در برخوردها محتاطانه عمل کند و از دل سپردن به نصایح چنین شخصی بپرهیزد؛ تا آثار منفی این هم نشینی به کمترین مقدار کاهش یابد. البته باید از ابراز این مسأله خودداری کند تا زمینه ناراحتی و دل گرفتگی به وجود نیاید.

خوش مشرب‌تر و خوش سخن‌تر از صاحب در تمام عمرم ندیدم. لذت بخش‌ترین ساعت‌های زندگی من لحظاتی بود که در کنار او سپری می‌شد و همین باعث شد براین نقطه ضعف او، که اهل دانش و دانش ورزی نبود، چشم ببندم. بی‌گدار به آب می‌زد و بارها به زمین گرم خورد. پرچانگی او بر روی رفتار و تصمیمات من بی‌تاثیر نبود. زیبایی هم نشینی‌اش، تلخی تأثیر منفی سخنانش را از یادم می‌برد. برخی اشتباه‌ها کوچک هستند و تأثیر آن روی زندگی کوتاه مدت است. از این ضربه‌ها از راهنمایی‌های صاحب کم نخوردم. زمانی که به خواستگاری دختری از خانواده‌ای معروف اما از نظر مالی ضعیف، رفتم، زمزمه‌های صاحب کار خودش را کرد. من از ازدواج با مریم منصرف شدم و دختر پولدار شهر را گرفتم. اکنون روزگار من از نصیحت‌های احمقانه‌ی صاحب سیاه است. زندگی من زندگی نیست، اما

۱. برخی لذت‌ها سرانجامی دردناک رقم می‌زنند.

۲. شناخت و گزینش افرادی که بر روی ما تاثیر می‌گذارند، بسیار مهم است.

۳. ضررهای بزرگ پس از نادیده گرفتن ضربه‌های کوچک پدید می‌آیند.

۴. در گزینش دوستان دقت فراوانی لازم است.

الفونت متمایز مثل بقیه کاربرگها

ب- پرهیز از دوستی با بخیل

وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛

از دوستی با بخیل پرهیز که به هنگام شدیدترین نیاز، از یاری تو فرومی‌نشیند.

بخل، صفتی روحی و ذاتی است، و به دارایی یا نادار بودن ارتباطی ندارد. بخل -هم چون حماقت- در جنبه‌های مختلف زندگی بروز دارد: ممکن است شخصی در بخشش پول کرم داشته باشد، اما در بذل نصیحت، علم آموزی، یا بخشش آبرو در راه خدا بخل بورزد. اگر چه ممکن است گفته شود که منصرف از کلام امام علیه السلام بخل در مال است، اما این انصراف بدوی است. بنا بر این باید از دوستی با هر که در زمینه‌ای به بخل متصف است، دوری نمود.

ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا باید از دوستی با آن که نه کرم دارد و نه بخل می‌ورزد نیز دوری گزید؟

در پاسخ باید گفت که ویژگی‌های روحی دو نوعند:

- رابطه برخی صفات از قبیل ضدینی است که سومی ندارند. برای مثال، بنا بر نظر بسیاری

از علما، عدالت و فسوق دو ضد هستند که سوم ندارند.

- اما برخی ویژگی‌ها از قبیل ضدینی هستند که سوم دارند. سخاتمندی و بخل از این قبیل است. به این معنا که ممکن است شخصی نه بخیل باشد نه کریم.

امام A ما را از دوستی با شخص خسیس برحذر می‌دارد، اما طرح دوستی با غیر بخیل اشکالی ندارد، چه سخاوتمند باشد و چه نباشد.

علت پرهیز از دوستی با شخص بخیل

فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ چرا که به هنگام شدیدترین نیاز، از یاری‌ات فرومی‌نشیند.

منظور از يَقْعُدُ عَنْكَ کوتاهی در یاری رسانی است. در این عبارت مجاز حذف به کار رفته که یکی از گونه‌های بلاغت و زیبایی کلام است. نمونه این نوع مجاز، در آیات متعددی دیده می‌شود، برای مثال منظور از آیه «وَسُئِلَ الْقَرْيَةُ؛ از قریه بپرس.»^۱ پرسش از اهل قریه است.

دلیل پرهیز از دوستی با بخیل آن است که چنین شخصی در زمان نیاز، از یاری دوست خود سربرمی‌تابد. البته امام A در مقام استقرای تام نیستند، بلکه در مقام بیان آثار مترتب بر این دوستی، یا مصادیق آن هستند.

هنر انتخاب تعلیل

یکی از فنون مهم در قانع سازی مخاطب، چه در گفتار و چه در نوشتار، انتخاب نکته‌هایی است که بیشترین تأثیر را بر مخاطب دارد.

دلیل ذکر شده، مهم‌ترین علت پرهیز از دوستی با چنین فردی نیست. علت اصلی عدم رفاقت با این افراد آن است که طبیعت مسری است. شخص بخیل نه تنها از بخشش مال خود به دیگری ابا دارد، بلکه مانع از بخشندگی دیگران است. دوستی با چنین شخصی، بر اثر گذر زمان، به حساست فرد می‌انجامد. اما این عامل قدرت بازدارندگی زیادی ندارد؛ و برخی مخاطبان در سطح بالایی از عقلانیت، که آنان را به عمل به مضمون روایت سوق دهد، نیستند. از این رو برای تحریک شنونده به این عامل غیر اهم اشاره شده. چرا که این عامل، مخاطب را به شدت تحریک می‌کند: ممکن است شخص به مال یا واسطه‌گری و یا.... نیاز پیدا کند، و هنگام تقاضا از دوست خسیس، با اعراض او رو به رو شود؛ در نتیجه دچار سرخوردگی و ناراحتی شود. اشاره به این عامل، مخاطب را به عمل به مضمون سخن سوق می‌دهد.

در ذهن من مرد یعنی غیرت، یعنی پشتوانه یعنی دادرس. کمک و دستگیری از همه اصل اول زندگی من بود. وقت و بی‌وقت، گاه و بیگاه، شب و روز در خدمت خانواده و دوست و آشنا بودم. پول و اعتبار و مهربانی بی‌شائبه‌ام،

دوستان زیادی را دور من جمع کرده بود. اما صد افسوس که آنها را نشناختم و سال‌های سال زندگی خود را در کنار آنها گذراندم.

فراز و نشیب دنیا را همه با چشم خود دیدیم. روزی رسید که من به زمین خوردم، ورشکست شدم و اندوه فراوانم به سگته‌ی قلبی خاتمه یافت. ساعت ملاقات، برای آمدن دوستان، چشم به در بودم؛ اما تنها طلبکاران به عیادت من آمدند و دیگر روی دوستان را ندیدم. دوستانی که سال‌ها از مال من لذت بردند. طعم تلخ بخلشان، تمام وجودم را تلخ کرد. این تلخی بهایی بود تا بدانم:

۱. ریشه‌یابی علت نزدیک شدن دوستان به فرد لازم و ضروریست.
۲. مهربانی و خدمت برای افراد وظیفه‌ی متقابل ایجاد نمی‌کند بلکه هرکس، بنابر ذات خویش عمل می‌کند.
۳. رفتار بخیل به شدت آزار دهنده است.

ج- پرهیز از دوستی با فاجر

وَإِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالنَّافَةِ.

از دوستی با شخص فاجر پرهیز که تو را به بهای اندک می فروشد.

النَّافَةُ؛ اندک، بی ارزش.^۱

گروه سومی که از مصاحبت و دوستی با آنان منع شده، شخص فاجر، یعنی گناهکار است؛ فاجر در اصل به معنای شکافتن است. گناه را بدان جهت فجور گویند که پرده دیانت را پاره می کند.^۲

منظور از فاجر هر کسی است که برای خدا و احکام او حرمتی قائل نیست، چون شخص خیانتکار، دروغگو، شخصی که غیبت و بدگویی می کند یا کسی که در صفحه های غیر شرعی چشم را با دیدن صحنه های حرام آلوده می کند.

علت اجتناب از دوستی با فرد گناهکار آن است که چنین شخصی، همان گونه که برای خدا و احکام آن ارزش و حرمت قائل نیست، برای دوست خود نیز ارزش قائل نیست؛ همان گونه که حرمت حکم غیبت را دریده و از دیگری نزد دوست بدگویی می کند، نزد دیگری نیز بدگویی دوست را خواهد کرد. شخص فاجر، دوست خود را در مقابل اندک بهایی می فروشد، چرا که

برایش حرمتی قائل نیست. طبیعت برخی وفاداری است و در سخت‌ترین شرایط دوست خود را رها نمی‌کنند؛ اما عده‌ای در برابر اندکی ثروت یا مقام و شهرت، دوست خود را می‌فروشند.

در میان حیوانات، «وفا» یکی از صفات بارز سگ است، این ویژگی ضرب المثل شده و گویند: وفا را باید از سگ آموخت، به گونه‌ای که هر اندازه صاحبش او را بزند یا براند، باز می‌گردد. اما کرکس به بی‌وفایی شهره است، از آلوده‌ترین حیوانات، و همواره در جست‌وجوی لاشه‌های فاسد حیوانات است، از این رو آن را جاروی صحرا نامیده‌اند. شخص فاجر، کرکس صفت است.

دیگر بازتاب‌های دوستی با گناهکار

البته امام A تنها به یکی از علت‌ها اشاره کرده‌اند. دوستی با گناهکار آسیب‌های زیادی دارد، از جمله:

– امکان دارد آبروی انسان را بریزد.

– دوستی با گناهکار معمولاً بستر ساز آلودگی به گناه است.

شاید کودکانی را دیده باشید که برای هم‌سالان خود، بدآموزی دارند و آنان را به رفتارهای نامناسب، تماشای فیلم یا... تشویق می‌کنند. شخص فاجر، معمولاً دوست خود را در ارتکاب گناه، با خود همراه می‌کند. از این روست که گفته‌اند برای شناخت یک شخص، باید در مورد دوستان او تحقیق کرد؛ اگر دوستان او از دانشمندان و پرهیزکاران بودند، او نیز چو آنان است، و اگر آنان اهل

گناه بودند، او نیز اهل گناه است چرا که هر شیء، جذب شبیه خود می‌شود، و دوستی‌ها نیز نمایانگر شخصیت حقیقی افراد است.

کیوتر با کیوتر باز با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز

البته همه گناهکاران، دوست خود را به بی‌ارزش نمی‌فروشدند. در این سخن، به حکمت پرهیز از دوستی با فاجر اشاره شده، نه علت آن و علت با حکمت متفاوت است.

تفاوت حکمت و علت

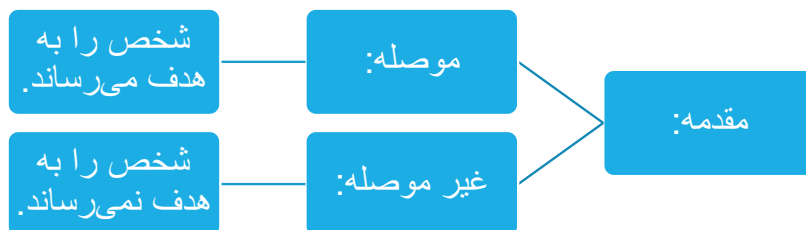
در تعریف علت گفته‌اند: «ما یدور الحکم مدارها وجودا و عدما؛ آن چه که وجود یا عدم حکم، بر مدار آن می‌چرخد.» اما حکمت چنین نیست، و وجود و عدم حکم، بر آن متوقف نیست. برای مثال در نهی از نوشیدن شراب گفته شده: «از نوشیدن شراب باید دوری کرد، چرا که مستی آور است.»

مستی، حکمت حرمت شراب است نه علت آن؛ مستی در اثر نوشیدن شراب، غالبی است نه دائمی. از این رو نوشیدن حتی یک قطره شراب، با وجود آن که مست کننده نیست، حرام است؛ هم چنین نوشیدن برای کسی که به شرابخواری عادت کرده و در اثر نوشیدن، مست نمی‌شود، حرام است و حکم حرمت، حتی بر شرابی که مست کننده نیست، مترتب است. از این رو گفته‌اند که تعلیل‌های شارع، حکمت هستند، یعنی غالبا چنین است نه دائما.

با اشاره به یک مثال بحث را روشن می‌کنیم. در قوانین راهنمایی و رانندگی، علت ایست و توقف کامل پشت چراغ قرمز، جلوگیری از بروز تصادف است. این تعلیل، در واقع حکمت است؛ به این معنا که غالباً رعایت این قانون، از رخ دادن حادثه جلوگیری می‌کند، اما گاه، برای مثال زمانی که خیابان کاملاً خلوت است، با وجود آن‌که امکان حادثه وجود ندارد؛ رانندگان هم‌چنان ملزم به رعایت قانون و توقف در پشت چراغ قرمزند.

آیا همیشه شخص فاجر، دوست خود را در مقابل شیء بی‌ارزش می‌فروشد؟

برای پاسخ به این پرسش، به یکی از اصول مهم مطرح شده در علم اصول اشاره می‌کنیم. مقدمه دو گونه است: مقدمه موصله و مقدمه غیر موصله.



مقدمه موصله به معنای مقدمه‌ای است که شخص را به هدف می‌رساند؛ اما مقدمه غیر موصوله به آن دسته از مقدماتی گفته می‌شود که شخص را به هدف نمی‌رساند. برای مثال:

- شخصی برای خرید نان از منزل بیرون می‌رود؛ راه رفتن، مقدمه‌ی رسیدن به نانوايي و خرید نان است؛ حال اگر شخص به مقصد رسید و نان را تهیه کرد، این مقدمه موصله است؛ اما اگر به هر دلیلی به مقصد نرسید، این مقدمه غیر موصله است.

- شخصی که فرزندان خود را به گونه‌ای می‌پرورد که در زمره دانشمندان قرار بگیرند، اگر خواسته او محقق شد، مقدمه او موصله بوده؛ اما اگر هدف او محقق نشد، مقدماتی که تدارک دیده، غیر موصله بوده است.

یک بولت دیگه و فونت متفاوت

در این حکمت، مقدمه غالباً موصله است، یعنی اغلب شخص فاجر و گنهکار، دوست خود را در مقابل مقاصد و خواسته‌های خود می‌فروشد. البته ممکن است مواردی نیز استثنا باشد.

این قانون به افراد اختصاص ندارد، بلکه در روابط بین دولت‌ها نیز صدق می‌کند. زمانی که دولت‌های بزرگ، دست دوستی به سوی کشوری دراز می‌کنند، به آن معنا نیست که خواهان خیر و صلاح اویند! آنان در پی مصلحت خویشند، و هر زمان مصالح خود را در دوری از این کشور ببینند، در ترک آن شک نخواهند کرد. از این رو باید از دوستی با دولت‌های فاجر دوری کرد، چرا که ممکن است کشور را به ارزان فروخته و نتایج شومی را به دنبال داشته باشد.

بیشترین شوق و هیجان ما در کودکی، لحظه‌ی سرخوردن از سرسره بود. سهیل پایه‌ی ثابت تمام تفریح‌ها و پارک‌های دو نفره‌مان بود. رشته‌ی این دوستی قطع نشد، اما هیچ گاه فکر نمی‌کردم در میان‌سالی نیز سهیل از لیزلیزک پارک که نه، از پرتگاه دو دنیا سقوط کند. مرد خوب و مومنی بود. اما دوستی با همکار لاابالی مقاومتش را در هم کوبید. همیشه به جشن‌ها و پارتی‌های شبانه تشویق می‌شد و مقاومت می‌کرد؛ اما در نهایت با شنیدن «یک شب هزار شب همیشه»؛ «بیا لذتی ببریم» مقاومتش در هم شکست. پس از آن مهمانی، سهیل دیگر سهیل سابق نبود. از زمین و زمان ایراد می‌گرفت. خالکوبی‌هایی با نمادهایی عجیب روی بدنش نمایان شد. پوشش، گفتار، و رفتارش رفته رفته تغییر کرد. ضربه‌ی کاری زمانی بود که شنیدم شیطان پرست شده است. کنار گذاشتن سهیل اگر چه سخت بود، اما دیگر ارزشی برای من نداشت. شب‌ها در اندوه از دست رفتن سهیل می‌اندیشیدم:

۱. لغزش سنگ، زیر پای انسان شوخی بردار نیست، یک اعتماد نابجا شخص را همان زخم‌های بی‌شمار سقوط در ته دره می‌کند.
۲. یک شب هزار شب می‌شود، شبی که به حرام بگذرد.

فونت متمایز مثل بقیه کاربرگها

۴. پاسخ مثبت به هر درخواستی عاقبت خوشی ندارد.

چهار توصیه در اخلاق اجتماعی

د- پرهیز از دوستی با دروغ‌گو

وِ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

و از دوستی با دروغ‌گو برحذر باش، که هم‌چو سراب است، دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌نمایاند.

در این سخن دروغ‌گو به سراب تشبیه شده. ویژگی سراب آن است که زمین خشک را بسان آب جلوه می‌دهد؛ این تشبیه، تشبیه در جامع و تمثیل به مصداق است. به این معنا که همان‌گونه که سراب غیر واقعی را واقعیت می‌نمایاند، شخص دروغ‌گو نیز حقایق را واژگون می‌کند. معدوم را موجود، و موجود را نیست و معدوم جلوه می‌دهد. برای مثال صفات نیک دشمن را نفی می‌کند؛ صفات ناشایست خود یا دوست خود را انکار می‌کند؛ ادعای وجود صفات نیکی را در خود یا دوست خود دارد که در حقیقت وجود ندارد. شخص دروغ‌گو، در پی مصالح خود روان است و مصلحت‌ها و مفسده‌ها را بر اساس خواست خود، واژگون می‌کند. از آن‌جا که مصالح و مفاسد بر اساس حقایق است، دروغ‌گو نخستین دشمن مصالح و مفاسد به شمار می‌آید.

برای مثال اگر شخصی مشاوره دروغ‌گو استخدام کند، مشاور بر اساس مصالح شخصی خود مشورت می‌دهد، بدین ترتیب ممکن است ضررهایی را متحمل شخص کند.

بنظر من چاخان مناسبترین لقب برای ثریا است. سال‌ها قبل، از فردی با روحيات ثریا چنان زخمی خوردم که دردش را التیامی نمی‌یابم. وقتی به یاد می‌آورم چگونه با دروغ‌او، زندگی‌ام ویران شد، ساعت‌ها تنها ماندن را بر لحظه‌ای کنار ثریا نشستن، ترجیح می‌دهم. من می‌دانم در دقایقی اندک، چگونه می‌تواند فرد را از خیر دور و به شر نزدیک کند. با چرب‌زبانی و دروغ‌گویی و واران‌ه جلوه دادن حقایق همه را شیفته‌ی خود می‌کرد من اما، از دور می‌دیدم که دوستی با او چگونه یکی یکی از دوستان را، به فرجام و سرانجام شومی می‌کشاند. من با دوستی دوستان با او دیدم که:

۱. دوست دروغ‌گو، حقایق را واران‌ه جلوه می‌دهد.
۲. چرب‌زبانی دروغ‌گو اگر چه در لحظه می‌تواند لذت بخش باشد اما ضرر آن در آینده مشخص خواهد شد.
۳. دوست دروغ‌گو، در صدد ویران کردن زندگی دیگران است.
۴. درد قطع برخی دوستی‌ها کمتر از درد ضرر دوستی با او است.

دروغ‌گویی گاه ویژگی شخص است، گاه نیز طبع عام و غالب یک خانواده است؛ هم چنان که خانواده‌هایی به سخت‌کوشی، علم دوستی، یا تن‌پروری متصفند، ممکن است این ویژگی در میان برخی خانواده‌ها به اندازه‌ای ریشه دواند که به آن شناخته شوند.

برخی احزاب، گروهک‌ها و دولت‌ها نیز ممکن است به دروغ‌گویی شناخته شوند. وعده و وعیدهای دولتی که به دروغ‌گویی معروف است، نباید مورد تصدیق قرار بگیرد.

دروغ سطحی و دروغ ماهرانه!

دروغ را می‌توان در دو گروه دسته‌بندی کرد: دروغ سطحی؛ که کذب آن آشکار و واضح است؛ و دروغ ماهرانه. دروغ‌گوی تردست، ابتدا به اندازه‌ای راست می‌گوید که مورد پذیرش و مقبولیت قرار بگیرد، سپس سخن کذب خود را در لابه‌لای دیگر سخنان خود به گونه‌ای جاسازی می‌کند که مورد تصدیق قرار بگیرد.

برای مثال برخی شبکه‌های خبری چون بی‌بی‌سی اگر چه دقیق‌ترین اخبار را بازگو می‌کنند، اما گاه یک خبر دروغ، به صورت هدفمند و زیرکانه در لابه‌لای اخبار طراحی می‌شود. بدین ترتیب اگر چه ۹۹٪ خبرهای گزارش شده، صحیح می‌باشد، اما هدف آن خبر کذب است که مورد پذیرش همگان قرار می‌گیرد. گاه نیز اصل خبر صحیح است، اما بیان آن، به صورت هدفمند و مغرضانه است. تفصیل این سخن باید در دانش رسانه مورد بررسی قرار بگیرد.

لازمه سفر در دنیای کنونی، داشتن گذرنامه است.^۱ کشوری که مهم‌ترین مرکز جعل گذرنامه بود، پذیرای فراریان و مجرمان زیادی، سیاسی و غیر سیاسی، بود. هزینه گذرنامه جعلی، بنا بر نوع آن، متفاوت بود.^۲ بعدها مشخص شد که جعل گذرنامه، زیر نظر دولت انجام می‌شد و صادرکنندگان پاسپورت‌های جعلی، نشانندگان دولت بودند. آنان گزارش کاملی را از فراریان به اطلاعات مخابره می‌کردند تا بر مجرمان مد نظر، قبضه اندازند.

^۱ لازم به اشاره است در اسلام، گذرنامه باطل است و قید و بندی برای

مسافرت وجود ندارد.

^۲ این جریان مربوط به گذشته است، که صدها و جعل حواص، ممکن بود، اما

حکمت ۴۰:

لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَتْ بِالْفَرَائِضِ.

زمانی که مستحبات، به واجبات ضرر برساند، باعث قرب و نزدیکی به خدا نگردد.

نَوَافِل از ریشه نفل و به معنای زیادت است.^۱ منظور از نوافل تمام اعمال غیر واجبی است که به قصد قربت انجام می‌گیرد و تخصیص آن به نمازهای نوافل یومیه، بعدها عرفی شد.^۲ «فَرَض» در اصل به معنای تعیین و قطع است. تقدیر و اندازه‌گیری را نیز فرض گویند.^۳ واجبات را شاید از این رو فریضه می‌گویند که مقدار و اندازه آن مشخص است.

^۱ قاموس قران، ج ۷، ص ۹۹.

^۲ بحواله ابن کثیر، ص ۵۰، ج ۴، ص ۴۸۶.

گاه شخص، مسائل واجب خود را ترک کرده و به امر مستحب یا مباح مشغول می‌شود؛ برای مثال، به جای پرداختن به دو واجب امر به معروف و نهی از منکر، به نمازهای مستحب روی می‌آورد؛ حال آن که هدایت دیگران واجب است و هیچ مستحبی نباید مانع این واجب شود.

برخی والدین گاه چنان در روزمرگی و پرداختن به مسائل مادی فرزندان غرق می‌شوند، که نیاز اساسی و بنیادین فرزند را که تربیت است، کاملاً فراموش می‌کنند، در حالی که بنا بر آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ؛ خود و خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنید»^۱ تربیت واجب است.

تعارض و تزاحم

در علم اصول، دو بحث به نام «تعارض» و «تزاحم» مطرح است. باب تزاحم از مهم‌ترین باب‌هایی است که به طور بنیادین در علم اصول مطرح می‌شود، اما در فقه و جامعه نیز جریان می‌یابد.

تزاحم به این معناست که دو موضوع، هر دو ملاک حسن و مصلحت دارند، اما ملاک یکی بر دیگری غالب است. برای مثال شیر دادن به بچه ملاکی دارد و نیکوست، نماز خواندن نیز ملاک خوبی دارد، اما کدام بهتر (احسن) است؟ تشرف به حرم مطهر و تلاوت قرآن نیز هر دو ملاک حسن را دارند، اما کدام بر دیگری برتری دارد؟ زیارت کربلا برتر است یا تشرف به حج؟ (در

خصوص این مورد روایات بر افضلیت زیارت کربلا اشاره دارد و ثواب زیارت امام حسین A معادل با ثواب یک میلیون حج بیان شده است.^۱

موارد ذکر شده، نمونه‌هایی ساده در باب تراحم است. مواردی نیز وجود دارد که تشخیص آن دشوار است. برای مثال شخصی که می‌خواهد به امر به معروف و نهی از منکر بپردازد، بهتر است به سخنرانی روی آورد یا نگارش؟ زمان خود را صرف تربیت ۵ جوان کند یا تولید یک فیلم تأثیرگذار؟

در تراحم، اگر امر بین واجب و مستحب دائر باشد، تشخیص آن آسان است، چرا که ملاک مصلحت در واجب مهم‌تر است.

^۱ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ حَتَّى يَظُلَّ عِنْدَهُ بِأَكْبَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِثَوَابِ أَلْفِي [أَلْف] حِجَّةٍ وَ أَلْفِي [أَلْف] أَلْفِ عُمْرَةٍ؛ هر که حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند... روز قیامت خدا را با ثواب ۲ میلیون حج و دو میلیون عمره ملاقات خواهد کرد. کامل الزیارات، ص ۱۷۴.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَرَفَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حِجَّةٍ مَعَ الْقَائِمِ وَ أَلْفَ أَلْفِ عُمْرَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ. هر که امام حسین علیه السلام را در روز عرفه زیارت کند، خدا ثواب یک میلیون حج با حضرت حجت عجل الله فرجه و یک

اما اگر امر بین دو واجب، دو حرام یا دو مستحب دایر شود، تشخیص اهم گاه بسیار مشکل است. در زیر، به برخی موارد تراحم بین دو حرام، دو واجب و دو مستحب اشاره می‌شود.

تراحم بین دو حرام: دروغ بگوید یا مورد سرقت قرار بگیرید؛ شراب بنوشد یا انگشت او را قطع کنند؟

تراحم بین دو واجب: مانند تراحم بین ادای نماز واجب، و نجات جان مسلمانی که در خطر است و فرض بر آن است که اگر نماز واجب را به جای آورد آن شخص غرق می‌شود، و در صورتی که آن شخص را نجات دهد، نماز قضا می‌شود.

تراحم بین دو مستحب: به تلاوت قرآن بپردازد یا به نماز شب؟ به شرح و ترویج صحیفه سجادیه روی آورد یا نهج البلاغه (با فرض آن که زمان برای هر دو گزینه ندارد). به فقه بپردازد یا اصول؟ یک مادر به امور خانواده و فرزندان بیشتر رسیدگی کند یا به امور اجتماعی بپردازد؟

تراحم در روابط اجتماعی: دوستانی هستند که پرسودند، و دوستانی که کم سود و پرتوقع. اگر چه سود اولی بیشتر است، اما مورد توجه کمتری قرار می‌گیرد. خردمند آن است که بتواند در میان روابط اجتماعی نیز تعادل را ایجاد کند.

برخی کودکان اظهار نیاز بیشتری به محبت می‌کنند، اما برخی کودکان درون‌گرا هستند و زیاد اظهار نیاز نمی‌کنند. غالب افراد توجه بیشتری به کودکان برون‌گرا دارند، حال آن که ممکن است افراد درون‌گرا، در صورت بی‌توجهی، دچار آسیب‌های روانی بیشتری شوند.

البته گزینش اهم، بسیار سخت است و اگر چه ضوابط و ملاک‌هایی را برای آن بیان کرده‌اند، اما علمای بزرگ در برخی مصادیق آن متحیرند. شخص فرزانه آن است که بتواند انتخاب نیکویی داشته باشد و اهم را برگزیند، اما این مسأله نیازمند مطالعه و مشورت بسیار است.

شناخت هم چیز خوبی است. باورم نمی‌شود شخصی در مقابل امام معصوم علیه السلام بایستد و بگوید: چه سود اگر نواده رسول خدا باشی، و از کتاب خدا ناآگاه! من حساب کتاب کردم، یک دزدی و کلی پول و رسیدگی به ده فقیر خیلی هم معامله‌ی سودمندی است. یک گناه از ده حسنه کم کن می‌شود نه حسنه، و باز هم کفه‌ی حسناتم بالاتر است.^۱

به راستی او دین را چگونه می‌دید؟ اصلاً اسلام را از چه کسی فراگرفته بود؟ متوجه شدم او ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام است. اسلام او به چه کار آید وقتی پیرو امامان شریعت نباشد؟ گیریم دزدی نکند و فقط کار خیر انجام دهد، وقتی در لجن زار متعفن باشد، کجا را می‌خواهد بیاراید. می‌اندیشم:

۱. شناخت اولویت‌ها در روزمرگی‌ها چقدر ضروری است.

۲. اهمیت بخشی به کارها را باید از دین فراگرفت.

۳. واجبات و مستحبات را باید آموزش دید.

۴. لحظه‌ای برخلاف رضایت امام اندیشه نکرده و یا گامی برنداریم.

در با فونت متمایز. مثل بقیه
حذف نشود.

آن چه گذشت کاوشی کوتاه در حکمت‌های نغز پربار نهج البلاغه بود. امید است آن را
فراروی راه زندگی‌مان قرار دهیم تا سعادت دنیا و آخرت را از آن خود کنیم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

عید فطر ۱۴۴۱

قم مقدسه؛

عش آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین

کتابنامه

* قرآن کریم * نهج البلاغه (صبحی صالح)

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمانی (للصدوق)، ۱جلد، کتابچی - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ش.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۴جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ق.

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر - بیروت، چاپ: سوم، ۱۴۱۴ق.

۴. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، انتشارات اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۵ش.

۵. حسینی شیرازی، محمد، أنفقوا لکی تتقدموا، ۱جلد، مطبعة نجف الاشرف - عراق

٦. حسینی شیرازی، سید محمد، توضیح نهج البلاغه، ٤جلد.
٧. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ٢٠جلد، دارالفکر - بیروت، چاپ: اول، ١٤١٤ق.
٨. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ١جلد، مدرسه الإمام المهدي (علیه السلام) - قم، چاپ: اول، ١٤٠٨ ق.
٩. منسوب به امام جعفر بن محمد (علیه السلام)، مصباح الشریعة، ١جلد، اعلمی - بیروت، چاپ: اول، ١٤٠٠ق.
١٠. سلیمانی آشتیانی، مهدی و درایتی، محمد حسین، مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ٢جلد، دار الحديث - ایران؛ قم، چاپ: اول، ١٣٨٧ش.
١١. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ١جلد، مطبعة حیدریه - نجف، چاپ: اول، بی تا.
١٢. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ٣٠جلد، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق.

۱۳. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الكافي (صدرا)، ۴جلد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.

۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ۴جلد، مرتضوی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۴ش.

۱۵. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دار القلم - الدار الشامیة - بیروت - دمشق، چاپ: اول، ۱۴۱۲ق.

۱۶. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، ۶جلد، مرتضوی - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۵ش.

۱۷. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ۱جلد، مؤسسه فقه الشیعه - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۱ق.

۱۸. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ۱جلد، دار الآفاق الجدیة - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۰۰ق.

۱۹. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، ۹جلد، نشر هجرت - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ق.

۲۰. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه - تهران، چاپ: ششم، ۱۴۱۲ق.

۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ۱۵جلد، دار الحدیث - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۹ق.

۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی ۸جلد، دار الکتب الاسلامیه - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ق.

۲۳. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۴جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۸ش.

۲۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ۱۱۱جلد، دار إحياء التراث العربی - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ق.

۲۵. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۴جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۸ش.

۲۶. ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر، ۱جلد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - مشهد،

امام حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري

علیه السلام، ۱جلد، مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف - ایران ؛ قم، چاپ: اول،

۱۴۰۹ ق.

اینجا به بعد نیاز به تنظیم دارد.

راوندی کاشانی، فضل الله بن علی، النوادر (للاوندی) / ترجمه صادقی اردستانی، ۱جلد،

بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۶ش.

ابن طاووس، علی بن موسی، غم نامه کربلا / ترجمه اللهوف علی قتلی الطفوف، ۱جلد، نشر

مطهر - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ۲جلد، مؤسسه

چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۷۹ ش.

منسوب به امام جعفر بن محمد عليه السلام، امام ششم عليه السلام، مصباح الشريعة، ١ جلد،
اعلمی - بیروت، چاپ: اول، ١٤٠٠ق.

صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ١١ جلد، عالم الكتاب - بیروت، چاپ:
اول، ١٤١٤ق.

عده ای از علماء، الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث)، ١ جلد، مؤسسه دار الحديث الثقافیه
- ایران ؛ قم، چاپ: اول، ١٤٢٣ق / ١٣٨١ش.

ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ١ جلد، دار المرتضویه - نجف اشرف، چاپ:
اول، ١٣٥٦ش.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ۲جلد، دار الكتاب - قم، چاپ: سوم، ۱۴۰۴ق.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ۲جلد، دار الكتاب - قم، چاپ: سوم، ۱۴۰۴ق.

طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، ۱جلد، الشریف الرضی - قم، چاپ: چهارم، ۱۴۱۲
ق / ۱۳۷۰ ش.

خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، ۱جلد، البلاغ - بیروت، ۱۴۱۹ق.

گلستان سعدی.

خصیبي، حسين بن حمدان، الهدایة الكبرى، ١جلد، البلاغ - بیروت، ١٤١٩ ق.

شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار (للشعیری) - نجف، چاپ: اول، بی تا،

شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (صبحی صالح) - قم، چاپ: اول، ١٤١٤ ق،

ص ٥٣٥.